



رفیق شهید رحمان هاشمی
(حمید مهران)

انقلاب ناتمام

زمینه های سیاسی و اقتصادی انقلاب مشروطه ایران





انتشارات حزب توده ایران

-
- رحمان هاتفی (حیدر مهرگان) تولد مهرماه ۱۳۲۰ / شهادت ۱۳۶۲
 - انقلاب ناتمام
 - زمینه‌های سیاسی و اقتصادی انقلاب مشروطه ایران
 - چاپ سوم ، ۱۳۸۵
 - همه حقوق چاپ و نشر برای انتشارات حزب توده ایران محفوظ است.

Postfach 100644 , 10566 Berlin , Germany

www.tudehpartyiran.org

dabirkhaneh_hti@yahoo.de



فهرست

صفحه

نگاهی دیگر و ارزش‌مند به انقلاب مشروطیت..... ۵

پیش‌گفتار..... ۹

زمینه‌های انحطاط

از صفویه تا قاجار..... ۲۸

نخستین قاجارها..... ۴۳

ایران، ملک اجاره‌ای قاجارها..... ۴۹

در آستانه قرن نوزدهم..... ۵۵

اتحاد نظامی ایران و فرانسه..... ۶۹

عهدنامه «فینکن شتاین»..... ۷۵

جنگ هرات..... ۱۰۷

تا آستانه انقلاب..... ۱۱۶

عصر امتیازات..... ۱۲۰

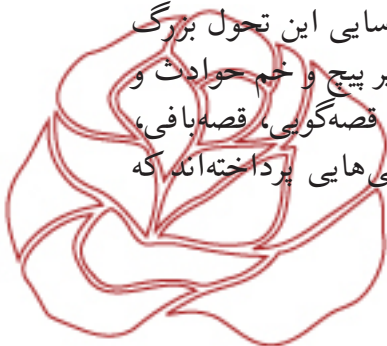
انحطاط فتودالیسم..... ۱۳۴





نگاهی دیگر و ارزش‌مند به انقلاب مشروطیت

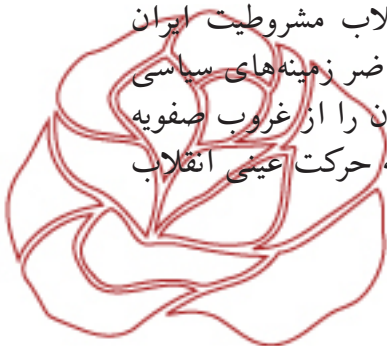
انقلاب ناتمام، اثر ارزش‌مند و تحقیقی رفیق شهید رحمان هاتفی (حیدرمهرگان)، که در دهه ۱۳۵۰ به رشته تحریر درآمد، در همان دوران با نام «ر.ه. اخگر» به چاپخانه فرستاده شد، که با یورش ساواک به چاپخانه، تمامی نسخه‌های چاپ شده آن بجز یک نسخه، به دست گزمگان ساواک افتاد و نابود شد. با پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷، رفیق رحمان امیدوار بود تا فرصتی یابد تا کتاب را با تصحیحاتی مجدداً به چاپ برساند و کار تحقیقاتی در این زمینه را به پایان رساند. کتاب انقلاب ناتمام، تلاشی است در راه بررسی علمی و دیالکتیکی انقلاب مشروطیت، زمینه و مجموعه عوامل و دلایلی که به این انقلاب دوران‌ساز انجامید. رفیق هاتفی در مقدمه‌یی که خود بر این کتاب نوشته است اشاره می‌کند که، سخن دربارهٔ انقلاب مشروطیت بسیار گفته شده است ولی بسیاری از گفته و نوشته‌ها، کتب، جزوات، رساله‌ها و مقالات نتوانسته‌اند کاری علمی در زمینه شناسایی این تحول بزرگ تاریخ معاصر میهن ما انجام دهند و در «کلاف پر پیچ و خم حوادث و فرود و فرازهای وقایع سردرگم مانده‌اند» و یا به قصه‌گویی، قصه‌بافی، شرح خاطرات مغشوش و نادقیق و پریشان‌گویی‌هایی پرداخته‌اند که



نمی‌تواند در شناخت انقلاب مشروطیت متمرثر باشد. کتاب انقلاب ناتمام نخست به زمینه‌های انحطاط سلسله صفویه و قاجاریه می‌پردازد و در این بررسی سیمای دقیقی از حکومت‌مداری ارتجاع و بی‌حقوقی عظیم توده‌های روستاها و زحمتکشان به تصویر میکشد. کتاب با موشکافی پرارزش و دقیقی حکومت قاجاریه را از ابتدا تا سرآغاز انقلاب مشروطیت مورد مذاقه قرار می‌دهد و دوره نخست این سلسله و وضعیت کشور را «آرامشی که از زیر شعله‌های شمشیر سر بیرون آورد و در هجوم و غارت و خون‌ریزی شکل گرفت» و «خانه‌ای که بر آب است» ارزیابی می‌کند.

کتاب، در بررسی وضعیت ایران و جهان در آستانه قرن نوزدهم و اشاره به این موضوع که ایران «در چهارراهی ایستاده بود که توفان‌های سهمگین از چهار سو بر آن می‌تاخت»، به شکل‌گیری نظام استعماری در ایران و تأثیر مخرب سیاست‌های امپریالیسم انگلیس، روس و فرانسه در ایران می‌پردازد. کتاب کار بررسی همه جانبه ساختار اجتماعی-اقتصادی ایران را تا آستانه انقلاب مشروطیت با وسواس و دقت قابل تحسینی دنبال می‌کند و نتیجه می‌گیرد که: «انحطاط فنودالیسم، ستم استبدادی و تجاوزات استعماری انبار باروتی در بطن جامعه ایران فراهم آورد که نخستین انفجارهای آن به صورت امواج مخالفت‌های اجتماعی و شکل‌پذیری نارضایی توده‌ای و قیام‌های شهری و روستایی شروع به تظاهر کرد.»

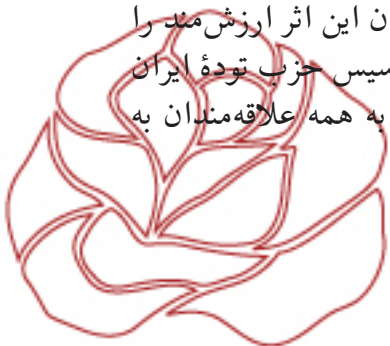
رفیق رحمان هاتفی امیدوار بود که پس از بررسی زمینه‌های انقلاب در جلد‌های بعدی کتاب به بررسی خود انقلاب مشروطیت ایران بپردازد. در مقدمه کتاب می‌خوانیم: «کتاب حاضر زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی انقلاب مشروطیت ایران را از غروب صفویه تا واقعه رژی و جنبش قهرآمیز تنباکو که به منزله حرکت عینی انقلاب



مشروطه است، در بر می‌گیرد. امید که در جلد‌های بعدی به اتفاق شما قدم در میدان‌های خونبار و پرتلاطم انقلاب مشروطه بگذاریم و در متن رویدادهای سترگ و گردبادهای حادثه‌پرور آن بایستیم و در روی این غرقاب و توفان خم شویم و به اعماق بنگریم.»

و افسوس که یورش مزدوران ارتجاع و حکومت تاریک‌اندیش فقها به حزب توده‌ای ما و دستگیری رفیق رحمان این فرصت را به او نداد که کار پر ارزش و علمی خود را در باره یکی از مهم‌ترین رویدادهای تاریخ معاصر میهن ما به پایان ببرد. شکنجه‌گران رژیم «ولایت فقیه» رفیق رحمان هائقی را زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها، و بدون آنکه بتوانند کوچکترین خللی در اعتقاد اسطوره‌ای او در باره حزب و راهش وارد آورند به قتل رساندند، و رفیق شهید در وصیتی به نسل جوانی که از راه می‌رسد و پرچم مبارزه‌ای را که او بر دوش کشیده بود از زمین بر می‌دارد، با خون بر دیوارهای اوین می‌نویسد: «راه همان است که ما رفتیم». و افسوس که دانشمندی فرزانه و فرهیخته را این چنین جنایتکارانه و بزدلانه از میهن ما ربودند.

کتاب انقلاب ناتمام اثر ارزشمندی است برای همه کسانی که به تاریخ معاصر میهن ما علاقه‌مندند و می‌خواهند در تحقیقی به دور از تعصب و جزم‌گرایی رشته کلاف سر درگم حوادث را از هم باز کنند و با زمینه‌ها پیدایی و علل اساسی این انقلاب تاریخی میهن ما آشنا گردند. این اثر خصوصاً برای نسل جوانی که امروز، بیش از هر زمان دیگری در پویشی جستجوگرانه به دنبال آموختن تاریخ معاصر ایران است، سودمند است. انتشارات حزب توده ایران این اثر ارزش‌مند را به مناسبت خجسته شصت و پنجمین سالگرد تأسیس حزب توده ایران تجدید چاپ می‌کند و مطالعه دقیق این اثر را به همه علاقه‌مندان به تاریخ معاصر میهن مان توصیه می‌کند.



با درودهای آتشین به خاطره جاویدان همه شهدای راه آزادی،
استقلال و عدالت اجتماعی و خصوصاً خاطرهٔ تابناک و زوده نشدنی
رفیق قهرمان رحمان هانقی.

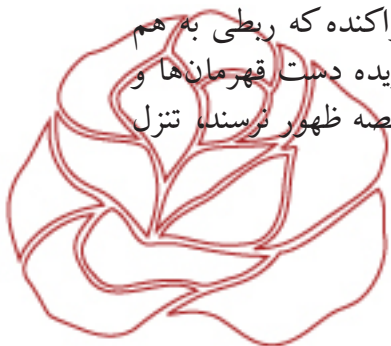
انتشارات حزب تودهٔ ایران

مهرماه ۱۳۸۵



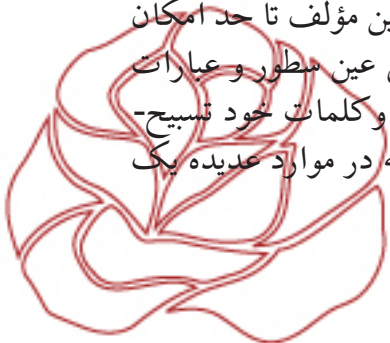
پیش‌گفتار

درباره انقلاب مشروطیت سخن بسیار گفته شده و با این همه هنوز بسیار سخن در شناخت علمی این سرچشمه تاریخ معاصر ایران باقی است. هزاران کتاب و جزوه و رساله و مقاله که در این باب به رشته تحریر درآمده _ به جز موارد انگشت شمار _ در سطح متوقف شده و در کلاف پریچ و خم حوادث و فرود و فرازهای وقایع سردرگم مانده و خواننده را نیز اغلب به دنبال خود کشیده‌اند. در این انبوه آثار که اکثراً با پُرگویی‌های ملال‌آور و یا داستان‌پردازی و شاخ و برگ‌سازی‌های بی‌مصرف و یا شرح خاطرات و رجزخوانی‌ها و پریشان‌گوئی‌های فلان چهره شناخته یا ناشناخته عصر مشروطه (که این یکی به تازگی خیلی هم مد شده) بر حجم آنها می‌افزاید، کمتر عنایتی به منطق رویدادها و حرکت انگیزه‌ها و ماجراها در متن شرایط جامعه و ضرورت‌های تاریخی می‌شود. به عبارت دیگر تاریخ‌نماها نادیده گرفته شده و رویدادهای تاریخ تا حد یک‌مشت ماجرای پراکنده که ربطی به هم ندارند و احتمالاً مربوط به شانس و تقدیر و آفریده دست قهرمان‌ها و ضدقهرمان‌ها هستند، و می‌توانستند اصلاً به منصفه ظهور نرسند، تنزل یافته و بی‌اصل و هویت شده‌اند.



کتاب حاضر_ در حد بضاعت مؤلف_ تلاشی است در دستیابی به رگه‌های اصلی مشروطیت و شناخت علمی مجموعه عوامل و دلایلی که به این انقلاب دوران ساز انجامید. تأکید می‌کنم که این کتاب تنها ردیابی شاخه‌های اصلی و عمده نهضتی است که در قرون و اعصار پیش از خود ریشه دارد و در فرایند زمان با جریان‌ها و محرک‌ها و عوامل بیگانه‌ای روبرو شده و ناگزیر از آنها تأثیر گرفته و گاه این تأثیرپذیری تا آن حد پرتوان و ژرف بوده که طبیعت و سرشت جنبش و خصایل آن را تا حد قابل ملاحظه و چشمگیری تغییر داده است.

اگر گاه در لحظه‌ها و موقعیت‌هایی از تاریخ بیشتر درنگ شده و شرح و بسط مفصل‌تر یک رویداد یا تحول، ظاهراً با روال کلی کتاب سازگار نیست، از آن رو است که آن لحظه‌ها و رویدادها یا در تواریخ و متون مرسوم و رایج، در گنگی و ابهام غوطه‌ورند و یا آن که مبداء و زمینه دگرگونی‌های اساسی و پُردامنه‌ای بوده‌اند که با آینده آمیخته و آینده را به اقتضای خود متحول و متغیر کرده اند. مؤلف بر این گمان است که رگه‌های اصیل و اساسی نهضت مشروطه در بسیاری از متون و اسناد و تواریخ موجود، بطور پراکنده، گذرا، گسیخته و بدون نظم منطقی وجود دارد، اما این رگه‌های ناب و بنیادی در زیر آوار وقایع فرعی و رسوب حاشیه پردازی‌های کم بها، گم و سرگردان شده است. تنها یک لارویی دقیق که تحلیل علمی زمینه‌ها و رگه‌های رستاخیز مشروطه به آن مدد رساند و به سیر وقایع و حادثات نظم و شیرازه دهد و قانونمندی‌های آن را عیان سازد، می‌تواند تاریخ راستین و معتبری از مشروطیت ایران به دست دهد. بر شالوده این یقین مؤلف تا حد امکان از منابع موجود سود جسته و به موقع خود حتی عین سطور و عبارات مورخان و مؤلفان و شارحان تاریخ را با سطور و کلمات خود تسبیح- وار به یک رشته در آورده است. این کار اگرچه در موارد عدیده یک

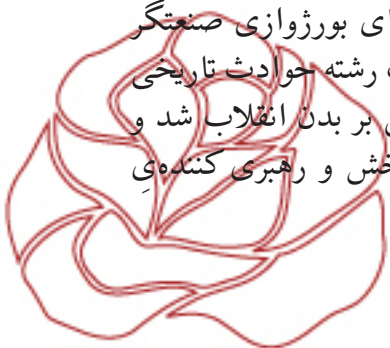


دستی و همواری نثر کتاب را به هم زده، اما اعتقاد به این که در یک اثر تحقیقی، مضمون و محتوی و استحکام ادله و براهین و صحت نقل قول‌ها، بر شیوایی و رعنائی فرم و قالب ارجح است، آن را تحمل پذیر و قابل اغماض کرده است.

کتاب حاضر زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی انقلاب مشروطیت ایران را از غروب صفویه تا واقعه رژی و جنبش قهرآمیز تحریم تنباکو که به منزله شروع حرکت عینی انقلاب مشروطه است، در بر می‌گیرد. امید که در جلدهای بعدی به اتفاق شما قدم در میدان‌های خونبار و پر تلاطم انقلاب مشروطه بگذاریم و در متن رویدادهای سترک و گردبادهای حادثه‌پرور آن بایستیم و در روی این غرقاب و توفان خم شویم و به اعماق آن بنگریم. از منظرگاه این اقلیم پُرحماسه و مرگ و شکفتن، طرح امروز روشن‌تر و شناخت شرایط حال، سهل‌تر و مقدورتر است.

انقلاب مشروطه ایران در شرایطی وقوع یافت که ایران یک کشور فتوَدالی و نیمه‌مستعمره بود.

ماهیت یک انقلاب در چنین شرایطی الزاماً خصلت ضد فتوَدالی و استعمارستیزی آن است. اما انقلاب مشروطه با وجود آن که یک انقلاب بورژوازی و در عین حال ضد امپریالیستی بود و به ظاهر به پیروزی نظامی و سیاسی رسید، نه موفق به سرنگونی فتوَدالیسم شد و نه امپریالیسم را ریشه‌کن کرد. دلیل این امر را نخست باید در ضعف نسبی بورژوازی ملی ایران و سستی نهادهای اساسی آن جست. بورژوازی ایران هویت کاملی نداشت. در کنار بورژوازی بازرگان، جای بورژوازی صنعتگر خالی مانده بود. این کمبود که خود محصول یک رشته حوادث تاریخی بود، به نوبه خود باعث وارد آمدن زخم عمیقی بر بدن انقلاب شد و ضعف ناشی از این خون‌ریزی طبقه‌ی الهام‌بخش و رهبری‌کننده‌ی



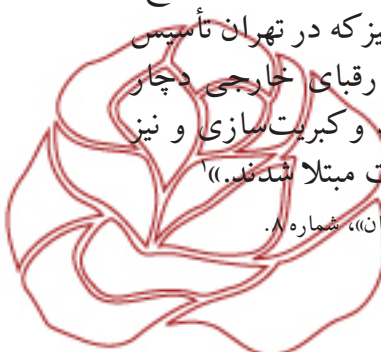
انقلاب را به تعدیل خویش و سازش با خصم دوگانه‌اش، امپریالیسم و فتودالیسم، وا داشت.

در روند تکامل تاریخی، بورژوازی صنعت‌پیشه از بطن بورژوازی بازرگان متولد می‌شود، اما در ایران فشار نیروهای استعماری و تحمیل قراردادهای یک‌طرفه بازرگانی از طرف آن‌ها و تبدیل اقتصاد ایران به زائده‌ای از اقتصاد امپریالیست‌ها، بورژوازی صنعتی را تبدیل به جنین محض و نحیفی کرد که یک پایش در گهواره و پای دیگرش در لبه گور بود.

سرمایه‌های پولی که از توسعه تجارت داخلی و خارجی حاصل شده بود، در راه‌های تولیدی (صنعتی) امکان فعالیت نداشت. تلاش‌های مکرر برای ایجاد صنایع سبک با شکست روبرو می‌شد. رقابت محصولات پیشرفته خارجی، عدم یاری و پشتیبانی دولت و کارشکنی مشترک فتودال‌ها و عوامل استعمار، سنگ‌های بزرگی در راه بورژوازی صنعتگر می‌انداخت. به عنوان نمونه:

«صنایع‌الدوله به سال ۱۳۲۱ هجری نخستین کارخانه نخریسی را به تهران آورد و محصول مناسبی تحویل بازار داد، اما این کارخانه در رقابت با خارجی‌ان به زودی از کار افتاد و بانی آن به قتل رسید. کارخانه بلورسازی که به معلمی مسیو لائز دایر شد، دیری نپایید و پس از آن حاج محمد حسن اصفهانی، امین‌دارالضرب در تهران کارخانه بلورسازی دیگری احداث کرد. این کارخانه هم در میدان رقابت از پای درآمد و تعطیل شد. کارخانه چینی‌سازی معتمدالسلطان حاج-محمد حسن تاجر امین‌الضرب مشهور به کمپانی نیز که در تهران تأسیس شده و ظروف الوان می‌ساخت زیر ضربه‌های رقبای خارجی دچار رکود شد و از فعالیت بازماند. کارخانه‌های قند و کبریت‌سازی و نیز کاغذسازی تهران و اصفهان هم به همین سرنوشت مبتلا شدند.»^۱

۱. خسروی، خسرو، «بزرگ مالکی ایران»، مجله‌ی «کتاب هفته، کیهان»، شماره ۸.

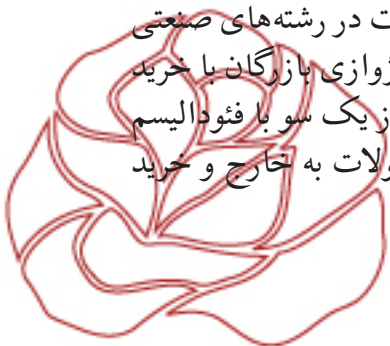


هجوم کالاهای اروپایی، به زوال مراکز صنعتی قدیمی و کسادی کار پیشه‌وران و صنایع داخلی انجامید و طبیعتاً تکامل و توسعه کارخانه‌های ملی را که توان رقابت با تولیدات غربی را نداشتند، مانع شد. در عین حال توسعه تجارت خارجی، به افزایش مراکز تجاری و تقویت سرمایه‌داری کمپرادور انجامید.

بر اثر فشار سرمایه خارجی، کشاورزی جنبه کالایی به خود گرفت. فزونی تولید کالایی به استقرار روابط کم‌رنگ و مخدوشی از سرمایه‌داری منجر شد و دهقان، در حالی که پیوند خود را با ارباب فئودال حفظ کرده بود، به سرمایه‌داری جهانی وابسته شد.

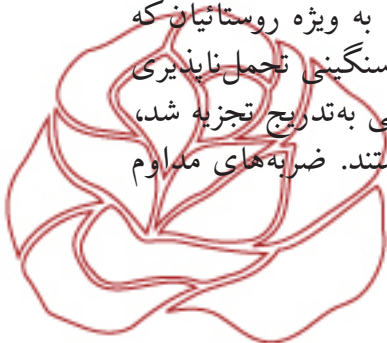
ایران به عنوان یک زائده مواد خام کشاورزی برای صناعت غربی، در بازار سرمایه‌داری جهانی ادغام شد. طبیعی است که روابط اقتصادی بر مبادله ناعادلانه و نامساوی مبتنی بود که خود واضح و رسا از استثمار‌کشور توسط سرمایه خارجی حکایت می‌کرد.

به کار انداختن سرمایه در رشته‌های صنعتی، خطر کردن بود. این آزمون تلخ، سرمایه‌ها را از گرد رشته‌های تولیدی تاراند. سرمایه‌داران ایران ترجیح می‌دادند سرمایه‌های پولی خود را صرف خرید زمین‌های زراعی کنند و به تولید کنندگان خرده‌پا و خان‌ها وام دهند. آنها تدریجاً اشتراک منافع وسیعی با زمین‌داران و شیوه استثمار آن‌ها یافتند. زمین سرچشمه ثروت بود. محصولات خام کشاورزی در ممالک صنعتی، به‌ویژه در روسیه تزاری، بازار گرمی داشت. سرمایه‌گذاری روی زمین با بازده مطمئن و سرشار، تضمین شده بود. این وضعیت، سرمایه‌های هنگفت پولی را که در مسیر طبیعی رشد می‌بایست در رشته‌های صنعتی به‌کار افتد، جذب زمین کرد. قشرهای بالای بورژوازی بازرگان با خرید اراضی وسیع و شرکت در تولیدات کشاورزی، از یک سو با فئودالیسم پیوند یافت و از سوی دیگر با صدور این محصولات به خارج و خرید

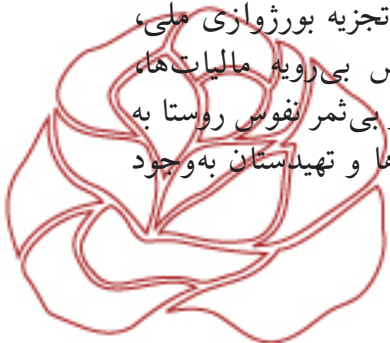


مصنوعات اروپایی، با امپریالیسم رابطه برقرار کرد و به صورت تکیه گاه او درآمد. بورژوا-فئودالیسم ایران بدین سان زاده شد. در آستانه انقلاب مشروطه، منابع عمده بازار ایران در دست امپریالیست‌ها بود. حکومت استبدادی در چنگ استثمارگران روسی و انگلیسی حکم ابزار بی‌اراده‌ای را داشت. استثمارگران از طریق فشارهای سیاسی و اقتصادی و در صورت لزوم نظامی، زمامداران را به تسلیم در برابر اهداف خود وامی‌داشتند و نظرات‌شان را به آنها دیکته می‌کردند.

سرمایه‌های خارجی به دوشکل مولد و وام به ایران صادر می‌شد. سرمایه وام بیشتر مربوط به دولت بود که در ورطه افلاس و ورشکستگی غوطه می‌خورد، و در ازای دریافت وام، امتیازات و منابع درآمد مهمی نظیر گمرکات، معادن، راه‌ها و خطوط ارتباطی (تلگراف و تلفن) را به بیگانگان واگذار می‌کرد. انگلیسی‌ها با تأسیس بانک شاهنشاهی، و روس‌ها با ایجاد بانک استقراضی، جریان پولی و دادوستد داخلی و خارجی را تحت کنترل گرفته بودند. زالوها به شاه‌رگ‌های اقتصادی کشور چسبیده بودند. این وضع سرمایه‌داران تجارت‌پیشه ایران را در کار دایرکردن بانک‌ها و دیگر تأسیسات مهم مالی نیز ناموفق کرده بود. غارت بیگانگان با چپاول فئودال‌ها و بورژوازی کمپرادور تکمیل می‌شد. چنین شرایط دشوار و جابرانه‌ای، در عرصه سیاسی و اجتماعی، اختناق شدید و تضییع حقوق فردی و انسانی و سرکوب هر اعتراض و حرکت مترقیانه‌ای را ایجاب می‌کرد. خودکامگی و دیکتاتوری که بر تحمیل و تاراج تکیه داشت، بر دوش خلق، به ویژه روستائیان که ۸۰ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند، سنگینی تحمل‌ناپذیری داشت. زیر این فشار همه سوئی، بورژوازی ملی به تدریج تجزیه شد، و بسیاری از افراد این طبقه به خاک سیاه نشستند. ضربه‌های مداوم



امپریالیسم، فئودالیسم و بورژوازی وابسته، گروه‌هایی از بورژوازی ملی را به صفوف ورشکستگان، تهیدستان و خیل عظیم بیکاران شهری راند، و بسیاری از افراد شامخ این طبقه را که از خرده‌بورژوازی و قشرهای زیرین طبقه خود برخاسته بودند، دیگر بار به خاستگاه نخستین خود فرو افکند. از بورژوازی ملی ایران آنچه ماند پاره‌هایی از قشرهای زیرین و میانی آن بود که هم از نظر کمی و هم از جهت کیفی، ظرفیت و توان رهبری یک انقلاب اجتماعی را تا پیروزی قاطع، در شرایطی دشوار، بغرنج و پُرمخاطره نداشت. این قشرهای بازمانده از طبقه بورژوازی ملی ایران که به بهای حفظ اصالت خود، بخش عظیمی از قدرت خویش را از کف داده بودند، طبیعتاً به خرده‌بورژوازی تکیه می‌کردند. آنها اگر چه در جلب و جذب خرده‌بورژوازی موفقیت داشتند، اما در تأمین پشتیبانی و شرکت فعال و وسیع عمده رنجبران شهر و روستا در امر انقلاب تا حد زیادی ناکام ماندند. نامرادی آنها در این زمینه همه‌جانبه نبود. شرایط خاص اجتماعی، اقتصادی، سیاسی ایران گروه‌های بزرگی از طبقات محروم شهری و روستایی را بویژه مزدوران نوظهور صنعتی را، به میان امواج انقلاب انداخت و این سپاه جسور و قاطع، هسته اصلی مقاومت و مبارزه را تشکیل داد. شرایط ویژه ایران به گونه‌ای بی‌سابقه، پیدایش و ترکیب‌بندی عالی صفوف کارگران را باعث آمد. این جنبه بی‌سابقه ناشی از موقعیت استثنایی جغرافیایی و اقتصادی ایران بود. در ایران، پیش از آن که بورژوازی ملی صنعتگر به وجود آید و به رشد قابل محاسبه‌ای برسد، پرولتاریای صنعتی چشمگیری پدید آمده بود. تجزیه بورژوازی ملی، تعطیل بی‌وقفه کارگاه‌ها و کارخانه‌ها، افزایش بی‌رویه مالیات‌ها، استثمار طاقت‌فرسای روستائیان، فرار بی‌وقفه و بی‌ثمر نفوس روستا به سوی شهرها، لشگر عظیمی از بیکاران، لمپن‌ها و تهیدستان به وجود

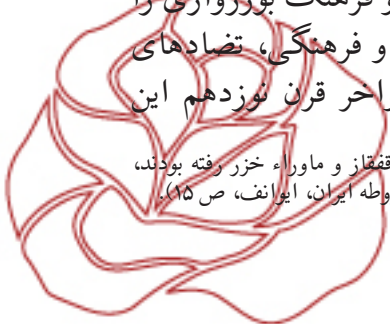


آورده بود. جذب این نیروی عظیم انسانی به کارگاه‌ها و کارخانه‌های جنوب روسیه و تأسیسات نفتی باکو، به تدریج کارگران ایران را، در خارج از کشور، انبوه کرد.

بازگشت بسیاری از این کارگران در مرحله مقدماتی و در گرماگرم مبارزات مشروطه‌خواهی، نه تنها نیروی رزمنده‌ای را وارد سنگرهای مشروطه کرد، بلکه افکار و دست‌آوردهای انقلابی تازه‌ای را در جامعه بی‌قرار آن روز پراکند، که به منزله یک قدرت معنوی انقلابی بود و طبیعتاً به نیروی مادی سرکش تبدیل می‌شد.

در داخل کشور، نفوذ سرمایه امپریالیستی با وجود آن که رشد سرمایه‌داری ملی را سد می‌کرد و استحکام و توسعه مواضع سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم را یاری می‌داد، در افزونی مزدبگیران صنعتی بی‌تأثیر نبود. کارگران ایران که زیر استثمار سه لایه بورژوازی، امپریالیسم و فئودالیسم قرار داشتند، هنوز به صورت نیروی تعیین‌کننده‌ای در پهنه اجتماعی در نیامده بودند.... چشم‌انداز ایران_ در یک نگرش کلی و گذرا_ در آستانه انقلاب مشروطه چنین بود: در میان مجموعه‌ی تضادها، از یک سو تضاد بین بورژوازی ملی، خرده‌بورژوازی، دهقانان و کارگران با فئودالیسم و بورژوازی وابسته به امپریالیسم، و از دیگر سو تضاد بین خلق با امپریالیسم روس و انگلیس، دو تضاد اصلی جامعه ایران بود. این تضادها هر روز شدیدتر می‌شدند. فرهنگ بورژوازی در کنار اندیشه‌های نوین انقلابی چونان گردباد از مغرب زمین و از مرزهای شمالی کشور به جامعه فرسوده و مجروح ایران می‌تاخت. کالاهای بورژوازی‌گرفته‌ای از فکر و فرهنگ بورژوازی را در شهرها می‌پراکند. در متن این جریان فکری و فرهنگی، تضادهای اجتماعی و سیاسی برجسته‌تر می‌شدند. در اواخر قرن نوزدهم این

۱. ایوانف تعداد مهاجران ایران را که در جستجوی کار به ماوراء قفقاز و ماوراء خزر رفته بودند، در اوایل قرن بیستم در حدود ۲۰۰ هزار تخمین زده است (انقلاب مشروطه ایران، ایوانف، ص ۱۵).

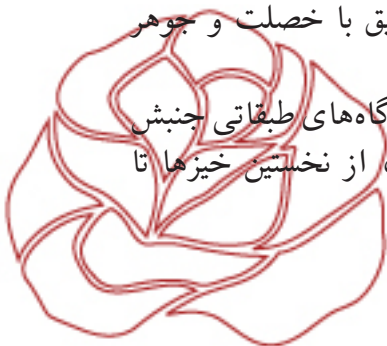


تضادها به مرحله حاد و انفجار آمیزتری رسیدند. رشد آتی جامعه ایران و تبدیل آن به جامعه نوین، بستگی تام به حل دو تضاد اصلی یاد شده داشت. حل نهایی این دو تضاد نیز منوط به آن بود که کدام یک از چهار طبقه انقلابی مذکور در فوق، رهبری دیگر نیروهای اجتماعی را قبضه کند.

در مجموع شرایط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، هم جواری دائمی رقابت و خصومت پنهان و آشکار و گاه سازش امپریالیست‌های روس و انگلیس، باعث شد که رهبری انقلاب مشروطه نخست به دست بورژوازی ملی و خرده بورژوازی افتد و در مرحله دوم انقلاب که با استبداد صغیر آغاز شد، فئودال‌ها و بورژوازی وابسته نیز به درون نهضت راه یابند و بر دستگاه رهبری چیره شوند.

بدین‌سان انقلاب مشروطه و جنبش‌های بعدی که از آن ریشه گرفتند و از فرهنگ آن تغذیه کردند، تا حد بسیار ناکام ماندند. بنیادهای جامعه فئودالی و نیمه‌مستعمره ضربه خوردند، اما واژگون نشدند. نظام کهنه قسمتی از عناصر و نیروهای نوین را به درون خود جذب کرد و با آن آمیخت. تحولات در عرصه فرهنگی و روبنائی نیز به صورت نیم بند باقی ماند. گروه‌های اجتماعی در منازعه بر سر قدرت جا به جا شدند، اما بعضی از طبقات تنها باهم آمیختند، بی آن که این آمیزش و هم‌سازی، فئودالیسم ریشه‌دار ایران را از قدرت سیاسی محروم کند. انقلاب مشروطه ایران، یک انقلاب بغرنج و محدود بود. عناصر متشکله این حادثه تاریخی، متنوع، ناهمگون، متضاد و گسترده است و شناخت همه جانبه انقلاب بدون آشنائی دقیق با خصلت و جوهر یکایک این عناصر ممکن نیست.

نخستین مسأله مشروطه ایران خاستگاه و تکیه‌گاه‌های طبقاتی جنبش و مسأله اساسی دیگر نقش امپریالیسم جهانی، از نخستین خیزها تا

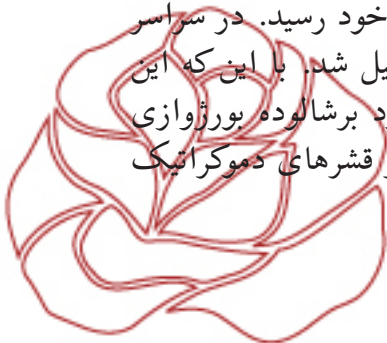


مرحله توقف چرخ‌های آسیب‌دیده آن است.

تشکیل مجلس شورای ملی به سال ۱۲۸۵ شمسی، دوره نوینی را در مبارزات مشروطیت گشود. مجلس مرکز تلاقی اندیشه‌ها شد. در «خانه ملت» نمایندگان طبقات و قشرها و گروه‌های متفاوت اجتماعی، به اقتضای طبیعت خود موضع‌گیری کرده بودند. تمامی اختلافات و جبهه‌بندی‌ها و ناسازگاری‌های سراسر جامعه، در محدوده مجلس متبلور شده بود. نگاهی گذرا به ترکیب طبقاتی و منشاء اجتماعی نمایندگان نخستین مجلس ایران، عمق اختلاف و تنوع شگفتی‌آور ایدئولوژی‌های حاکم بر این مجلس را فاش می‌کند.

۲۱ درصد نمایندگان مجلس اول را ملاکین تشکیل می‌دادند. ۴۱ درصد وکلا از میان بازاریان (تجّار و اصناف) برخاسته بودند. ۲۰ درصد روحانی بودند. بقیه کرسی‌های مجلس بین صاحبان مشاغل آزاد، کارمندان دولت و کارمندان بخش خصوصی تقسیم شده بود. در این فضای ناهم‌رنگ و آمیخته به تضاد و ستیز، تندرهای انقلاب دائم در خروش بودند. برخورد آراء و عقاید، به صورت امواج آگاهی و معرفت سیاسی در جامعه، به‌ویژه در میان شهروندان ایران منعکس می‌شد. هر یک از این عقاید و نظرات حاوی جهان بینی متمایزی بودند. تأثیر متقابل شور و التهاب سیاسی و حرکت‌های انقلابی از میان جامعه به مجلس می‌تافت و از مجلس به میان مردم بر می‌گشت و تصادم‌ها را دامن می‌زد.

هر روز و هر ماه که از عمر انقلاب می‌گذشت جامعه بی‌قرارتر و متحول‌تر می‌شد. به سال ۱۹۰۷ انقلاب به اوج خود رسید. در سراسر کشور به طور وسیعی انجمن‌های مختلف تشکیل شد. با این که این انجمن‌ها بر حسب ماهیت و خط فعالیت خود برشالوده بورژوازی پا می‌گرفتند، شکل مهم و عمده تجمع و تمرکز قشرهای دموکراتیک



مردم بودند. انجمن‌ها، در بسیاری از شهرها نفوذ و قدرت فوق‌العاده به هم زدند و حتی زمام امور را قبضه کردند. آن‌ها مراکز دادگستری ایجاد می‌کردند، قیمت نان را تعیین می‌نمودند و کتابخانه و مدرسه به وجود می‌آوردند.

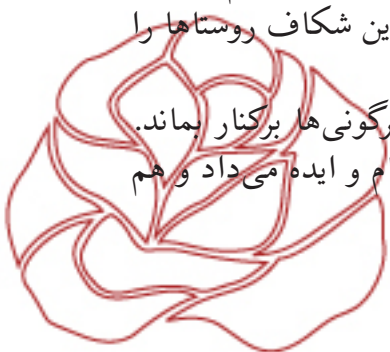
در نواحی شمالی کشور، انجمن‌های مخفی مجاهدان، با شرکت پیشه‌وران، خرده مالکان و کارگران و دهقانان تشکیل شد. آنها با سوسیال‌دموکرات‌های روسیه تماس و حشر و نشر داشتند و خود را انقلابی‌ترین سازمان‌های دموکراتیک کشور می‌دانستند.

مجاهدان دسته‌های مسلح داوطلب و فدائی تشکیل دادند، این دسته‌ها که از کارگران، خرده‌بورژواها و تهیدستان شهر ترکیب شده بودند، به بازوی مسلح انقلاب و پشتوانه آن مبدل شدند.

انقلاب زمین را شیار می‌زد. جنبش کارگری نیز به تدریج قوام گرفت. سازمان‌های کارگری در حال ایجاد و استحکام بودند. روستاها که قرن‌ها قلعه محصور فئودالیسم شمرده می‌شدند، از تأثیر شهاب‌ها و غلیان‌های انقلاب برکنار نماندند. ابتدا در شمال و آن‌گاه در نواحی مرکزی و جنوبی ایران جنبش ضد فئودالی برپا شد. دهقانان در موارد عدیده از پرداخت مالیات و بهره مالکانه سر باز زدند و بذر و دام مالکان را تصاحب کردند و املاک و دارائی آنها را مورد تاراج قرار دادند.

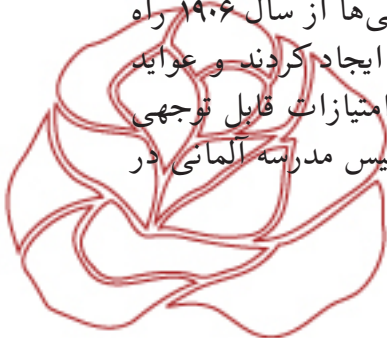
سال ۱۹۰۷ با قیام دهقانان در گیلان، سیستان، ماکو، طالش، قوچان و نواحی اصفهان مشخص می‌شود. در حصارکهنه فئودالیسم شکاف افتاده بود. انقلاب با چشم‌های آتش بارش از این شکاف روستاها را می‌نگریست.

مجلس اول نمی‌توانست از جاذبه این دگرگونی‌ها برکنار بماند. مجلس به نوعی هم به توده‌های بسیج شده الهام و ایده می‌داد و هم



از آنها روحیه می‌گرفت. تا این هنگام مالکان لیبرال، روحانیون، عمده بورژوازی، همراه با تجار و کسبه و پیشه‌وران_ که در میانشان تهیدستان شهری بسیار بودند_ در یک جبهه ائتلافی فعالیت می‌کردند. تضاد با امپریالیسم با این‌که تضاد اصلی جامعه نبود، محوری ایجاد می‌کرد که اتحاد طبقات گونه‌گون و نامتجانس در اطراف آن امکان می‌یافت. رشد و شدت تضاد خلق با امپریالیسم که ثمره اوج‌گیری انقلاب و عمیق شدن آن بود، عناصر لیبرال، روحانیون بزرگ و مالکان روشنفکر را وحشت زده کرد و به ارتجاع نزدیک ساخت. حضور فعال و رو به تزايد عناصر اصیل انقلابی در نهضت، آینده این طبقات متزلزل را به طور جدی تهدید می‌کرد.

امپریالیسم نیز از گسترش انقلاب به شدت ناراضی بود. این امر امپریالیسم را به طور علنی در کنار ارتجاع داخلی وقشرهای مترزلی که به تازگی از نهضت جدا شده بودند و می‌خواستند این توسن سرکش را مهار کنند، قرارداد. جبهه ضدانقلاب فشرده و نیرومند شد و هجوم وحشیانه‌ای به سنگرهای مشروطه آغاز گردید. پیش از این هجوم، امپریالیست‌های انگلیسی و روسی، علیرغم تضادهای دیرینه بر سر ایران به یک توافق تاریخی رسیده بودند و این توافق آنها را در یک صف، در کنار هم نهاد. نزدیکی دو خصم و رقیب پیشین تا حدی مربوط به آن بود که رقیب زورمند تازه‌ای فعالانه در عرصه شرق ظاهر شده بود، آلمان با سوداهای دور و دراز و با ماهیتی به سان رقیبان امپریالیست خود، وارد ایران شد. رخنه اقتصادی و سیاسی امپریالیست جدید در سال‌های انقلاب به سرعت فزونی گرفت. آلمانی‌ها از سال ۱۹۰۶ راه دریایی نوینی از هامبورگ به خلیج فارس را ایجاد کردند و عواید بندری خلیج فارس را به اجاره گرفتند. آن‌ها امتیازات قابل توجهی مانند امتیاز تأسیس بانک، اعطای قرضه و تأسیس مدرسه آلمانی در

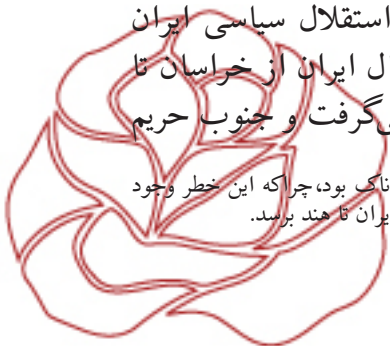


تهران به دست آوردند. عوامل آلمان در ایران علناً دست به تبلیغات ضدانگلیسی و ضدروسی می‌زدند.

نفوذ رو به توسعه آلمان در ایران و خاور نزدیک، اوج‌گیری انقلاب ایران و جنبش‌های بخش هندوستان علیه سلطه بریتانیا، سبب شد که تضاد بین روس و انگلیس موقتاً تعدیل شود و آن‌ها به آشتی و هم‌داستانی بگرایند. از مبارزات حاد و آشکار، تنها رقابتی پنهانی به جا ماند.

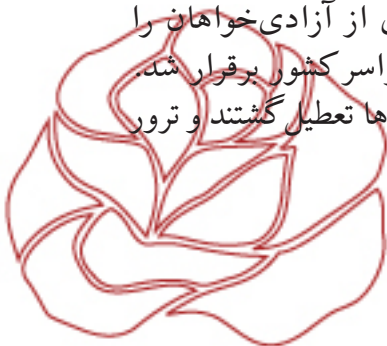
روسیه تا پیش از این مرحله، در ایران نقشی آن‌چنان وسیع که بعداً به عهده گرفت نداشت. این تشدید نقش زائیده وضع داخلی روسیه بود، چرا که جنگ با ژاپن که در سال ۱۹۰۴ به پیروزی ژاپن انجامید و نیز انقلاب ۱۹۰۵ روسیه تزاریسم را ناتوان کرده بود. مشکلات داخلی و به تحلیل رفتن نسبی نیرو و رمق روسیه در مرحله اول انقلاب مشروطه (تا آغاز استبداد صغیر) او را از درگیری مستقیم با نهضت و دخالت فعال در امور داخلی ایران باز می‌داشت. سرعت گرفتن چرخ‌های انقلاب و عمیق شدن تضادهای طبقاتی در داخل کشور پایگاه‌های اقتصادی و سیاسی روس و انگلیس را به خطر انداخت و طبقات و قشرهای مرتجع و دموکرات‌های متزلزل را به دامن امپریالیست‌ها انداخت. این وضع، شرایط را بیش از پیش برای حمله مشترک ارتجاع داخلی و امپریالیسم به سنگرهای مشروطه مهیا ساخت. و در چنین فضای مساعدی بود که قرارداد استعماری ۱۹۰۷ بین روسیه تزاری و بریتانیا، به امضاء رسید. قرارداد استعماری ۱۹۰۷ تعیین‌کننده مناطق نفوذ دو امپریالیست یاد شده در ایران بود و استقلال سیاسی ایران را علناً نقض می‌کرد. براساس این قرارداد شمال ایران از خراسان تا آذربایجان تحت کنترل بلامنازع روس‌ها قرار می‌گرفت و جنوب حریم

۱. انگلیس بیش از روسیه از وسعت و همه‌گیری انقلاب مشروطه بیم‌ناک بود، چرا که این خطر وجود داشت که آتش به هندوستان نیز سرایت کند و دامنه و تشعشع انقلاب ایران تا هند برسد.

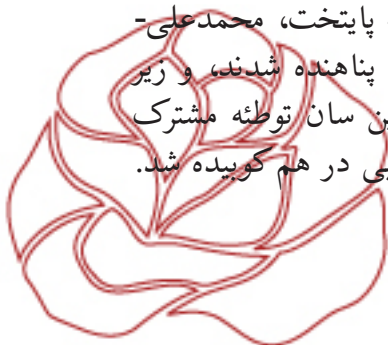


انگلیسی‌ها می‌شد. برای این که تصادمی بین دو حریف به وجود نیاید قسمت مرکزی ایران بی طرف اعلام شد، ولی روس‌ها بعداً موافقت کردند که مرکز کشور نیز تحت نفوذ انگلیسی‌ها قرار گیرد. با امضای این قرارداد دخالت روس و انگلیس در امور داخلی کشور و سرکوبی نهضت انقلابی مصممانه و همه جانبه شد. ورود سربازان روسی از سال ۱۹۰۷ به بعد به ایران و پشتیبانی و گاه بی طرفی انگلیس در قبال تهاجمات این مهمانان ناخوانده، انعکاس مستقیم معاهده دو قدرت امپریالیستی بود. قرارداد ۱۹۰۷ مردم سراسر مملکت را به هیجان و خشم آورد. طغیان عمومی، دولت را به اعتراض و مجلس را به مخالفت قاطع با قرار داد برانگیخت.

عقد قرارداد تحمیلی فوق، مواضع مرتجعین داخلی را، که به نحو وسیعی آماده هجوم به مشروطه طلبان می شدند، استحکام بخشید. اولین تشبث اینان با تکیه بر امپریالیسم، برای کودتای ضدانقلابی، بر اثر مقاومت مجاهدین و هوشیاری مردم نقش بر آب شد. در هجوم بعدی، امپریالیسم رل مستقیم تر و بی پرواتری به عهده گرفت. نیکلای دوم، تزار روسیه، برای محمدعلی شاه پیام فرستاد که: «نجات ایران و سلطنت شاه فقط با انحلال فوری مجلس و سرکوبی اجتماعات انقلابی میسر است.» و به دنبال آن، توطئه تعطیل مجلس و خفه کردن انقلاب در پترزبورگ طراحی شد، و در لندن تأیید شد، و محمدعلی شاه آن را به اجرا در آورد. سرهنگ لیاخوف روسی، فرمانده بریگاد قزاق، با همراهی افسران و سرجوخه‌های روسی در ژوئن ۱۹۰۸ مجلس را به توپ بست، و طی یک نبرد خونین، بسیاری از آزادی خواهان را کشت و یا توقیف کرد. حکومت نظامی در سراسر کشور برقرار شد. انجمن‌های انقلابی درهم کوبیده شدند، روزنامه‌ها تعطیل گشتند و ترور و شکنجه و تعقیب مشروطه خواهان آغاز شد.

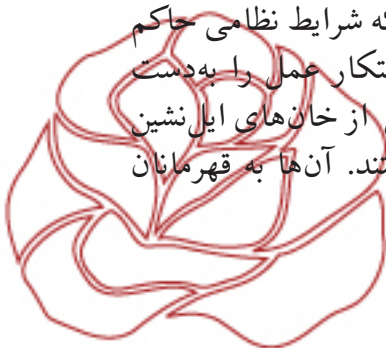


کودتای ضدانقلابی در تهران، سر آغاز یورش وسیع ارتجاع در تمامی کشور بود. مشروطه در خانه خود به خاک و خون افتاد، اما مرکز مقاومت و مبارزه به تبریز انتقال یافت. کبوتر سپید با بال شکسته و گلگون به تبریز پناهنده شد. روز ۱۹ مهرماه ۱۲۸۶ شمسی، ملیون شهر تبریز را تسخیر کردند. قشون‌های اعزامی برای سرکوبی شهر رستاخیز بهره‌ای جز ناکامی نبردند. قیام تبریز نیروهای ارتجاع را متوجه خود کرد، و آزادی‌خواهان دیگر نواحی فرصت سر برداشتن یافتند. چهار ماه پس از خروش تبریزیان، در رشت و اصفهان و لار و شیراز و همدان و مشهد و استرآباد و بندرعباس و بوشهر، آزادی‌خواهان پوزه استبداد را به خاک مالیدند و بر اوضاع مسلط شدند. وقتی ارتجاع داخلی از سرکوب جنبش سراسری مردم عاجز ماند، امپریالیسم مستقیماً پا به میدان گذاشت. در آوریل ۱۹۰۹ چهارهزار سرباز روسی وارد تبریز شدند، و در ژوئیه همان سال، دوهزار قزاق روسی از بادکوبه به قزوین رسیدند. انگلیسی‌ها نیز در بوشهر و بندرعباس و بندرلنگه قشون پیاده کردند، و جنبش دموکراتیک را در نواحی جنوبی منکوب ساختند و انجمن‌های ملی را برانداختند. اما زمین در فصل مساعدی از تاریخ شیار خورده بود و جوانه‌های انقلاب همه جا در حال رویش بود. مشروطه‌طلبان که خان‌های بختیاری و پاره‌ای از فئودال‌های روشنفکر، و در عین حال حسابگر به آنها پیوسته بودند، در شهرهای اصفهان و رشت، ارتجاع را به زیر کشیدند و از دو سوراخی فتح تهران، دژ اصلی ضدانقلاب، شدند. به دنبال یک رشته نبردهای خونین و قهرمانانه، تهران سقوط کرد. با ورود افواج مسلح ملی به پایتخت، محمدعلی-شاه و همراهان و ملازمانش به سفارت روسیه پناهنده شدند، و زیر چتر حمایت انگلیس و روس قرار گرفتند. بدین سان توطئه مشترک ارتجاع و امپریالیسم انگلیس به نیروی قهرانقلابی در هم کوبیده شد.



مشروطیت احیا شد، اما با هویتی مخدوش‌تر و با پرداخت غرامتی که از اصالت خود مایه گذاشت. بورژوازی ملی و خرده‌بورژوازی که در مرحله نخستین انقلاب مشروطه (تا بستن مجلس و شروع دوره استبداد صغیر) نقش اساسی داشتند، بعد از کودتای «استبداد-امپریالیسم» و در جریان پیکار فرساینده با آن رنجور شدند. این طبقات در نبرد مرگ و زندگی با دشمن تنها دو راه در پیش داشتند. یا باید عناصر دموکرات فتودال و خان‌های روشنفکر را به یاری می‌گرفتند و از نیروی نظامی آن‌ها برای درهم شکستن صفوف متحد «استبداد-امپریالیسم» استفاده می‌کردند و یا به طبقات و قشرهای تهیدست شهری و انبوه عظیم دهقانان رو می‌کردند و با بسیج وسیع این نیروهای بالقوه انقلابی، یک جبهه واحد خلقی در مقابل اردوی «ارتجاع-امپریالیسم» به وجود می‌آوردند. راه دوم عملاً دیرممکن و بیش از آن تهدیدآمیز بود که برای خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی و سوسه‌انگیز باشد. انقلاب پیش از آن از رخنه همه جانبه به درون روستاها و تهیج توده‌های دهقانی و ارتقاء سطح آگاهی سیاسی آن‌ها و جذبشان به درون نهضت غفلت ورزیده بود و اینک که روزگار عمل و خطر فرا رسیده بود، به استثنای مناطقی محدود، در روستاها آن آمادگی لازم وجود نداشت که انقلاب زخم‌دیده را پناه دهند. گزیری جز روی آوردن به قشرهای مترقی و فتودال‌ها و خان‌ها نبود. وجود تضاد و شکاف بین قشرها و گروه‌های فتودالی ایران، این منظور را تسهیل کرد.

قوای عمده‌ای از جنگ‌جویان بختیاری و تفنگ‌داران وابسته به فتودال‌های گیلان به انقلاب پیوستند و از آنجا که شرایط نظامی حاکم بر شرایط سیاسی بود، در جریان فتح تهران ابتکار عمل را به دست گرفتند. وقتی مشروطه دوباره بازگشت، گروهی از خان‌های ایل‌نشین و فتودال‌های سرشناس در صدر آن قرار داشتند. آن‌ها به قهرمانان



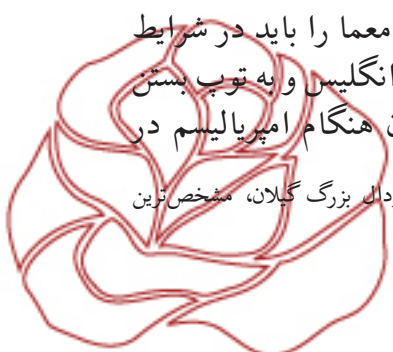
مشروطه تبدیل شده بودند و طبیعتاً قدرت سیاسی را نیز قبضه کردند. تباهی آغاز شده بود. نگاهی به ترکیب طبقاتی نمایندگان دومین مجلس ایران که پس از به زانو درآمدن ارتجاع گشایش یافت، بهترین مشخصه شرایط سیاسی ایران در دومین مرحله انقلاب مشروطه است. در مجلس دوم تعداد ملاکین به ۳۰ درصد افزایش یافت (در دوره قانونگذاری بعدی این طبقه ۴۹ درصد کرسی‌ها را تصاحب کرد) بورژوازی و خرده‌بورژوازی که در نخستین مجلس ۴۱ درصد مجموع نمایندگان را تشکیل می‌دادند، در مجلس دوم تنها ۹ درصد کرسی‌ها را به دست آوردند. کارگران و کشاورزان و طبقات پایین شهری در مجلس دوم نماینده‌ای نداشتند.

موقعیت مجلس دوم، پیشروی فئودال‌ها و عقب‌نشینی برق‌آسای بورژوازی و خرده‌بورژوازی را آشکار می‌کند. قدرت سیاسی که تا پیش از انقلاب مشروطه در مشت فئودال‌ها بود، در جریان مبارزات نظامی و سیاسی بعد از امضای فرمان مشروطیت تقسیم شد، بی آن که این تقسیم‌بندی در نهایت، قدرت فائقه فئودالیسم را بگیرد.

چرا چنین شد؟

چگونه در جریان یک انقلاب بورژوازی که ضرورتاً خصلت ضدفئودالی داشت، خان‌ها و فئودال‌ها به سرداران و سرکردگان نهضت تبدیل شدند؟ این بزرگ‌ترین سؤال انقلاب مشروطه ایران است، پرسشی که اگر چه از دیدگاه‌های مختلف، با پاسخ‌های جور و اجور روبه‌رو شده، اما کمتر جواب قطعی خود را یافته است. کلید معما را باید در شرایط خاصی که بعد از عقد قرارداد ۱۹۰۷ بین روس و انگلیس و به توب بستن مجلس بر ایران سایه گسترده جستجو کرد. تا آن هنگام امپریالیسم در

۱. سردار اسعد و صمصام‌السلطنه بختیاری و سپهدار تنکابنی فئودال بزرگ گلان، مشخص‌ترین نمایندگان خان‌ها و فئودال‌ها در اردوی مشروطه بودند.



ایران تا حد مقدور به طور غیرمستقیم و غیرعلنی عمل می‌کرد. سیاست انگلیس به ظاهر جانبداری از نهضت بود. درهای سفارت بریتانیا به روی مشروطه‌خواهان باز بود و آزادی‌خواهان در مواقع حساس و دشوار، در این قلعه سیاسی مطمئن بست می‌نشستند و ساده‌لوحانه حمایت معنوی سیاسی انگلیس را از مشروطه باور می‌کردند. انگلیس به مقتضای رژیم بورژوازی خود با انجام اصلاحاتی در ایران موافق بود. اصلاحات تا آن اندازه که بدون تغییر و تبدیلی در سیستم اقتصادی و سیاسی، قدرت خرید مردم را بالا ببرد و جذب کالاهای بورژوازی را در بازارهای ایران توسعه دهد و تحکیم کند. طبیعی بود که فراتر رفتن انقلاب از مرزی که انگلیس برای آن در نظر گرفته بود نگرانی و مخالفت او را بر می‌انگیخت. روسیه تزاری نیز در مرحله اول نهضت به خاطر درگیری‌های داخلی (جنگ با ژاپن و انقلاب ۱۹۰۵) توان و مجال دخالت مستقیم و فعالانه در امور داخلی ایران را نداشت. در چنین شرایطی، تضاد عمده جامعه ایران تضاد طبقاتی بود و همه عناصر سیاسی و نظامی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی بر محور مبارزه رقبای اصلی - «فتودالیسم» و «بورژوازی و خرده‌بورژوازی» - مشخص بودند. در این احوال تضاد بین خلق و امپریالیسم در حالی که یکی از تضادهای عمده بود و قاعدتاً انگیزه نسبتاً نیرومندی برای همراهی قشرها و گروه‌های مختلف‌المنافع با نهضت به وجود می‌آورد، تضاد اصلی و برتر جامعه نبود. اما در مرحله دوم انقلاب، با یورش مشترک امپریالیسم و ارتجاع داخلی به مشروطه اوضاع به سرعت عوض شد. قرارداد ۱۹۰۷ که احساسات توده‌ها را به شدت جریحه‌دار کرد و هیجان انفجارآمیزی علیه امپریالیست‌ها و پایگاه آن‌ها دربار محمدعلی‌شاه - برانگیخت، حضور مستقیم امپریالیسم را در عرصه سیاسی کشور و مطامع استعماری آنها را بدون پوشش نشان داد. این



قرارداد زمینه حضور نظامی بیگانگان نیز بود. خانه ملت به وسیله افسران و سرجوخه‌های روسی به توپ بسته شد، نیروهای انگلیسی در جنوب کشور پیاده شدند و قزاق‌های روسی شمال ایران را تا قزوین مورد تاخت و تاز قرار دادند. مداخلات بی‌شرمانه و بی‌پرده بیگانگان در شکل‌های نظامی و سیاسی، چون خاری در چشم ملت نشست. تضادهای داخلی تحت‌الشعاع تضاد خلق و امپریالیسم قرارگرفت و چون تنها کانون ضدامپریالیستی جبهه مشروطه بود، ملیون از هر طبقه و قشر به این جبهه پیوستند. انقلاب مشروطه ایران در این حال و هوا دیگر سیمای بارز انقلاب بورژوازی را نداشت، یک انقلاب رهایی‌بخش ملی بود و وقتی پیروز شد هر طبقه سهم خود را از این پیروزی مطالبه کرد. فئودال‌ها و خان‌های عشیره‌نشین با پیروزی‌های نظامی خود، موقع سیاسی‌شان را تضمین و تحکیم کرده بودند و حضور همه جانبه اینان در دولت و قلب انقلاب، یعنی مجلس، به زودی به صورت ترمزی برای نهضت درآمد. انقلاب از سیر و رشد طبیعی خود دور افتاد و امواج آن رفته رفته در باطلاق فئودالیسم فروکش کرد، در حالی که رسوب حاصلخیزی از آن بر جای ماند.

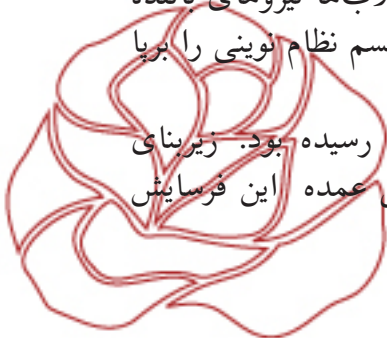


زمینه‌های انحطاط

از صفویه تا قاجار

نخستین طلایه‌داران استعمار غرب در قرن ۱۶ میلادی به مرزهای ایران رسیدند. تسخیر جزیره هرمز توسط پرتغالی‌ها به سال ۱۵۰۷ سرآغاز دوران جدیدی در حیات سیاسی و اقتصادی ایران بود. دوران جهش‌ها و دگرگونی‌های بنیادی غرب با افول تاریخی و تحلیل و تلاشی زیربنای اقتصادی ایران همراه بود. در حالی که غرب دستخوش انفجارهای زیر و روکننده بود و به عصر تمدن جهانگیری گام می‌نهاد، ایران به تدریج وارد دوران انحطاط و اسارت سیاسی و اقتصادی خود می‌شد. نخستین انقلاب بورژوازی جهان در قرن ۱۶ میلادی در هلند به پیروزی رسید، اما تأثیر این انقلاب در فضای اروپا محدود بود. عصر بورژوازی با انقلاب انگلیس در قرن ۱۷ و به ویژه با انقلاب فرانسه در قرن ۱۸ آغاز شد. این انقلاب‌ها نیروهای بالنده تازه‌ای را آزاد کردند و روی ویرانه‌های فئودالیسم نظام نوینی را برپا داشتند که تقدیر آن فتح جهان بود.

در این احوال ایران به شیب تاریخ خود رسیده بود. زیربنای اقتصادی کشور به تدریج فرو می‌ریخت. عامل عمده این فرسایش



درونی افزایش بی‌رویه بهره فئودالی و مالیات‌ها بود که روستا را به ورشکستگی سوق می‌داد و عرصه بازار داخلی را محدود می‌ساخت و تولیدات کالائی و تجارت را از توان می‌انداخت و تضادهای طبقاتی را حادثر و شعله ورتر می‌کرد.

فقر روستا موجب سستی روابط اقتصادی میان بخش‌های مختلف کشور می‌شد. «نارضائی مردم به‌طور روز افزونی با برقراری مالیات‌های سنگین توسعه می‌یافت، خاندان صفوی موجبات زوال خویش را فراهم می‌آورد.»^۱

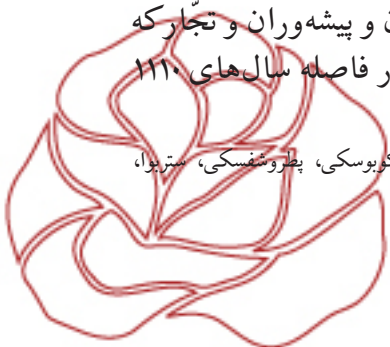
سراسر تاریخ ایران در قرن ۱۸ پُر است از شرح قیام روستائیان علیه بهره‌کشی فئودالی و نهضت ارمنیان و گرجیان و آذربایجانی‌ها و کردها و افغان‌ها و ترکمن‌ها، در راه آزادی، علیه دولت صفوی که شیره این اقوام را می‌کشید. در عین حال تضادهای موجود در داخل طبقه فئودال و بین دستجات مختلف آن بر سر قدرت و به‌خاطر تجدید تقسیم اراضی، شدت یافت و این درون‌مایه جنگ‌های خانگی پایان‌ناپذیری شد که سراسر تاریخ قرن نوزدهم ایران را پُررفته و خونین کرده است. «قرن دوازدهم [هجری] از نشانه‌های سقوط اقتصادی اشباع شده است. انحطاط و عقب‌ماندگی روز افزون اقتصاد ایران از اقتصاد کشورهای اروپایی و ضعف سیاسی کشور در پایان قرن دوازدهم زمینه را برای نفوذ شدید سرمایه صنعتی بیگانه و تبدیل ایران _ در سال‌های بعد _ به یک کشور وابسته و سرانجام نیمه‌مستعمره آماده کرد.»^۲

«سیاست مالیاتی در عهد شاه‌سلطان حسین^۳ برای روستائیان و شهریان غیر قابل تحمل شد. مالیات بر روستائیان و پیشه‌وران و تجار که در طی قرن یازدهم به تانی افزایش یافته بود، در فاصله سال‌های ۱۱۱۰

۱. نگاهی به تاریخ جهان، جواهر لعل نهرو، جلد ۲، ص ۹۵۴.

۲. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، پیگولوسکایا، یاکوبوسکی، پطروشفسکی، سترنوا، پلیتسکس، ترجمه: کریم‌کشاورز، جلد ۲، ص ۵۹۷.

۳. ۱۱۰۶ تا ۱۱۳۵ هجری مقارن است با ۱۶۶۹ تا ۱۷۲۲ میلادی.

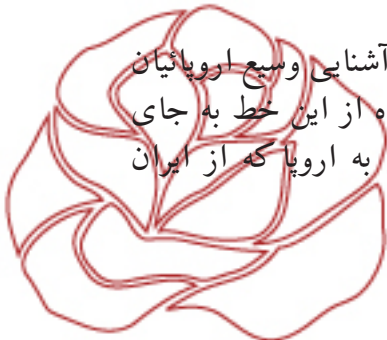


تا ۱۱۱۳ هجری یک باره ۲ تا ۳ برابر شد. به روایت معاصران شاهسلطان- حسین این جهش مالیاتی به افسانه می ماند.»

«میزان مالیات چادر نشینان نیز فزونی گرفت. با آن که وضع اینان تا پایان قرن یازدهم قابل تحمل بود، در این دوره به سطح زندگی رعایا و روستائیان اسکان یافته نزدیک گشت. این سیاست کشاورزی نه تنها به شالوده کشاورزی لطمه زد، بلکه به حَرَف و بازرگانی نیز زیان وارد آورد. در فرجام چنان که انتظار می رفت، این سیاست موجب مهاجرت دسته جمعی روستائیان فقیر_ که از چنگ ماموران وصول مالیات فرار می کردند_ شد. کمبود بازوان کار و تقلیل عده مالیات دهندگان، اندک اندک محسوس شد. در قرن یازدهم شیوه مقید ساختن روستائیان به زمین و سلب حق نقل مکان از ایشان، به میزان زیادی از اعتبار سابق خود افتاده بود و به گواهی سیاحانی نظیر «شاردن» در برخی ایلات مجری نمی شد، ولی از آغاز قرن دوازدهم مجدداً اجرای روش مزبور لزوم یافت.»^۱

انحطاط عمومی اقتصاد ایران طبیعتاً انحطاط سیاسی را به دنبال داشت. بازرگانی نیز به ورطه سقوط افتاد. سقوط تجارت خارجی از حدود سال ۱۶۷۰ میلادی (۱۰۸۱ هجری) محسوس شد. به گفته «شاردن» در شش هفت سال اول حکومت شاه سلیمان صفوی در آمد گمرکات در بندرعباس و کنگ (نزدیک هرمز) بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار لیور (تقریباً از ۹۱۰ تا ۱۱۰۰ تومان) نوسان می کرد و حال آن که در عهد شاه عباس دوم عواید مزبور به یک میلیون و ۱۰۰ هزار لیور (در حدود ۲۵۰۰ تومان) بالغ می شد.

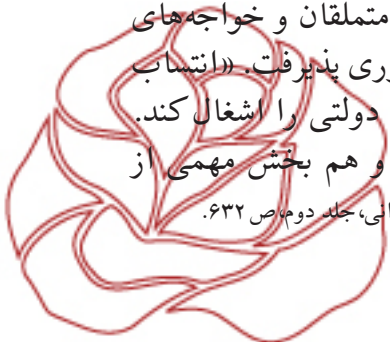
سقوط تجارت خارجی ایران بیشتر مربوط به آشنایی وسیع اروپائیان با خط دریایی «هندوستان-اروپا» بود و استفاده از این خط به جای جاده تجاری «آسیا-اروپا» بود. شاهراه زمینی به اروپا که از ایران



می‌گذشت همیشه متضمن استقبال از خطرات غیرقابل پیش‌بینی بود. «در سال ۱۴۹۷ میلادی «واسکودوگاما» دریانورد پرتغالی از راه دماغه امید (جنوب آفریقا) راه جدیدی را به شرق باز کرد و برای پرتغال قرنی سرشار از شهرت و ثروت فراهم ساخت. هنوز دو سال از قرن جدید نگذشته بود که کاشف کامیاب با سمت فرماندهی دسته‌ای قوی از چند ناو دوباره به راه افتاد تا آن‌چه را که فقط کشف کرده بود، این بار تصرف کند.»^۱ زمانی نسبتاً طولانی به طول انجامید تا راه دریایی مکشوفه استفاده تجاری وسیعی یافت و به همان نسبت اهمیت جاده‌های کاروان‌رو به تدریج از بین رفت. این واقعه نقش میانجی‌گری ایران را در تجارت، به عنوان سرزمینی که در مسیر شاهراه تجاری شرق و غرب قرار داشت، متزلزل کرد و حمل کالاهای ترانزیتی را به شدت تقلیل داد. تجارت ایران با کرانه‌های اقیانوس هند توسط تجار هلندی و هندی قبضه شد. در شرایطی که بحران اقتصادی پایه‌های سیطره و قدرت صفوی را می‌لرزاند، انحطاط تجارت خارجی نیز زخم تازه‌ای بود.

روحانیون شیعه در دولت شاه‌سلطان حسین مقام‌های شامخی را اشغال کرده بودند. مراجع مذهبی، که از نفوذ و اعتبار فوق‌العاده‌ای برخوردار بودند، در پست‌های دولتی نیرومندتر شدند. این وضع تا پیش از آن زمان سابقه نداشت. در قرن یازدهم علی‌رغم روابط شاهان صفوی با روحانیون، زمام دولت از دسترس مردان دین دور نگهداشته می‌شد، ولی شاه‌سلطان حسین سد را شکست و این سنت را زیر پا گذاشت. او که متعصب بود، روحانیون شیعه و متملقان و خواهجه‌های دریاری را در دولت و در پست‌های حساس کشوری پذیرفت. «انتساب به سلک روحانی کافی بود که شخص هر مقام دولتی را اشغال کند. شاه با این شیوه خویش هم بزرگان چادرنشین و هم بخش مهمی از

۱. ایران و قضیه ایران، ج. ناتانیل کرزن، ترجمه: غلامعلی وحید مازندرانی، جلد دوم، ص ۶۳۲.



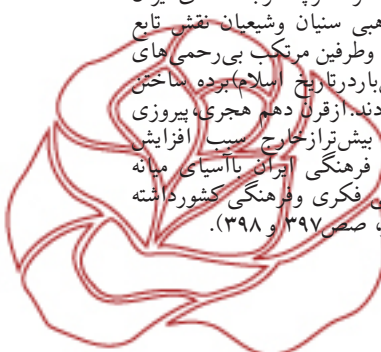
مأموران کشوری را خشمگین و ناراضی کرد.»

«شاهسلطان حسین به تحریک علمای شیعه از سیاست مدارا با پیروان مذاهب دیگر که در عهد اسلاف وی تعقیب می‌شد، سرباز زد و پیگیردهای خونینی علیه سنیان قفقاز و کردستان و افغانستان و دیگر ایالات آغاز کرد. در شیروان (آذربایجان شمالی) که زیستگاه گروه کثیری از سنیان بود، مساجد آنان را ملوث یا به اصطبل بدل کردند و روحانیون ایشان را سیاست نمودند.»

«درویشان صوفی «بد دین» و غلات شیعه که تمایلات مساوات‌طلبی آنان موجب بدگمانی مقامات دولتی شده بود از این تعصب و آزار بی‌نصیب نماندند. انگیزه این روش فقط تعصب مذهبی نبود. دولت شاه می‌ترسید مذهب تسنن که در نواحی شرقی و غربی رایج بود، علمدار نهضت‌های تجزیه‌طلبی شود. زمان درازی نگذشت که این امر تحقق یافت.»^۱

«سنگینی بار مالیات و خراج و خودکامی و ستمگری حکام شاهی و یوغ مذهبی، به ویژه در اکناف کشور صفوی _ که در عهد شاه عباس اول و یا پیش از او به قلمرو صفویه ملحق شده بود _ بیشتر محسوس بود. جای شگفتی نیست که تنفر مردم از یوغ صفوی در آن نواحی

۱. سیاست مذهبی صفویه که به‌عنوان محور استقلال سرزمین صفوی وانگیزه وحدت ملل و اقوام ناهمگون این امپراتوری به‌کارگرفته می‌شد، حائز یک نتیجه منفی وضایع‌بار نیز بود: «ترویج مذهب شیعه امامیه به‌مثابه مذهب دولتی و به‌ویژه ترویج لعن سه خلیفه نخستین (که برای سنیان از این توهین آمیزتر چیزی وجود نداشت) و اعدام و ایذا و تعقیب اهل سنت و جماعت، مناسبات ایران رادر زمان صفویان بادولت‌های همسایه سنی مذهب، یعنی با ترکیه عثمانی که در آن عصر مقتدر بود و خان‌نشین‌های کریمه و خان‌نشین‌های ازبک ماوراءالنهر و خوارزم، سخت تباه و خراب کرد. گرچه در جنگ‌های ایران با دولت‌های یادشده، در قرن‌های دهم و یازدهم هجری، دشمنی مذهبی سنیان و شیعیان نقش تابع و ثانوی داشته، معزها این خصوصیت رنگ زنده‌تری به‌جنگ می‌بخشید و طرفین مرتکب بی‌رحمی‌های بسیاری شدند. فقیهان سنی آسیای میانه و ترکیه عثمانی (برای نخستین بار در تاریخ اسلام) برده ساختن و فروختن شیعیان حتی سادات رادر بازارهای برده فروشان جایز شمردند. از قرن دهم هجری، پیروزی تشیع در ایران کم‌ترو تضییقات تعصب آمیزایشان نسبت به سنیان بیش‌تر از خراج سبب افزایش نفرت و کینه نسبت به شیعیان گردید و این خود باعث گشت که روابط فرهنگی ایران با آسیای میانه و دیگر سرزمین‌های سنی نشین قطع شود و انعکاس نامساعدی در زندگی فکری و فرهنگی کشور داشته باشد.» (اسلام در ایران، ایلیا پاولویچ پتروفسکی، ترجمه: کریم کشاورز، صص ۳۹۷ و ۳۹۸).



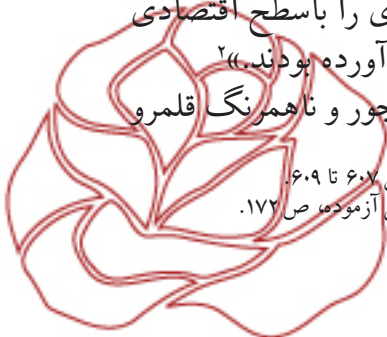
شدیدتر از نقاط دیگر بود و نهضت‌های خلق نیز نخست در این نقاط وقوع یافت. از آنجا که در نواحی مزبور اکثریت با سنیان بود (در داغستان و شیروان و میان‌کردان و افغانان و ترکمنان) که مستقیماً مورد ایذاء و تعقیب قرار می‌گرفتند و یا مسیحیان (ارمنیان و گرجیان که وضعی دون مسلمانان داشتند و مالیات‌های گزاف می‌پرداختند)، بدین سبب نهضت اقوام مطیع مزبور لفافه مذهبی داشت. این نهضت‌ها با شعار دفاع از تسنن و مبارزه علیه شیعیان «بد دین» و یا شعار آزادی و نجات مسیحیان از اسارت مسلمانان برگزار می‌شد.»

«در اکناف کشور تضاد داخلی طبقه فئودال نیز به صورت بارزتری نمایان بود. بزرگان اسکان یافته محلی و اعیان چادر نشین که از شرکت در اداره امور کشور محروم بودند، باید بخش اعظم در آمد خود را که از بهره‌کشی رعایا به دست می‌آمد، به دولت تأدیه کنند. روحانیون سنی و مسیحی نیز از سیاست دولت صفوی به شدت ناراضی بودند. اینان می‌کوشیدند از نهضت توده‌ها و اقوام برای نیل به هدف خویش استفاده کنند و پس از وصول استقلال، خود زمام قدرت را به دست گیرند. بدین سبب نهضت اقوام مطیع دولت صفوی که عادتاً به شکل نهضت عمومی مردم علیه سلطنت صفوی آغاز می‌شد، غالباً به صورت دیگری درآمده و رهبری آن به دست فئودال‌های محلی می‌افتاد.»^۱

قرن هجدهم شاهد قیام‌ها و طغیان‌های پی در پی اقوام در پهنه وسیع امپراتوری صفوی است. صوفیان تاجدار به فرجام خود نزدیک شده بودند. آنها در طی ۲۲۰ سال (از ابتدای قرن شانزدهم تا پایان ربع اول قرن هجدهم میلادی) «کشورهای زیادی را با سطح اقتصادی متفاوت و ترکیب ملی متمایز به تابعیت خود در آورده بودند.»^۲

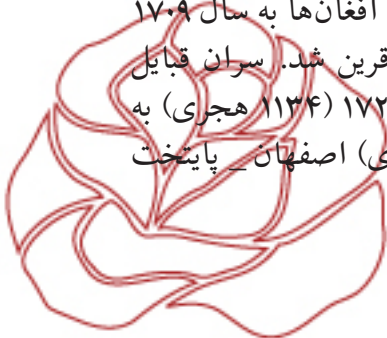
امپراتوری ناهمواری که با این وصله‌های ناجور و ناهم‌رنگ قلمرو

۱. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، جلد دوم، صص ۶۰۷ تا ۶۰۹.
۲. هفت مقاله از ایران‌شناسان شوروی، آدراشنکو، ترجمه: ابوالفضل آزموده، ص ۱۷۲.



وسعی را تشکیل می‌داد و سیاست فائق آن بر بهره‌کشی غیرطبیعی از ملل تابع بنا شده بود، نمی‌توانست عمری طولانی داشته باشد. تلاطم‌های دورنی و انفجارهای پیاپی این امپراتوری را تراش می‌داد و می‌فروشد.

قیام پردامنه ارمنیان و گرجیان به سال ۱۷۰۹ میلادی (۱۱۲۱ هجری) و به دنبال آن شورش خونین تبریز، تکان‌های هولناکی بودند که ارکان امپراتوری را متزلزل کردند. دوسال بعد لژگیان و اقوام داغستان نهضت گسترده‌ای را آغاز کردند. گرچه نهضت موقتاً درهم کوبیده شد، اما به زودی با فوران بیشتر سرکشید. در سال ۱۷۱۵ میلادی (۱۱۲۷ هجری) کردان از حکومت صفوی سرپیچیدند و در همان سال امیرمسقط، جزایر فارس را اشغال کرد و در برابر حکومت مرکزی قد برافراشت. به سال ۱۷۱۶ (۱۱۲۹ هجری) ایل افغانی ابدالی، و یک سال بعد ایلات شاهسون در مغان عاصی شدند. پس از آن نوبت لرها و بلوچ‌ها رسید. لرها در ۱۷۲۰ (۱۱۳۳ هجری) و بلوچ‌ها در ۱۷۲۱ (۱۱۳۴ هجری) شوریدند و پرچم استقلال برافراشتند. زمین زیر پای صفویان می‌لرزید و شکاف بر می‌داشت و از این شکاف آتش و دود و باروت زبانه می‌کشید. در سال ۱۷۲۳ (۱۱۳۶ هجری) ملک محمود، امیر سیستان، راه خودمختاری پیش گرفت و در حیظه خراسان به لشگرکشی و توسعه قلمرو خود پرداخت. در بسیاری دیگر از نواحی سرزمین بزرگ صفوی، رستاخیز توده‌ها اوج می‌گرفت. امپراتوری با سرعت سرگیجه‌آوری در شرف تکه تکه شدن بود. در چنین شرایطی بود که افغانه به ایران تاختند و شیرازه قدرت صفویان تاجدار را گسیختند. قیام افغان‌ها به سال ۱۷۰۹ میلادی (۱۱۲۱ هجری) با پیروزی قیام‌کنندگان قرین شد. سران قبایل افغان با استفاده از فتور دولت صفوی در سال ۱۷۲۱ (۱۱۳۴ هجری) به ایران لشگرکشیدند. در سال ۱۷۲۲ (۱۲۳۵ هجری) اصفهان پایتخت

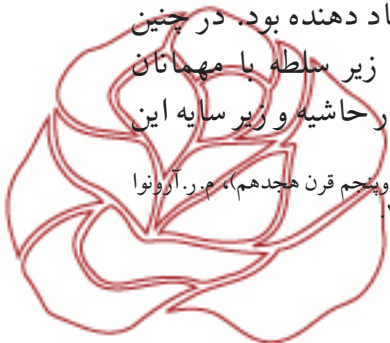


صفویان _ سقوط کرد و شاه سلطان حسین با دست خود تاج بر تارک محمود، فاتح افغان نهاد. در بحبوحه این اوضاع ترک‌های عثمانی ایالات کنار مرزی دولت از هم پاشیده صفوی را تصرف کردند و آنگاه روس‌ها برای گرفتن سهم خود از این خوان یغما وارد صفحات شمالی کشور شدند. سلطه استیلاگران جدید، ویرانی باز هم بیشتر نیروهای تولیدی کشور را به دنبال داشت. «سلطه بیگانه که با بهره‌کشی‌های غارتگرانه مالیاتی، استبداد خشن و چپاول مستقیم مردم همراه بود، به اضافه نزاع و کشمکش بین فئودال‌ها، تأثیر ناگوار و مدهشی در اوضاع اقتصادی ایران گذاشت و باعث عمیق شدن زوال شد. در دهه سوم قرن هجدهم میلادی ایالات جدا شده از دولت صفوی: آذربایجان، ارمنستان، گرجستان، لرستان و کردستان به وسیله ترکان ویران شدند. مرکز و جنوب ایران تمامی وحشت و هراس سلطه هفت ساله افغانان را تحمل کرد. مردم بوم نشین ایالات شرقی، دچار هجوم‌های خانمان-سوز چادرنشینان آسیای میانه شدند. آن قسمت از کشور نیز که مطیع بیگانگان نشده بود، به میدان نزاع و کشتار ویرانگر فئودال‌ها تبدیل گردید.»^۱

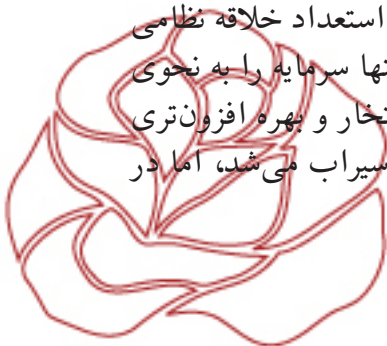
بازرگانی که در عصر شکوفان شاه عباس، رونق کم نظیری یافته بود، در این دوره تقدیر تاریکی داشت. مرگ امنیت، مرگ تجارت است. در راه‌ها، کاروان‌ها را غارت می‌کردند. راهزنی، جاده‌ها را فلج کرده بود.

دشواری رو به تزاید شرایط اقتصادی، بر خشونت و غارت بیگانگان می‌افزود. تحمل یوغ بیگانه برای مردم تلخ و برباد دهنده بود. در چنین محیطی تضاد عمده ایران تضاد بین خلیق‌های زیر سلطه با مهمانان ناخوانده اجنبی بود. تضادهای درونی جامعه، در حاشیه و زیر سایه این

۱. دولت نادرشاه (طرح کلی روابط اجتماعی ایران در دهه‌های چهارم و پنجم قرن هجدهم)، م.ر. آرونو و ک. ز. اشرفیان، پیراستار: ای.م. ری سز، ترجمه: حمید مومنی، ص ۲۶۲



تضاد اصلی قرار می‌گرفت. منافع بسیاری از اشراف فئودال با مصالح و آرمان‌های خلقی منطبق شده بود. غارت مستقیم، استبداد بی‌ترحم و بی‌منطق و پیگردهای مذهبی، جنبش‌های وسیع و آزادی بخش مردم را اوج داد. در متن این ضرورت‌ها «نادر» طلوع کرد. شمشیر فاتح او پاسخ قاطع بزرگ‌ترین پرسش جامعه بود. آمادگی توده و نارضائی شدید اکثر فئودال‌ها و روسای ایلات از چیرگی نظامی و استبداد استثمارگر اجنبی، وجود فرمانده کارآمدی را الزام‌آور کرده بود. کلید پیروزی‌های درخشان نظامی «نادر» را باید در این مهیایی و برانگیختگی همه‌جانبه خلقی جست‌وجو کرد. نیروی عظیم مردم در شمشیر نادر دمیده بود و ضربه‌های این شمشیر غول‌آسا به زودی مهاجمان و گردنکشان خارجی و داخلی را تار و مار کرد. وقتی سایه بیگانگان از کشور بر چیده شد، دیگر بار تضادهای طبقاتی نیروی محرکه اصلی جامعه شد. نقش نادر به‌عنوان فاتح تیز چنگ نبردهای میهنی در تاریخ ایران به‌پایان رسیده بود. او یا باید با ضرورت‌ها و نیازهای جدید خود را وفق می‌داد و به تحکیم بنیه اقتصادی و نظام سیاسی و اداری جامعه‌ای که دیگر بار کمر راست کرده بود می‌پرداخت و یا با تکیه بر شمشیر عطشناک و پرواز به سوی قدرت بیشتر و ادامه فتوحات خود، تضادهای دیرینه و انفجارهای اجتماعی پیش از حمله افاغنه را تجدید می‌کرد. نادر به‌پیروی از طبیعت خود، شق دوم را برگزید. او زاده ضرورت‌های نظامی یک عصر بحران خیز بود. کفایت و استعدادهایش در میادین جنگ فرصت بروز و رشد و تکوین یافت و وقتی دوران این جنگ‌های ضروری، اما به هر حال فرساینده به‌پایان رسید، استعداد خلاقه نظامی او بی‌ثمر ماند. او باید راهی می‌یافت تا این تنها سرمایه را به نحوی خرج کند و از برکت آن به زندگیش شکوه و افتخار و بهره‌افزون‌تری بدهد. جهانگشایی نادر از سرچشمه این انگیزه سیراب می‌شد، اما در



این مرحله شمشیر جادویی پهلوان دیگر نیروی شکست ناپذیر توده‌ها را در خود نهفته نداشت.

«نادر مالیات‌های سنگین بر ملل تابع خود می‌بست»^۱ «مردم کشور پس از اخراج استیلاگران اجنبی، هنوز در وضع بی اندازه فلاکت باری قرار داشتند»^۲ «نادر که به نظم امور مالی دولت توجه زیادی داشت، نسبت به وضعیت شهرها اظهار علاقه می‌کرد، فرمان داد که زمین‌های بایر و رها شده را آبادان سازند و برای این منظور دسته‌هایی از مردم را به این نقاط کوچ دهند»^۳

«طبیعی است که در اکثر مواقع این کوچاندن‌ها باعث ویرانی برخی جاها و خانه‌خرابی و نابودی ده‌ها هزار شهرنشین و چادرنشین می‌شد. تکنیک معمول در کشاورزی قرن هجدهم بسیار عقب مانده بود»^۴ «عقب ماندگی فنی در کشاورزی حاکی از آن بود که در نتیجه رکود عمومی اقتصادی، انگیزه‌ای برای تکمیل ابزار کار کشاورزی وجود نداشت. این عقب ماندگی در شرایط واحدهای کوچک تولید و همچنین آبیاری مصنوعی، امکان نمی‌داد که بازده کار افزایش یابد»^۵

«آبادکردن زمین‌های رها شده یا زمین‌های کم جمعیت نیز از طریق کوچ دادن کشاورزان سایر جاها به این زمین‌ها کار سخت و تقریباً بی‌فایده‌ای بود. اگر هم در برخی مواقع تدابیر مختلف حکومت شاه برای مرمت وسایل آبیاری و کشت زمین‌های رها شده موفقیتی

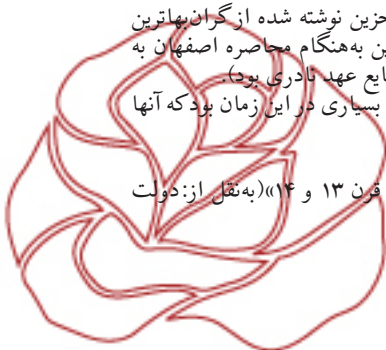
۱. تاریخ مفصل ایران، عباس اقبال آشتیانی، ص ۳۲۴.

۲. تذکره‌الاحوال شیخ حزین، ص ۲۰۶ (این کتاب که به وسیله شیخ حزین نوشته شده از گران‌بهارترین منابع تاریخ ایران در دهه‌های سوم و چهارم قرن هجدهم است. حزین به‌هنگام محاصره اصفهان به وسیله افغانه در این شهر به سر می‌برد و بعدها نیز شاهد بسیاری از وقایع عهد نادری بود).

۳. تاریخ عالم‌آرای نادری، محمدکاظم (از مأموران نادر و شاهد وقایع بسیاری در این زمان بود که آنها را در یک تاریخ سه جلدی تنظیم کرد).

۴. دولت نادرشاه، ص ۲۶۴.

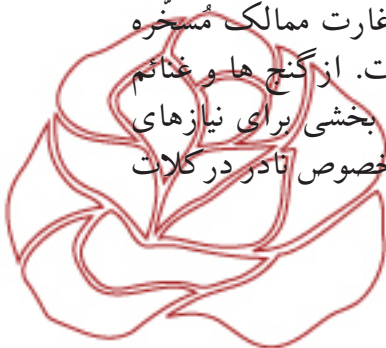
۵. ای. پ. پتروشفسکی «تاریخ آبیاری و تکنیک کشاورزی در ایران قرن ۱۳ و ۱۴» (به نقل از: دولت نادرشاه، ص ۱۸۷).



به دست می‌آورد، این موفقیت‌ها چندان نبود که رشد نیروهای تولیدی کشور و تحکیم اساس اقتصادی دولت (واحدهای تولید کوچک کشاورزان) را فراهم سازد، بلکه بخش اعظم تدابیر دولتی به طور کلی در جهت هدف‌های سیاسی و «نظامی-استراتژیکی» بود و با تدارک لشگرکشی‌های استیلاگرانه جدید ارتباط مستقیم داشت.^۱

تا مدتی پس از نبردهای آزادی‌بخش که به اخراج بیگانگان انجامید و تا قبل از آن که سیاست داخلی نادر در جهت ایجاد مرکزیت قوی کاملاً مشخص شود، نادر از حمایت فئودال‌ها و ایلات برخوردار بود. فئودال‌ها به دو علت از نادر حمایت می‌کردند، نخست این که به رام کردن توده‌های مردم که در غلیان و جوشش و ستیز علیه افغانه و ترک‌ها روحیه انقلابی یافته بودند، سخت اشتیاق داشتند. هیجان و رستاخیز قهرآمیز مردم، فئودال‌ها را متوجه خطری جدی ساخته بود. طبقه فئودال برای سرکوبی کشاورزان که علیه ستم مالیاتی بر می‌خواستند و برای واداشتن آن‌ها به اطاعت و صبوری و تسلیم، به دستگاه جبر و فشار نیرومندی احتیاج داشت. عامل دوم جانبداری از نادر، اشتهای خوانین و فئودال‌ها برای غنائم جنگی بود. در شرایط رکورد اقتصادی و خانه‌خرابی تولیدکنندگان اصلی، جنگ با سایر خلق‌ها و کشورها و غارت آن‌ها، برای طبقه فئودال مهمترین منبع درآمد بود و چه کسی بهتر از نادر می‌توانست الهام‌بخش و سازمان‌دهنده این جنگ‌های استیلاگرانه باشد؟ سیاست کشورگشایی و جنگ‌های پی‌درپی، بار سنگینی بر دوش مردم بود. بدون این جنگ‌ها نیز کشور به تحلیل رفته و از نفس افتاده بود. فتوحات نادر اگر چه با غارت ممالک مسخره همراه بود، ولی مردم ایران را توانگر نمی‌ساخت. از گنج‌ها و غنائم سرشاری که در هندوستان به چنگ نادر افتاد، بخشی برای نیازهای نظامی به مصرف رسید و بخشی نیز در خزانه مخصوص نادر در کلات

۱. دولت نادرشاه، ص ۲۶۵.



انباشته گردید. «از این ثروت بزرگ برای احیاء نیروهای تولیدی ایران استفاده نمی‌شد.»^۱

ادامه جنگ‌های خانمان‌سوز به پول فراوان نیاز داشت. تنها منبع تأمین این هزینه‌های کمرشکن مردم بودند. بار مالیاتی باز هم سنگین‌تر شد. «وصول مالیات‌ها با شکنجه و آزار و چپاول رعایا توأم بود.»^۲

«چشم و زبان کسانی را که مالیات نمی‌پرداختند در می‌آوردند. هر کسی که مردم را به شورش تحریک می‌کرد، گوش و زبان و بینی خود را از دست می‌داد و تمام اموالش مصادره می‌شد... هر کس مبلغ مقرر را نمی‌پرداخت زن و کودکش را به فرنگیان یا بازرگانان هندی می‌فروختند. در ظرف دو سه سال ۲۹۰ تا ۳۰۰ هزار نفر از رعایا به خاطر نپرداختن مالیات معلول شده و یا به زندان افتادند.»^۳

«ویژگی اساسی دوره نادر شاه جلب وسیع رعایا به خدمت نظامی بود. پدیده‌ای که در زمان صفویان به چشم نمی‌خورد. در نتیجه این کار، عده زیادی کشاورز از کار تولیدی جدا شدند.»

«برای اجرای لشگرکشی‌های سلطه‌جویانه و پرداخت حقوق به سربازان و صاحب منصبان مبالغ کلانی پول مورد نیاز بود. به خاطر تأمین این مبالغ بخشی از بهره مالیاتی که قبلاً به صورت محصول دریافت می‌شد، به پول نقد تبدیل گردید.»

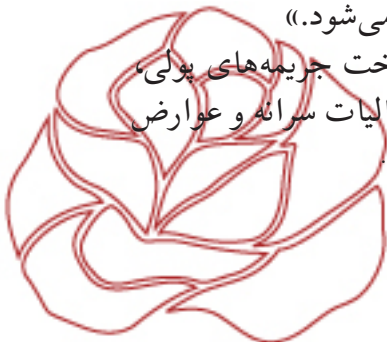
«یکی از علمای اقتصاد می‌گوید: تبدیل بهره کالائی به بهره پولی باعث گسترش بیشتر بازرگانی و صنایع شهری و به طور کلی سبب توسعه روابط «کالائی-پولی» کم است و کشاورزان در وضعیت بدی قرار دارند، چنین تدابیری منجر به خانه خرابی آنها می‌شود.»

«گذشته از تهیه مایحتاج برای قشون و پرداخت جریمه‌های پولی، رعایا و ایلات مجبور بودند مالیات بر درآمد، مالیات سرانه و عوارض

۱. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم، جلد دوم، ص ۶۴۰.

۲. همان، ص ۶۴۹.

۳. تاریخ عالم‌آرای نادری، محمدکاظم.



دیگری که طبق معمول گرفته می‌شد و نیز وجوهی به ماموران دستگاه اداری دولت پردازند و «وظایف» گوناگونی هم انجام دهند»^۱ سیاست داخلی نادر شاه که مبتنی بر استثمار کشاورزان و سرکوبی مبارزات آنان علیه ستم اقتصادی-اجتماعی بود، تضاد طبقاتی را به طور خشن تشدید می‌کرد. مبارزه استثمار شونده‌گان که در قیام‌ها و جنبش‌های نیرومند کشاورزان، برخی از چادر نشینان و فقیران شهری منعکس می‌شد، عامل انهدام استبداد فئودالی نادر شاه بود.

« نقشه‌های وسیع نادر شاه برای تصرف چین و ساختن دولتی بسیار بزرگ در آسیا دچار ورشکستگی گردید. در دهه پنجم قرن هجدهم عصیان‌های نیرومند خلق در ایران و جنبش‌های آزادی‌بخش در آذربایجان، داغستان، گرجستان، ارمنستان و آسیای میانه، دولت نادر را متزلزل کرد.»^۲

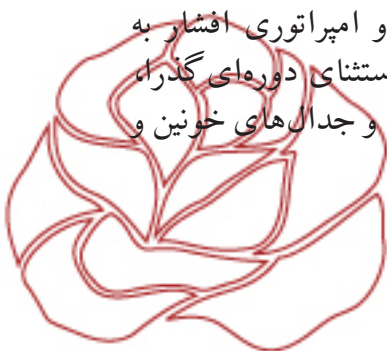
تلاش‌های چندین ساله و ناموفق نادر برای خاموش کردن آتش مبارزات رهایی‌بخش و جنبش‌های توده‌ای سبب تلاشی قشون و کاهش شدید کارائی نظامی آن شد. نیروی دولت فئودالی ایران دیگر به پایان رسیده بود و سرانجام این دولت زیر فشار بحران اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نابود شد.

پیوستن بخش بزرگی از طبقه حاکم به جناح مخالف حکومت سر دودمان افشار، در کنار عوامل دیگر، لحظه سقوط نهائی را نزدیک‌تر کرد. در سال ۱۷۴۷ (۱۱۶۰ هجری) نادر در نتیجه توطئه چندین تن از سرکردگان نظامی خود به قتل رسید.

پس از مرگ نادر دولت او از هم پاشید و امپراتوری افشار به سرزمین‌های فئودالی مستقلی تجزیه شد که به استثنای دوره‌ای گذرا، تا پایان قرن هجدهم [میلادی] گرفتار کشمکش و جدال‌های خونین و

۱. دولت نادرشاه، ص ۳۰۱.

۲. همان، ص ۶۹ و ۱۱۷.



خصوصیت‌های ضایعه‌انگیز با یکدیگر بودند. پوسیدگی و زوال از درون به‌جان کشور افتاده بود. پیش از آن‌که ضربه‌های سهمگین استعمار غرب فرود آید، پهلوان‌پنبه در خاک دست و پا می‌زد. ضعف و تباهی تدریجی نهادهای اقتصادی و سیاسی کشور طی سالیان متمادی، زمینه را برای سلطه استعمار آماده کرده بود. بدون این آمادگی درونی، استعمار غرب قادر نبود در ایران جای پائی بجوید. پس از غروب دولت افشار ایران در سال‌های آخر سلطنت کریم‌خان _ سردودمان سلسله زندیه_ از صلح و آرامشی نسبی برخوردار شد. این آرامش کم‌دوام که با امنیت مغتنمی قرین بود و سیاست مالیاتی نسبتاً متینی آن‌را مزین می‌کرد، به تولید آسیب دیده کشاورزی و بازرگانی بی‌رُمق مجال داد تا نیمه جانی بگیرند. «چنین می‌نماید که در روزگار کریم‌خان رثوس مفاهیم مملکت‌داری تغییر ناپذیر ماند و مانند دوران نادر میل غالب بر این بود که کشور مستقیماً بوسیله مأموران اداره شود و سنت قدیم مبنی بر اعطای «تیول» به سرکردگان سپاه احیا نشود.»^۱ کریم‌خان نیز به‌گونه نادر سیاست تمرکز قدرت و طرد تیول‌داری را که مابین این سیاست بود، ادامه داد. او هم مواجب سپاهیان را به پول نقد پرداخت می‌کرد.^۲

۱. «تیول» از اصطلاحات دوره ایلخانان تا قاجاریه است. مقصود از «تیول» واگذاری درآمد و هزینه ناحیه معینی از طرف پادشاه به اشخاص در اثر ابراز لیاقت یا به ازای مواجب و حقوق سالیانه. «در دولت صفویان رایج‌ترین صورت زمین‌داری فئودالی «تیول» بود.... اکثر اوقتی امیران قبایل کوچ‌نشین به حکمرانی ایالتی گمارده می‌شدند آن ایالت به‌صورت تیول به‌آنها واگذار می‌شد. در نتیجه پراکندگی دولت صفویه وعدم وجود بازار عمومی دولتی و تاحدودی هم نبودن روابط اقتصادی بین ایالات مختلف، کنترل تیول‌داران برای حکومت شاه سخت بود. در طول قرن هفدهم تمایل حکمرانان تیول‌ها به تبدیل مالکیت خودبه مالکیت ارثی و گاهی هم بلاشروط، آشکار گردید. بدین‌جهت در زمان آخرین شاهان صفوی غالباً شورش‌های تیولداران علیه حکومت شاه ظاهر می‌شد. شاهان صفوی بخصوص شاه‌عباس اول، کوشش کردنده از تبدیل تیول به مالکیت ارثی فئودال‌ها جلو بگیرند. با وجود این، شرایط اقتصادی و سیاسی آن دولت نه‌تنها به هدف تمرکزگرائی حکومت شاه کمک نکرد، بلکه زمینه را برای تشدید تجزیه‌طلبی فئودالی آماده می‌کرد (به نقل از: دولت نادرشاه، صص ۳۴ و ۳۵).

۲. «تیول‌داری» که در دوره سلاجقه به‌اوج خود رسیده بود، در زمان صفویه برآشپدشدن مرکزیت و ظهور قدرت دولت تضعیف شد و پس از صفویه نادرشاه و کریم‌خان و حتی آقامحمدخان قاجار هم با آن روی موافقی نشان ندادند اما دوباره توسط جانشینان آقامحمدخان حیات نوبی یافت.» به نقل

مرگ کریم خان به سال ۱۷۷۹ میلادی (۱۱۹۳ هجری) سرآغاز یک دوره از هم‌پاشیدگی و رکود و هرج و مرج و تشنج بود. از لحظه‌ای که کریم خان چشم به روی جهان بست، تا زمانی که آقامحمدخان_سر سلسله قاجاریه_ حکومت خویش را در سراسر کشور تثبیت کرد، ایران میدان زد و خوردهای فتودال‌ها و خان‌های عشیره‌نشین برای به دست آوردن تاج و تخت شد. کنسول فرانسه در بصره، این روزهای تاریک را چنین تصویر می‌کند: «این دوره به قدری برای بشر دردناک و دشوار است که حیف است در تاریخ ضبط شود.»^۱



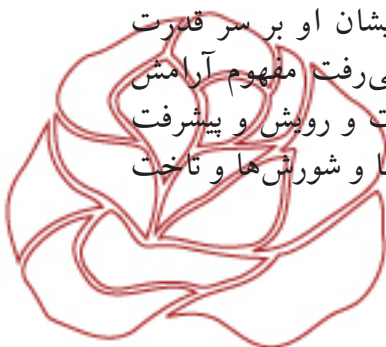
از جامعه‌شناسی روستای ایران خسروی، صص ۱۸ و ۱۹).
 ۱. از نامه مورخ مارس ۱۷۸۹ کنسول فرانسه در بصره به مدیران کمیته هند (به نقل از: تاریخ زندگی دکترهادی هدایتی، جلد اول).

نخستین قاجارها

«قاجاریه با اندک تفاوتی وارث نظام اجتماعی و زمین داری زمان صفویه شد.»^۱ در فاصله این دو عصر که نیروهای تولیدی در ایران دچار رکورد نسبی بود، غرب راه درازی پیمود. بورژوازی اروپا با شکستن ستون فقرات فئودالیسم و قبضه بازارهای داخلی، اشتهای زیادی برای بلعیدن شرق از خود نشان می داد. پشتوانه او زرادخانه، و از آن مؤثرتر، نظام اقتصادی- اجتماعی پیشرفته تر و شکوفانش بود. رویارویی دو نظام با نهادهای متفاوت که اولی بر ارزش های فرتوت و رو به مرگ فئودالیسم تکیه داشت و دومی با دست یابی بر نیروهای جهنده و جوان بورژوازی، دنیای تازه ای را به دلخواه خود می ساخت، نتیجه ای محتمم داشت. اربابان و بردگان جدیدی به وجود آمده بودند. شرق در این تراژدی محتمم نقش برده نوین را به عهده گرفت، در حالی که ایران عصر قاجاریکی از حلقه های بزرگ زنجیر شرق بود.

هنوز جسد کریم خان سرد نشده بود که خویشان او بر سر قدرت به جان هم افتادند، و سرزمینی را که تازه می رفت مفهوم آرامش را بشناسد و فضای مستعدی برای رونق تجارت و رویش و پیشرفت نیروهای مولد شود، به میدان یک رشته جنگ ها و شورش ها و تاخت

۱. جامعه شناسی روستای ایران، ص ۱۸.



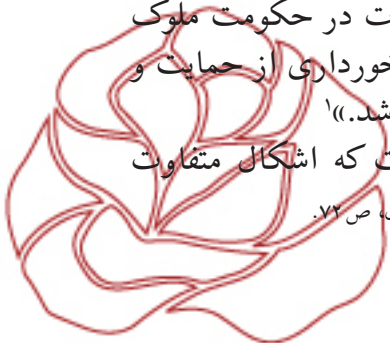
و تازهای توان فرسا و مصیبت بار تبدیل کردند.

از خاموشی سردودمان زند تا تحمیل و تثبیت حکومت قاجارها بر کشور، که به نیروی اراده کین خواه و شمشیر پیروز آقامحمدخان تحقق یافت، ۱۶ سال به طول انجامید. در این فاصله ۶ تن از بزرگان زند به سلطنت دست یافتند که هر کدام به فاصله کوتاهی به قتل رسیدند. آقامحمدخان تخت خود را بر دریایی از خون بنا نهاد. او سفاک و لئیم و جسور و خشن و بلندپرواز بود و روحیات و ارزش های ایلیاتی را کاملاً در وجود خویش منعکس می کرد. دوره ۱۹ ساله قدرت او تقریباً به اردوکشی و نبرد با مدعیان سلطنت و فتوحات تازه و فرونشاندن شورش های فئودال ها و سرکوب قیام های روستائی گذشت.

سیاست تمرکزطلبی و بسط قدرت مرکزی که آقامحمدخان با سخت کوشی دنبال می کرد، نارضائی فئودال ها و سران عشایر را بر می انگیخت و گاه این نارضائی را به جدل ها و ستیزهای داخلی تبدیل می کرد. [حکومت] در روزگار سردودمان قاجار، هنوز با کم و بیشی شالوده ای که صفویه از قرن دهم هجری در حکمرانی نهاده بود، مستحکم بود. «حتی اصطلاحات ترکی که صفویان برای صاحبان مناصب درباری وضع کرده بودند و القابی که به سران و کارگشایان و سرکردگان می دادند، رواج داشت. تقسیمات اداری و روش رهبری کشور و فراهم آوردن سپاه و یاری و مددی که از طوایف چادرنشین می خواستند و به همین جهت نواحی مختلف را دستخوش تاخت و تاز و تاراج ایشان کرده بودند، تا عصر مشروطیت شکل سنتی خود را حفظ کرده بود. در حقیقت چادرنشینان و ایلات در حکومت ملوک الطوایفی ایران نقش مهمی داشتند و بدون برخورداری از حمایت و جانبداری ایشان دسترسی به سلطنت میسر نمی شد.»^۱

این از ویژگی های هماره تاریخ ایران است که اشکال متفاوت

۱. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، سعید نفیسی، جلد اول، ص ۷۲.



مالکیت زمین‌داری و چادرنشینی، در کنار هم ظاهراً رشد توامی داشته‌اند. مالکیت ایلات بر اراضی وسیعی که «علفخوار» یا «مرتع» خوانده می‌شود نوعی مالکیت فئودالی و عشیره‌ای بود. «ویژگی این اراضی عبارت از این بود که جنبه فئودالی مالکیت آنها در زیر پرده رسوم پدرشاهی و جماعتی مستور می‌گردید، چرا که صحرانشینان تقسیمات ایلی و قبیله‌ای و سازمان‌های مربوط بدان را حفظ کرده بودند. عملاً مالکیت اراضی مراتع و اختیار آن به رئیس قبیله صحرانشین و یا عشیره و یا خاندان تعلق داشت، ولی از لحاظ حقوقی علفخوار و مرتع ملک مشترک ایل و رئیس آن شمرده می‌شد. استفاده از مراتع جنبه جماعتی داشت و کوچ و چرای دام‌ها توسط جماعت‌ها صورت می‌گرفت.»^۱

«گرچه رئیس قبیله به اتفاق تابعان بلافصل خویش، یعنی بزرگان ایل، اختیاردار مراتع بود و رهبری کوچ را به عهده داشت، ولی جرئت نمی‌کرد صحرانشینان تابع خود را از حق استفاده از مراتع محروم کند و یا چراگاه‌ها را بفروشد و یا به نحوی از انحاء به غیر منتقل نماید.»^۲

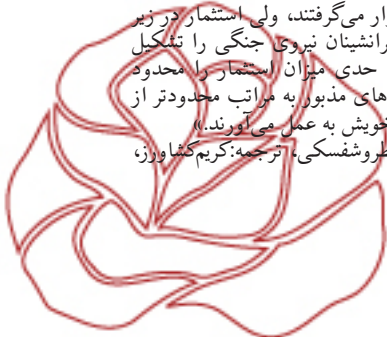
قدرتی که همواره در اجتماع فئودالی ایران جلوه‌گری می‌کرد، همان قدرت عشایری بود و تصادفی نیست که بیشتر سلسله‌هائی که پس از حمله اعراب در ایران روی کار آمدند، به ایلات و عشایر تعلق داشتند.»^۳ ایلات و عشایر ایران قطب‌هائی بودند که نیروهای نظامی و مالی در محور آن‌ها می‌گشت. آن‌ها با تصاحب اراضی وسیع و داشتن اغنام و احشام فراوان به مثابه ذخایری از قدرت و امکان بودند.

«مردم شهرنشین و بزرگان و پیشه‌وران بازپچه حوادث و دسته

۱. «صحرانشینان به وسیله رئیس و بزرگان قبیله مورد بهره‌کشی فئودالی قرار می‌گرفتند، ولی استثمار در زیر پرده رسوم پدرشاهی صورت می‌گرفت، رسوم مزبور و این‌که توده صحرانشینان نیروی جنگی را تشکیل می‌داد و امرا و بزرگان صحرانشین بدان متکی و مستظهر بوده‌اند، تا حدی میزان استثمار را محدود می‌ساخت، بدین سبب بهره‌کشی از افراد عادی صحرانشین توسط فئودال‌های مذکور به مراتب محدودتر از استثماری بود که همان خوانین و امیران از روستائیان اسکان یافته اراضی خویش به عمل می‌آوردند.»

۲. کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران (قرن‌های ۱۳ و ۱۴)، ای. پ. پتروشفسکی، ترجمه: کریم کشاورز، جلد دوم صص ۷۶ و ۷۷.

۳. جامعه‌شناسی روستای ایران، ص ۲۰.



بندی‌های خان‌های ایلات و عشایر و فتودال‌ها بودند. حتی اعتبار و احترامی که اصناف در شهرها داشتند و دولت مرکزی ناگزیر آنان را به حساب می‌آورد و در خشنودی‌شان می‌کوشید، در دوره پریشانی و آشوبی که پس از صفویه به ایران سایه انداخت، از میان رفت.

«اوضاع اقتصادی نیز به همین جهت به‌خرابی گرائید. در دوره آقامحمدخان تجارت در ایران باز هم تنزل کرد و راه‌های بازرگانی ایران با دیگر کشورها یکسره بسته شد. به‌واسطه لشگرکشی‌ها و زد و خورد هائی که در گوشه و کنار مملکت درگرفت، رفت‌وآمد و تجارت زیان بسیار دید. آقامحمدخان به جز رضایت لشگریانی که از مردم چادر نشین با خود یار کرده بود، برای آسایش طبقات دیگر اندک کوششی نداشت. او تنها در تکاپوی آن بود که یاران عشیره‌نشین خود را راضی و دلخوش نگهدارد.»^۱

او خود را ایرانی نمی‌شمرد و تیره خویش را از نژاد مغولان می‌دانست، چنانکه در نامه‌ای به علی‌خان افشار، سر کرده طوایف افشار آذربایجان نوشته است: طوایف ترک و مغول که در ایرانند باید دست اتحاد به هم بدهند تا ایرانیان خود نتوانند به سلطنت برسند.»^۲

«امور اداری در دستگاه سلطنت آقامحمدخان همان ترتیب و نظم دربار صفوی را هم نداشت. وی به‌جز کارهای نظامی به امور دیگر توجه نمی‌کرد. تا به پادشاهی نرسیده بود با کسانی که از درگیری با آنها هراس داشت مدارا می‌کرد، ولی چون از یاری ایشان بی‌نیاز شد، منتهای سخت‌گیری و بیداد را در حقشان روا داشت.»^۳

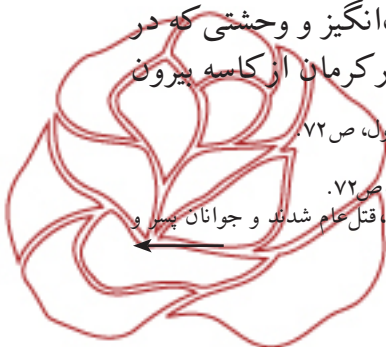
خشونت و انتقام قانون او بود. قتل عام رعب‌انگیز و وحشتی که در گرجستان به‌راه انداخت^۴، هزاران چشمی که در کرمان از کاسه بیرون

۱. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، سعیدنقیسی، جلد اول، ص ۷۲.

۲. میراث خوار استعمار، دکتر مهدی بهار، ص ۳۱۷.

۳. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، سعیدنقیسی، جلد اول، ص ۷۲.

۴. پیران و عاجزان شهرتقلیس که تنها ساکنان برجای مانده شهر بودند، قتل عام شدند و جوانان پسر و



آورد، انتقامی که از استخوان‌های پوسیده کریم‌خان زند گرفت^۲، ستمی که در حق آخرین بازماندگان زندیه و افشاریه مرتکب شد^۳، جزئی از کارنامه خوفناک اوست.

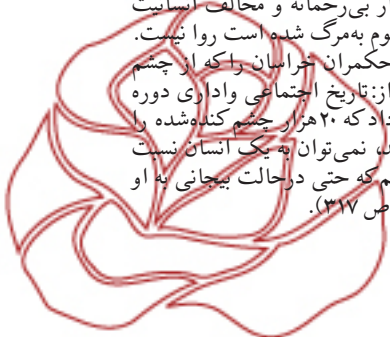
در وجود او گوئی گرگ هاری پنهان شده بود. جنون خون و ویرانی در رگ‌هایش زبانه می‌کشید. از قساوت لذت می‌برد. مرگ ایمان او بود. این سنگدلی و جبر و خشونت، در پشت سرش خلائی ایجاد کرد. کینه‌ای که گرجیان از او به دل گرفتند، برای همیشه آن‌ها را متکی به روس‌ها کرد، چنان که سرانجام گرجستان به دامن سرزمین وسیع تزارها وصله شد. آقامحمدخان برای فرو نشاندن طغیان گرجیان به سال [۱۲۱۱ هجری] دیگر بار به آن سامان لشگر کشید، اما در گرما گرم جنگ، به دست دو تن از خدمت گذارانش کشته شد.

پس از بیدادگری‌های معروف نادرشاه، در زمان کریم‌خان اندک مدتی حکومتی نرم بر سر کار آمده بود. آقامحمدخان دوباره آن نرمی

دختر که بالغ بر ۱۵ هزار تن بودند، به اسارت افتادند. شهر غارت شد، در خانه‌ها آتش افتاد و ارک شهر ویران گردید (به نقل از: تاریخ ایران در دوره قاجاریه، گرت واتسن، ترجمه: وحید مازندرانی، ص ۹۲).

۱. آقامحمدخان پس از فتح کرمان از هیچ قساوت و بی‌رحمی فروگذار نکرد. آنچه توانست گوش و چشم کند و دست و پا برید. (تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه، عبدالله مستوفی، جلد اول، ص ۱۱).
 ۲. شهر کرمان تاسه ماه هدف قتل و غارت لشگر غضبناکی بود که به دستور فرماندهان خود مرتکب اعمال حیرت‌انگیزی شدند که باور کردن آن آسان نیست. زنان و دختران که بعضی از آن‌ها کودکان کم‌سن و سالی بودند در جلوی پدران و شوهران خود در ملاءعام مورد تجاوز قرار گرفتند و پس از بی‌عصمتی‌ها جبرا به خود آن‌ها تحویل و یا همان جا نابود شدند. تمام قلعه‌ها و بناهای عالی کرمان که از دوره تسلط افغانان در این قسمت ایران مایه جلوه شهر بود، با خاک یکسان شد و آن شهر مشهور که مرکز ثروت و شکوه و جلال بود، به علت پناه دادن رقیب دلاور آقامحمدخان (لطفعلی خان) تا چند سال محکوم به ویرانی گشت» (به نقل از: تاریخ ایران در دوره قاجاریه، گرت واتسن، ص ۷۵).

۳. رفتار اونسیب به لطفعلی خان آخرین بازمانده دودمان زندیه بسیار بی‌رحمانه و مخالف انسانیت بود، زیرا در هیچ شرع و منطقی آزار و حتاکی نسبت به کسی که محکوم به مرگ شده است روا نیست. سرانجام او را به بدترین وجهی کشت، شاهرخ آخرین نواده نادر و حکمران خراسان را که از چشم نابینا بود، بر اثر شکنجه‌های سخت به دامن مرگ انداخت. (به نقل از: تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، عبدالله مستوفی، ص ۱۱) «عملی را که او در کرمان انجام داد که ۲۰ هزار چشم کنده شده را با دست‌های خود شمرد تا در صورت نقصان چشمان دژخیم را برکنند نمی‌توان به یک انسان نسبت داد، چه یک انسان اگر دیوانه هم باشد، قادر به شمردن ۲۰ هزار چشم که حتی در حالت بیجانگی به او نگاه می‌کنند، نخواهد بود» (میراث خوار استعمار، دکتر مهدی بهار، ص ۳۱۷).



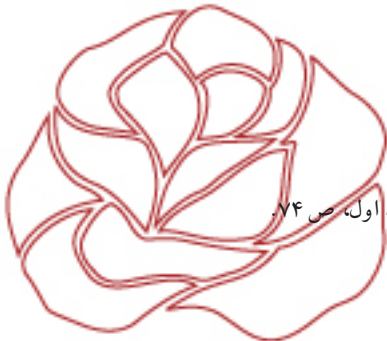
و سازگاری با مردم را از میان برد و به همان ستم‌ورزی‌ها بازگشت، چنان‌که حتی با خاندان خود بدرفتاری می‌کرد. او تنها با روحانیون که از مخالفت آنان باک داشت، به تزویر ملایمت می‌ورزید. با زیردستان خود و کارگزاران دولت بسیار بدرفتاری می‌کرد.

اغلب کارگزاران خود را جریمه می‌کرد و یکی را به دیگری می‌فروخت و فردی را در ازای مبلغی که داده بود، برزندگی و دارائی دیگری چیره می‌کرد.

او حتی با قاجارها که به سلطنت رساندندش غدر ورزید و سران «دَوْلُو» را که پیش از همه مدیون آن‌ها بود واداشت خانواده خود را به تهران بیاورند و لشگریان را که فرمانبردار ایشان بودند، در نواحی دیگر کشور پراکنده کرد و بدین‌گونه نیروی آن‌ها را از میان برد و ایل قاجار را که پیش از او بسیار نیرومند بود، ناتوان کرد و از پای درآورد.

در کارها همیشه حق را به کسی می‌داد که بیشتر به او پول برساند. به عامه و طبقه سوم مردم اعتنا نمی‌کرد. همه اتکای او در سلطنت به لشگریانش بود. به همین جهت حتی در مواقعی که در جنگ نبود، با ایشان نشست و برخاست داشت. با سپاه خود به شکار می‌رفت و با سران و سربازانش بر زمین می‌نشست و هم‌خوراک می‌شد و جامه ساده آن‌ها را می‌پوشید. تنها در روزهای عید جامه فاخر بر تن می‌کرد.

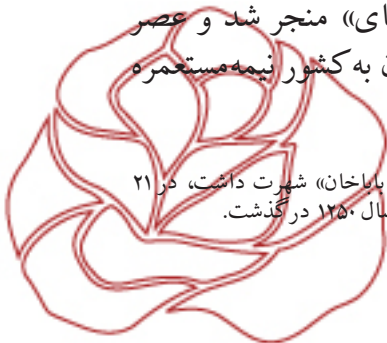
در دو سالی که عنوان پادشاهی داشت کم‌کم کشور را امن کرده بود. دیگر سرکشان یارای طغیان نداشتند. بر کسانی که تعدی می‌کردند، رحم نمی‌کرد. دوره آسایشی نسبی که او فراهم آورد، بسیار زودگذر و بی‌تأثیر بود.



ایران، ملک اجاره‌ای قاجارها

آرامشی که از زیر شعله‌های شمشیر سر بیرون آورد و در هجوم و غارت و خون‌ریزی شکل بگیرد، خانه‌ای بر آب است. فتحعلی‌شاه وارث چنین آرامش بی‌ثبات و قابل اشتعالی بود. همین که بنیانگذار سلسله قاجار چشم بر هم نهاد، در هر گوشه کشور آتش از زیر خاکستر زبانه کشید. سراسر نخستین سال‌های سلطنت فتحعلی‌شاه صرف فرو نشاندن شورش‌های فئودالی و قیام‌های شهری و روستائی و جدال با مدعیان و گردنکشان داخلی و خانوادگی شد. اگر چه شاه جوان از میان این نبردها و مشکلات، پیروزمندانه بیرون آمد، اما حساس‌ترین سالیان تاریخ ایران در میدان این کشمکش‌ها و تاخت و تازها، در زیر سم ستور جنگاوران زایل گشت و بر باد رفت و بنیه اقتصادی کشور بیش از پیش تضعیف شد. بارزترین خطوط سلطنت ۳۷ ساله فتحعلی‌شاه جنگ‌های ویرانگر و جبران ناپذیر ایران و روس است که به عهدنامه‌های پُر ادبار «گلستان» و «ترکمان‌چای» منجر شد و عصر بردگی سیاسی و اقتصادی مملکت و تبدیل ایران به کشور نیمه‌مستعمره را گشود.

۱. فتحعلی‌شاه برادر زاده آقامحمدخان که در زمان ولیعهدی «اباباخان» شهرت داشت، در ۲۱ ذی‌الحجه سال ۱۲۱۲ هجری به سلطنت رسید و در ۱۹ جمادی‌الآخر سال ۱۲۵۰ درگذشت.



پیش از آن که به چگونگی و انگیزه این جنگ‌ها و عواقب فاجعه-انگیز و پردامنه آن پردازیم، باید زمینه‌های اجتماعی زمانه فتحعلی‌شاه را - در یک نگرش کلی - بررسی کنیم و آنگاه در متن این شرایط، رویدادها و تحولات تاریخی را بکاویم.

سیاست تمرکزطلبی و تحکیم بی‌وقفه قدرت دولت مرکزی که «آقامحمدخان» با جدیت دنبال می‌کرد، با مرگ او به فراموشی سپرده شد.

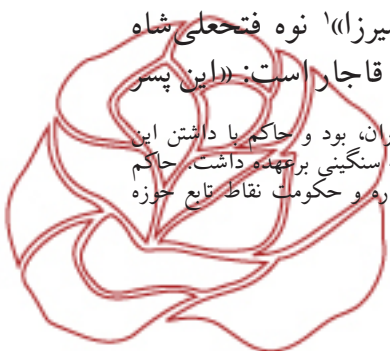
جانشینان «خواجه تاجدار» آئین و سلوک سلجوقیان را دیگر بار احیا کردند و حکومت ولایات را به‌اعضای خاندان سلطنت سپردند. این رسمی بود که در روزگار صفوی تقریباً متروک شده بود و نادرشاه و کریم خان نیز به آن مجال ندادند.

با تفویض حق رسیدگی دعاوی به مالکان و تیولداران، قدرت حکام ایالات و سلطه مالکان و فئودال‌ها فزونی گرفت و سیاست مرکزیت بی-منازع و نیرومند، بی‌رنگ‌تر شد.

«فریزر» که از نویسندگان اوایل قرن نوزدهم است، در کتاب «سفر خراسان» شرح می‌دهد که با استقرار هر یک از شاهزادگان قاجار در بخشی از مملکت، حکومت نسبتاً مستقلی در داخل حکومت قاجار به‌وجود می‌آمد: «هر یک شاهزادگان که به حکومت ولایات منصوب می‌شدند، وزیری داشتند که حکم پیشکار آنان را داشت. اگر شاهزاده بسیار جوان بود، معمولاً شاه یکی از معتمدان دربار را به قصد تعلیم و رهبری او و رتق و فتق امور همراهش می‌کرد.»

تصویری که «فریزر» از حکومت «اسکندر میرزا»^۱ نوه فتحعلی‌شاه به دست می‌دهد. نمای کلی سیستم اداری دوره قاجار است: «این پسر

۱. اسکندر میرزا یکی از ۲۵ فرزند محمدعلی میرزا، حاکم مازندران، بود و حاکم با داشتن این خانواده انبوه که به وسیله زنان متعدد حرمسرا انبوه‌تر می‌شد، هزینه سنگینی برعهده داشت. حاکم مازندران برای کاهش سنگینی این بار، فرزندان خویش را به اداره و حکومت نقاط تابع حوزه حکمرانی خود می‌گماشت.



دستگاهی ویژه خود داشت و مانند دیگر شاهزادگان دارای وزیر و غلامان و نگهبانان محرم و پیشخدمت‌ها و مأموران گوناگون بود. چند تن از برادران کهنترش که حکومت جداگانه نداشتند، دارای دم و دستگاهی نظیر او بودند.... این روش برای مردم حاکم نشین‌های مربوطه بسیار گران تمام می‌شد، چرا که باید مخارج یک دربار کوچک و عمال حریص آن را متحمل می‌شدند و در آن واحد مالیات شاه را مرتباً می‌پرداختند. آنها از شر این کار کم‌تر آسودگی داشتند.»^۱

فساد و پوسیدگی نظام حکومتی، اقلیت بسیار محدودی را به صورت زالوی اکثریت عظیم توده‌های شهرو روستا درآورده بود. این فساد رایج حتی امکان بهره‌برداری از تمامی ظرفیت اندک نیروهای عقب-مانده اقتصادی را نمی‌داد. نظام سیاسی و اجتماعی، خود به نحوی نظام اقتصادی را فلج کرده بود. «فریزر» می‌نویسد: «ماهیت حکومت عبارت است از استبداد و غرور و خیانت، طبعاً عمال حکومت هم بدین صفات متصف بودند. اعیان و مأموران عالی رتبه دربار مطلقاً محکوم هوی و هوس رئیس مستبدی هستند که به وی تملق می‌گویند و خود را در برابر او زبون می‌کنند، اما او نه تحمل تلخکامی را دارد و نه تاب مخالفت این و آن را، از این رو آنان نیز به نوبه خود نسبت به زیر دستان خویش سنگدلی و غرور و تحکم‌پیشه می‌کنند و این زیردستان نیز اگر بتوانند بر مردمی که از بخت بد در چنگ قدرت آنها افتاده‌اند جور و ستم کنند، خشنود می‌شوند. بزرگترین اعیان ایران دمی بر جان و مال خود ایمن نیست.»^۲

از نظر فریزر «مانع عمده و مستقیم ترقی، آبادانی ایران عدم امنیت جانی و مالی است که ناشی از شخصیت حکومت و هم چنین شورش‌هایی است که حکومت پیوسته دستخوش آن است. این امر

۱. داستان سفرها و ماجراهای من در ولایات ایران، ص ۳۸.

۲. مالک وزارت در ایران، صص ۲۶۱ و ۲۵۲.



همیشه مانع از کار و کوشش است، زیرا کسی حاضر به کاری نیست که ساعتی دیگر از ثمره آن ممکن است محروم شود.

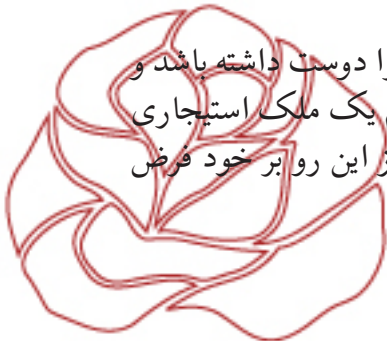
«طرز حکومت، خاصه خلق و خوی آقا محمدخان و فتحعلی شاه قاجار اثر شومی در اخلاق عامه داشته است. مردم بر ملک و مال خود ایمن نیستند و این نا امنی روزافزون ضربت مهلکی بر پیکر درستکاری و پاکدامنی مردم وارد کرده است.

هر کس می خواهد از هر راهی شده پول جمع کند، خاصه از طریق غارت شوربختانی که به چنگ او افتاده اند. مادام که حال بدین منوال است، هیچ بهبودی در اوضاع این سامان پدید نخواهد آمد.»

تولید عمده در یک جامعه فئودالی طبعا تولید روستائی است، از این رو نتیجه گیری از ماحصل این شرایط دشوار نیست. به سهولت می توان دریافت که همه فشارها و غارتها در نهایت بر طبقه مولد، یعنی دهقانان تحمیل می شد. این حقیقت را فریزر هم به نحوی بیان می کند: «هیچ طبقه ای از مردم را نمی توان یافت که به اندازه برزگران ایران محنت زده و ستمکش باشند. پیوسته به زور از آنان مال می ستانند و بر آنان ستم می کنند.

«دهقانان را از این وضع گریز و گزیری نیست. آنچه بیشتر دل آدمی را به درد می آورد این است که ظلم و تعددی را نه از حیث کمیّت پایان است و نه از نظر کیفیت، زیرا کسی نمی داند که چگونه و چقدر ممکنست بی اخطار قبلی، و به عناوین مختلف، از او پول بخواهند.»^۱ فریزر در جای دیگر ماهیت دستگاه حکومتی نخستین قاجارها را در سیمای فتحعلی شاه وصف می کند:

«فتحعلی شاه به ایران مانند وطنی که باید آن را دوست داشته باشد و حفظ کند و ترقی دهد، نمی نگرد، بلکه در چشم یک ملک استیجاری نگاه می کند که مدت اجاره اش معلوم نیست، از این رو بر خود فرض



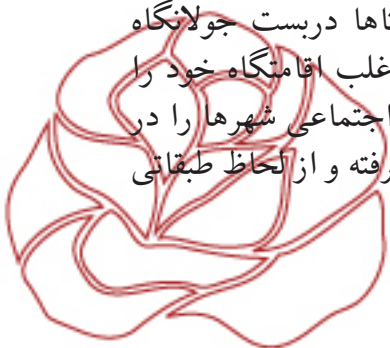
می‌داند تا هنگامی که در رأس قدرت است، آن را غنیمت شمارد. از آن‌جا که خاندانش تخت و تاج را با قهر و غلبه به دست آورده‌اند، در سراسر کشور (شاید به استثنای مازندران که مقرر مسکن ایل اوست) با مردم مانند ملت مغلوب رفتار می‌کند و فکر و ذکرش همه این است که تا حد مقدور بیشتر از آنان پول بگیرد.»

این روحیه بدوی و این کوتاه‌اندیشی ایلیاتی که خود بازتاب شرایط تنگ و بسته و عقیم اجتماعی بود، به‌نوبه خود در راکد نگهداشتن جامعه و حتی ایجاد مانع و محذور در راه حرکت و رویش و تحول آن نقشی داشت.

تنها در یک سیستم فردی و استبدادی که بین توده‌ها و زمامداران را خلاء پُرکرده است و نیروهای مولد در دایره مناسباتی محقر به اسارت افتاده‌اند و لاجرم شرایط روبنائی اجتماعی، خفقان و بی‌اعتقادی و سوءظن و پوچی و فساد را ترویج می‌کند، چنین روحیه و برداشتی می‌تواند مجال بیابد.

با یک نگاه به نمای کلی اقتصادی-اجتماعی ایران آن عصر، ریشه و انگیزه این اوضاع و احوال و روحيات و افکار را می‌توان دریافت و فهمید.

ستم مالیاتی و فقدان ضوابط حاکم بر روابط مالک و زارع، اقتصاد کشاورزی را در تنگنا قرار داده بود و روستا را به ورشکستگی سوق می‌داد. در شهرها نیز تولید کالائی دچار سستی و فتور بود. خرابی راه‌ها که در زمان فتحعلی‌شاه ناامنی هم مزید آن شد، به تجارت امکان رونق و شکفتگی نمی‌داد. شهرها مانند روستاها در بست جولانگاه میل و اراده خان‌ها و ملاکین بود و اینان که اغلب اقامتگاه خود را نیز به شهرها انتقال داده بودند، اساس زندگی اجتماعی شهرها را در دست داشتند. «گروه‌های شهری هنوز شکل نگرفته و از لحاظ طبقاتی



کاملاً مشخص نشده بودند. طبقات متوسط و بازرگانان بزرگ هنوز از نظر کمی منشأ قدرت نبودند و کارگری بیشتر در حالت خدمتکاری و پادوئی سیر می‌کرد. ارتباط و علائق اقتصادی بین شهرک‌ها اندک بود و اکثر نزدیک به اتفاق شهرها، مانند دهات، کم و بیش به صورت واحد بسته‌ای اداره می‌شد.

در این دوره عمده مالکان از صاحبان زمین‌های بزرگ که اراضی خود را به رسم ازمنه قدیم از شاه به شکل تیول می‌گرفتند، تشکیل می‌شد. تیول در دوره قاجاریه اصولاً به همه افراد، از زنان درباری و بستگان شاه و فرمانداران افواج نظامی گرفته، تا خنیاگران که از طبقات پایین اجتماع بودند و روحانیون و خان‌های ایلات مرزی داده می‌شد.^۱

در مناسبات ارضی از این پس تغییراتی محسوس شد که تا وقوع انقلاب مشروطه به طور روز افزونی آهنگ آن تندتر و تحول‌انگیزتر شد، و مادر فصول آتی به چگونگی آن خواهیم پرداخت.

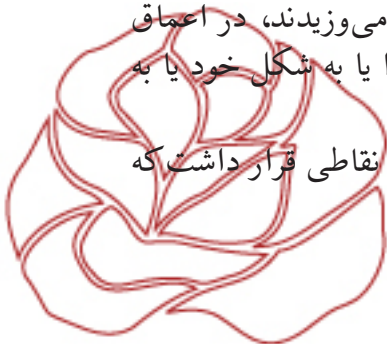


۱. جامعه‌شناسی روستای ایران، خسرو خسروی، ص ۲۱.

در آستانه قرن نوزدهم

ایران در آستانه قرن نوزدهم در چهار راهی ایستاده بود که توفان‌های سهمگین از چهار سو بر آن می‌تاخت. سرچشمه این توفان‌ها، تهاجم عظیم و همه جانبه غرب به شرق بود. در گذشته ایران بارها هجوم و یورش‌های بزرگی را از سرگذرانده بود: حمله اعراب، یورش مغولان، تجاوزات پی‌درپی ترک‌ها و اقوام بدوی، تاخت و تاز افغانها.... اما هجوم غرب با همه این بلایا به کلی متفاوت بود. مهاجمان و فاتحان قبلی، چون در برابر نظام اقتصادی- اجتماعی متعالی‌تر و تمدن برتری قرار گرفته بودند، ناگزیر در میان مجموعه سیستم اقتصادی و اداری و سیاسی و فضای فرهنگی ایران رنگ باخته و مستحیل شدند و روح ایران در آمیزش با سنت‌ها و دست‌آوردهای آن‌ها، آبدیده‌تر و تواناتر از پیش، از برج‌های تاریخ سر بیرون آورد. ولی هجوم گسترده غرب، سلطه یک نظام پیشرفته‌تر و فرهنگی جوان و نیرومندتر بود. این توفان علی‌رغم جریان‌های گذشته که در سطح می‌وزیدند، در اعماق می‌تافت و نهادها را تغییر می‌داد و همه چیز را یا به شکل خود یا به صورت زائده خویش در می‌آورد.

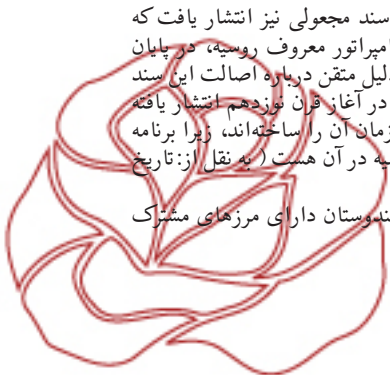
در اوایل قرن نوزدهم ایران در مرکز یکی از نقاطی قرار داشت که



بیشترین هدف تهاجم غرب بود: در شمال ایران، امپراتوری وسیع روسیه به طور روز افزونی مقتدرتر می‌شد، در حالی که این نیرومندی، وسوسه جهان‌گشائی و تسخیر سرزمین‌های تازه‌ای را که در خون تزاریسیم روس بود، دامن می‌زد. در غرب ایران، دول اروپا تقریباً در یک جبهه با دولت عثمانی در آویخته بودند تا با تجزیه این امپراتوری پُروست که به صورت سد آهنینی بین آنها و ثروت‌ها و بازارهای غنی شرق حایل شده بود وارث متروکات آن شوند. در شرق کشور، هندوستان هر دم بیشتر در کام بریتانیا فرو می‌رفت و سلطه استعماری انگلیس در گستره این شبه قاره زرخیز، بی‌وقفه توسعه و تحکیم می‌یافت. هندوستان به منزله سفره رنگینی بود که اشتهای دول بزرگ اروپائی را به شدت تحریک می‌کرد. روسیه، با الهام از وصیت نامه پترکبیرا که توصیه کرده بود: «باید آهنگ هندوستان کرد، چرا که کشوری بزرگ و بهترین بازارگاه تجارت است» رویای فتح هندوستان را در سر می‌پروراند و فرانسه برای از پای در آوردن رقیب سرسخت خود انگلیس، که نتیجه آن به چنگ آوردن کامل اروپا بود، نقشه تصرف هندوستان و دست‌یازی بر ثروت‌های افسانه‌ای آن را به‌گونه ضروری‌ترین تکلیف در برابر خود نهاده بود. از نظرگاه فرانسه و روسیه، ایران به خاطر همسایگی با هند^۲ مناسب‌ترین راه وصول به این سرزمین بود. روسیه با این باور و نیز به پیروی از طبیعت «خاک‌خواری» خود می‌خواست هر چه بیشتر پیکر ایران را بتراشد و بر خود بیفزاید، تا با این شیوه از یک

۱. در قرن گذشته در میان اسناد سیاسی بسیاری که رواج داشت، سند مجعولی نیز انتشار یافت که آن را وصیت نامه پترکبیر وانمود کردند و مدعی شدند که پتراول، امپراتور معروف روسیه، در پایان زندگی این سفارش نامه را برای جانشینان خود نوشته است، اما هیچ دلیل متقن درباره اصالت این سند نیست، و به همین جهت باید آن را ساختگی تلقی کرد. چون این سند در آغاز قرن نوزدهم انتشار یافته و پیش از آن ذکری از آن در جایی نشده است، پیداست که در همان زمان آن را ساخته‌اند، زیرا برنامه کامل و انعکاس دقیقی از نقشه جهانگیری و کشورستانی تزارهای روسیه در آن هست (به نقل از: تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ص ۲۶۴).

۲. در آن زمان هنوز پاکستان از هندوستان جدا نشده بود و ایران و هندوستان دارای مرزهای مشترک بودند.



سو راه خود را به هندوستان نزدیک تر کند و از سوی دیگر وصیت نامه پطرکبیر را که برای تزارها حکم فریضه‌ای مقدس را داشت، به تحقق نزدیک تر سازد. پطرکبیر در این وصیت نامه جای زیادی به ایران داده و تصریح کرده بود که: «باید چاره‌جویی‌های فراوان کرد تا کشور ایران روز به روز تهیدست تر شود و بازرگانی آن تنزل کند، باید همیشه در پی آن بود که ایران رو به ویرانی رود و در چنان حالت احتضاری نگهداشته شود که روسیه هر گاه بخواهد بتواند بی دردسر آن را از پای درآورد. اما مصلحت نیست که قبل از مرگ حتمی دولت عثمانی ایران را یک باره بیجان کرد... گرجستان و سرزمین قفقاز رگ حساس ایران است، همین که نوک بیشتر استیلای روسیه به این رگ برسد، فوران خون ضعف شدیدی بر ایران مستولی می‌کند و چنان ناتوان خواهد شد که هیچ پزشک حاذقی نتواند بهبودش دهد.»

روسیه برای ایران سودای دوگانه‌ای در سر می‌پروراند، اما فرانسه ایران را تنها به عنوان کلید هندوستان می‌خواست.

در این میانه انگلستان نفع و آرزوی تصرف ایران را نداشت، اما مدافع این کشور هم نبود و نمی‌خواست آن را در برابر دولت‌های متجاوز اروپا پاسبانی کند. انگلستان می‌کوشید در میان هند و متصرفات روسیه فاصله را هر چه بیشتر وسیع و سد را استوارتر کند و افغانستان به ظاهر مستقلی تشکیل دهد که دیواری در برابر هندوستان باشد. برای این که ایران نتواند مانع این نقشه شود، مطمئن‌ترین راه این بود که ایران ناتوان شود یا ناتوان بماند، از این رو انگلیس مانع از آن نبود که دیگران ایران را به زبونی کشند، چنان که گاه دولت عثمانی و گاه دولت روسیه این کار را می‌کردند و به مانعی بر نمی‌خوردند.

دلیل دیگر هراس انگلیس از وجود یک ایران نیرومند، نفوذ فرهنگی و مدنی عجیبی بود که ایران در هندوستان داشت. بیش از

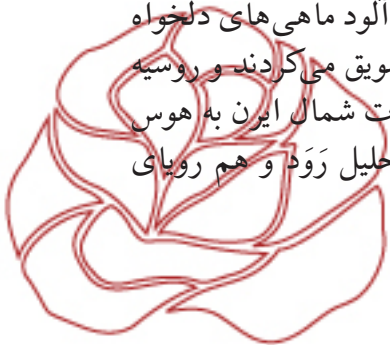


هشتصد سال بود که زبان فارسی زبان رسمی دولت‌های هند و حتی رابط میان اقوام مختلف هند بود که زبان یک‌دیگر را نمی‌دانستند و با هم اختلاف دینی داشتند. فکر و تمدن ایرانی در هندوستان رواج زیادی داشت و برای یک دولت اروپائی که می‌خواست برتری حتمی و بی‌خدش‌ای در هندوستان به‌دست آورد، رقیب خطرناکی به حساب می‌آمد.

در جنوب ایران، اقوام مختلف عرب اطراف خلیج فارس را گرفته بودند و برای این که راه هندوستان همیشه آرام باشد، می‌بایست این اعراب فرمانبردار و دست‌نشانده حکومت هند باشند. دولت ایران در نتیجه قرن‌ها استیلای مادی و معنوی بر دریاهاى جنوب، نفوذ سرشاری بر تازیان این نواحی داشت و بسیاری از لنگرگاه‌های مهم دریای جنوب، در دست ایرانیان بود.

این مسأله نیز اصل تضعیف دولت ایران را در محاسبات سیاسی انگلیس تأیید می‌کرد، چرا که افول ایران به منزله قطع جاذبه‌ای بود که تازیان را به این کشور می‌پیوست و در فقدان این جذابیت، انگلیس به‌سهولت می‌توانست این اقوام را مطیع و دست‌آموز کند.

چنین مسایلی خطیری در نخستین سال‌های سلطنت فتحعلی‌شاه ایران را احاطه کرده بودند. کشور میدان شدیدترین رقابت‌های داخلی و خارجی بود. برخورد هم‌آوردان غربی در زمینه سیاسی، ایران را دچار توفان‌های شدید می‌کرد. دربار ناتوان فتحعلی‌شاه در میان این توفان چون خسی به این طرف و آن طرف کشیده می‌شد، امادر نهایت سیاست بازان فائق انگلستان بودند که از آب گل‌آلود ماهی‌های دلخواه را می‌گرفتند. آنها ایران را به جنگ با روسیه تشویق می‌کردند و روسیه مستعد به جنگ را برای دست‌اندازی به صفحات شمال ایران به هوس می‌انداختند، تا در این میان هم قوای ایران تحلیل رُود و هم رویای



روسیه برای دست‌یابی بر هند به تعویق افتد و در عین حال دیوارهای هندوستان روز به روز رفیع‌تر شود.

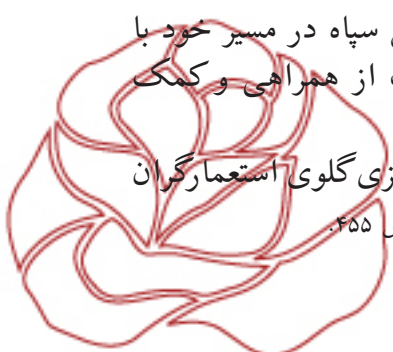
رخنه انگلیس در هندوستان تدریجی و طولانی بود. هند که در برابر نیروی برتری قرار داشت، برای پس‌زدن این عضو بیگانه از بدن خود، تلاش و مقاومت دلیرانه‌ای را با هجوم‌های بی‌حاصل آمیخته بود.

جلوس فتحعلی‌شاه به سلطنت مقارن حساس‌ترین لحظه‌های پیکار هندوستان با تجاوزگران انگلیسی بود. «تیپو» حکمران «میسور» تمامی رمق و توانش را برای دفع مهاجمان به میدان کشیده بود. او برای پیروزی در این نبرد سرنوشت، از «زمان‌شاه» حکمران دور اندیش و جنگجوی افغانستان تقاضای یاری کرد. هندیان تعهد کردند از روزی که سپاه «زمان‌شاه» وارد هند شود، تمام هزینه‌های نظامی او را پردازند. «تیپوسلطان» حریف سرسختی بود که به انگلیسی‌ها شکست‌های سختی وارد ساخت و حتی نزدیک بود که کمپانی هند شرقی را درهم بشکند، اما قلمرو او محدود به جنوب بود و در سرنوشت تمامی هند اثری نداشت.

پس از سال‌ها مقاومت و مبارزه سرانجام «تیپو» از پای درآمد و میسور به دست انگلیسی‌ها افتاد. «زمان‌شاه» با روشن بینی به ماهیت خطری که هند را تهدید می‌کرد واقف بود و می‌دانست این نیروی متجاوز که امروز در کار تسخیر هندوستان است، فردا به سراغ کشور او خواهد آمد. او با این درک، پیش از آن که دیر شود، در صدد پیشگیری از خطر و در صورت امکان ریشه‌کنی آن بود.

سپاه «زمان‌شاه» تا «لاهور» پیش رفت. این سپاه در مسیر خود با استقبال پر شور هندیان روبرو می‌شد و اغلب از همراهی و کمک مادی و معنوی مردم بهره‌مند می‌گردید.

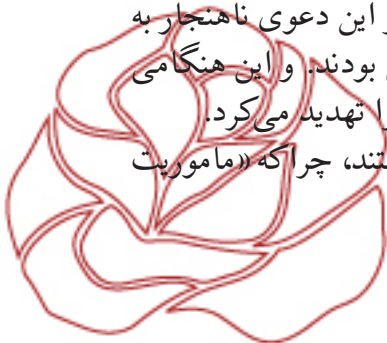
خطر «زمان‌شاه» که اینک به صورت دشنه تیزی گلوی استعمارگران



را خراش می‌داد، آن‌ها را سخت به وحشت و پا انداخت. دولت انگلیس در این هنگام در غرب نیز گرفتاری بزرگی داشت. فاتح بزرگی ظهور کرده بود:

«ناپلئون» نماینده بوژوازی بزرگ فرانسه، سهم بیشتری از جهان می‌خواست و همه جا منافع انگلستان را زیر چکمه‌های خود می‌کوبید. در چنین شرایط دشواری یک فرشته نجات در برابر چشم‌های نگران بریتانیا ظاهر شد: ایران... تمهید انگلستان را برای رهایی از این مخمصه در روضه‌الصفای ناصری، از ورای عبارات تشریفاتی و نثر چاپلوس و نامأنوس آن در می‌یابیم: در این ایام مهدی‌علی‌خان ملقب به بهادر جنگ از جانب فرمانروای هندوستان نامه و تحفه پادشاه انگلیس را حامل و از راه دریای عمان به بندر بوشهر آمد... و در اواخر ربیع-الاولی ۱۲۱۴ هجری بشرف تقبیل درگاه حضرت پادشاه اسلام مشرف شد. نامه و هدایای او از نظر همایون اعلی گذشت و مطبوع طبع مبارک گردید... سفیر هندوستان تمنا نمود که دولت علیه ایران را با دولت بهیه انگلیس موافقتی باشد که افاغنه قصد تسخیر هندوستان ننمایند و سپاه ایران شاه آن طایفه را فارغ و آسوده نگذارند که بفکر عزیمت هندوستان درافتند...

نقشه انگلستان یک تردستی و نیرنگ بازی آشکار بود. استعمارگران می‌خواستند برای دفع دشمن جزّاری که بارها تا پشت دروازه‌های هندوستان پیش تاخته بود، سپاه ایران را به میدان بکشند. آنها هزینه سنگین یک لشکرکشی و نیز خود و جان مردان این سرزمین را در راه مقاصد استثمارگرانه خود مطالبه می‌کردند، و در این دعوی ناهنجار به خام‌اندیشی و روح علیل زمامداران ایران متکی بودند. و این هنگامی بود که سپاه روس به شدت نواحی شمال ایران را تهدید می‌کرد. استعمارگران در ارزیابی خود به بیراهه نمی‌رفتند، چرا که «ماموریت



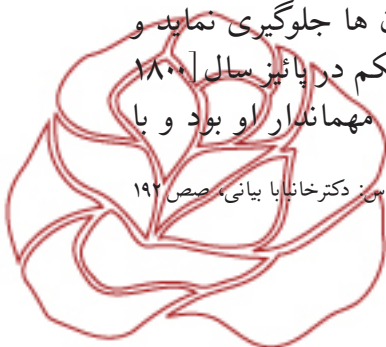
مهدی خان قرین توفیق شد و او با خشنودی کامل به هندوستان بازگشت، در حالی که از شاه ایران اطمینان گرفته بود که به افغانستان بتازد.^۱ دام از هر جهت آماده بود، اما صیاد هم ناگهان در برابر یک پرتگاه نامنتظره قرار گرفت. در اروپا ناپلئون و روسیه برای بلعیدن هندوستان و بیرون انداختن انگلیس از این سرزمین تدارک می‌دیدند. فرانسه و روسیه بر محور پندار یگانه‌ای که حاصل آن ربودن هندوستان از زیر دندان‌های انگلیس جهان خوار بود، متحد شدند: «پُل، تزار روسیه، تعهد کرد که در ژانویه ۱۸۰۱ بیست و دو هزار قزاق از ناحیه دون و ۱۲ خمپاره‌انداز و ۱۲ عَرّاده توپ به سواحل رود گنگ در هندوستان بفرستد.»^۲ و ناپلئون برای این لشکرکشی بزرگ، ایران را به عنوان یک پل طبیعی که دست‌یابی به هند را تسهیل می‌کرد، برگزید.

لازمه عبور از ایران جلب دوستی و موافقت فتح‌علی شاه و برانگیختن او علیه انگلیس بود. انگلیس این خطر را بوکشید. شامه گرگ تیز و نیرومند است و انگلیس یک گرگ باران دیده بود.

«زمان شاه» حکمران با درایت افغانستان پشت دروازه‌های هند بود، و ناپلئون، مهیب‌ترین فاتح اروپا، به همراهی روسیه که عظیم‌ترین ارتش‌های جهان را در اختیار داشت، به سوی مستعمرات شرقی انگلیس خیز برداشته بودند: «همین که دولت انگلیس و حکومت هندوستان از نقشه ناپلئون و پُل اول تزار روس اطلاع حاصل نمودند سر جان ملکم را با شتاب از هند مأمور دربار ایران کردند، تا دولت ایران را از اتحاد با مهاجمین باز دارد و یک عهدنامه دفاعی و تعرضی با ایران ببندد، در ضمن دولت ایران را حاضر کند که از افغان‌ها جلوگیری نماید و پیشروی آنها را به سوی هند سد کند. سر جان ملکم در پانز سال [۱۸۰۰ میلادی] وارد بوشهر شد. دولت ایران همه جا مهماندار او بود و با

۱. تاریخ ایران دوره قاجاریه، گرنٹ واتسن، ص ۱۲۱.

۲. تاریخ روسیه (از آغاز تا انقلاب اکتبر)، بریان شانونیف، ترجمه و اقتباس: دکتر خانیبا بیانی، صص ۱۹۲ و ۱۹۳.



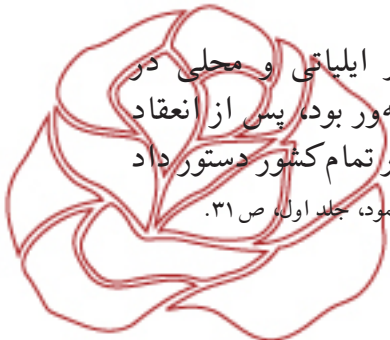
عزت و احترام تا تهران راهنمائیش کرد.»^۱

«در این اوضاع و احوال که انگلیسی‌ها بایستی مزدگرانی به ایران می‌دادند که از سوئی شرق افغانه را از سر هند کوتاه کند و از سوی دیگر با فرانسویان علیه بریتانیا اتحاد نماید، ملکم موفق شد که در ژانویه ۱۸۰۱ (۱۲ شعبان ۱۲۱۵ ه.ق) دو قرارداد سیاسی و تجارتي با ایران منعقد سازد و به‌رایگان تعهداتی از فتحعلی‌شاه بگیرد که در حقیقت قیمت گزافی داشت. فتحعلی‌شاه که با وجود تهدید رعدآسای روس‌ها در قفقاز از خواب‌گران برنخاسته و خطر شمال را با دیده اغماض نگریسته بود، ضمن قرارداد سیاسی مذکور مجاناً متعهد شد که: هرگاه پادشاه افغانستان در صدد حمله به هند برآید به آن کشور لشکرکشی کند، آن مملکت را ویران نماید و تمام کوشش خود را برای اضمحلال آن دولت به کار اندازد و چنانچه پادشاه افغانستان از در صلح وارد شود، در قرارداد صلح بگنجانند که او خیال حمله به هندوستان را که جزو قلمرو انگلستان است، برای همیشه از سر بدر کند و اگر اتفاقاً قشونی از جانب فرانسویان در یکی از بنادر ایران بخواهد پایگاه یا مسکن اختیار کند، قشون متحد ایران و انگلیس به دفع ایشان بکوشد و نیز از راه دادن فرانسویان به سواحل و جزایر ایران و دادن توقف‌گاه به فرانسویان خودداری نماید.» چرا، به چه مقصود و در برابر چه؟....

این سؤال را هیچ‌گاه فتحعلی‌شاه از خود ننمود، در حالی که آثار خطر شمال از سال‌ها پیش بروز کرده و شاه ایران به تعهد بریتانیا به مددکاری احتیاج وافر داشت. او این احتیاج را حس نمی‌کرد، لذا تعهدی نیز از انگلیس‌ها بدین مقصود اخذ ننمود.

فتحعلی‌شاه که هنوز در دایره تنگ افکار ایلیاتی و محلی در بی‌خبری از جریان‌ها و سیاست بین‌المللی غوطه‌ور بود، پس از انعقاد این قراردادهای یک طرفه، به مأموران دولت در تمام کشور دستور داد

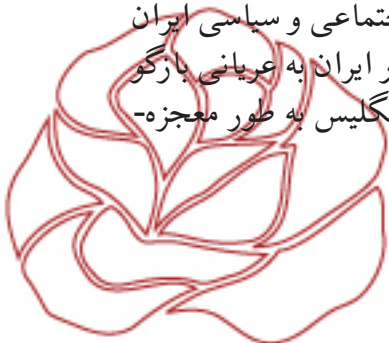
۱. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، محمود محمود، جلد اول، ص ۳۱.



که اگر فردی از افراد فرانسوی را در سواحل و بنادر و حوزه مأموریت خود ببینند به قتل برسانند و برعکس به عمال سیاسی و تجارتي کمپانی هند شرقی در نهایت دوستی رفتار نمایند. او در واقع به عنوان یک کارگزار حکومت بریتانیایی هند عمل می‌کرد، نه به عنوان شاه‌کشوری که از سال‌ها پیش دچار خطر روس‌ها شده بود، به‌خصوص این که احتمال دوستی و اتحاد روس و انگلیس در برابر ناپلئون بر تمام کنجکاوان و سیاست‌دانان محرز، و وجه‌المصالحه شدن ایران در این معامله حتمی بود.... توفیق بزرگ و آسان ملکم برای حکومت هندوستان بهت‌آور و خیره‌کننده بود، چون می‌توان حدس زد که مأموران حکومت هند که از گرفتاری‌های آینده ایران و روسیه با خبر بودند، انتظار داشتند دولت ایران در برابر تعهداتی که به انگلیسی‌ها می‌سپرد، تعهداتی نیز از انگلیسی‌ها در صورت حمله روس‌ها به ایران اخذ نماید که در زمان جنگ به کمک قشون ایران بشتابند و در زمان صلح و اتحاد انگلیس و روس، عدم تجاوز به ایران را در عهدنامه خود بگنجانند. اما چنین تعهدی مسلماً دولت بریتانیا را در آینده در بن‌بست می‌گذاشت، لذا مأموران کمپانی هند شرقی حق داشتند که از نحوه انعقاد قرارداد به آن صورت شادی و پایکوبی نمایند.

ملکم از اصفهان به اربابان خود مژده داد که «زمان‌شاه دیگر نمی‌تواند در هندوستان برای ما زحمتی ایجاد کند. به لطف پروردگار برای سال‌های آینده به قدری مسأله و مشکل برای او در افغانستان فراهم شده که فرصت فکر کردن هم نخواهد یافت.»

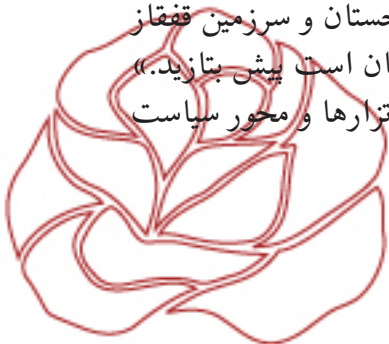
موفقیت استعمار ثمره طبیعی فساد سیستم اجتماعی و سیاسی ایران بود. این معنی را ملکم هنگام مأموریت در دربار ایران به عریانی بازگو می‌کند: «هر اشکالی تحت تأثیر طلای دولت انگلیس به طور معجزه-مانندی از پیش برداشته می‌شد.»



ملکم در داوری خود آن چه را که درخور دولت بی‌خبر و هیات رهبری غافل ایران بود، در مقیاس ملت ایران تعمیم می‌دهد و از ظن خود می‌گوید: «هرگاه سر و کار من با مردمی صاحب حس و معتدل بود، هرگز باک نداشتم، ولیکن با نژادی سر و کار داشتم که فاقد این دو صنعت بودند.»

«زمان‌شاه» در پشت دروازه‌های هندوستان بود که از لشگرکشی فتحعلی‌شاه به افغانستان آگاهی یافت. ایران با این خبط فاحش، خود را تا حد یک ابزار بی‌اراده و دلال سیاست بریتانیا تنزل داد و برای استعمارگره‌گشای تضادهایی شد که در صورت روشن‌بینی و بهره‌گیری از آنها می‌توانست موقعیت‌های مناسب و امتیازات درخشانی به دست آورد. «زمان‌شاه» کوشید تا شاه را از این خطا باز دارد، اما به قول جان ویلیام‌کی: «فتحعلی‌شاه در عهد خود با انگلیس استوار بود.» به یاری سپاه ایران که از سیاست کوری پیروی می‌کرد «زمان‌شاه» از پای درآمد. با قتل پُل اوّل تزار روس نیز که به دست صاحب منصبان درباری صورت گرفت، خطر حمله به هندوستان موقتاً از میان رفت. با مرگ تزار، سیاست خارجی روسیه دگرگون شد و تفاهم و دوستی روس و فرانسه به خصومت و رقابت سختی گرائید. در پس توطئه قتل تزار، جای پائی که تا لندن امتداد دارد، در تاریخ بر جای مانده است

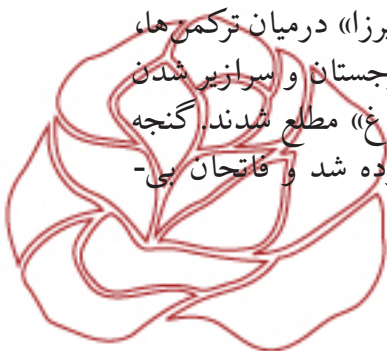
نیات و هوس‌ها و آرزوهای روسیه تزاری درباره شرق، بی‌هیچ پیرایه‌ای در وصیت‌نامه پطرکبیر منعکس است. در این وصیت‌نامه مردود تصریح شده بود که: «به خلیج فارس راه یابید تجارت قدیمی حوزه شرق نزدیک و مدیترانه را احیا کنید. گرجستان و سرزمین قفقاز را بگیرید و به سوی هند که مخزن گنج‌های جهان است پیش بتازید.» این توصیه‌ها نزدیک به دو قرن چراغ راهنمای تزارها و محور سیاست آسیائی روسیه بود.



از زمان سلطه افغانه بر ایران، ارتش تزاری در هر فرصت مناسب در ایالات شمالی ایران به پیشروی پرداخت و تا حد ممکن بر اراضی ایران چنگ انداخت. نادر که پس از یک دوره هرج و مرج و انحطاط در رأس نیروهای آزاد شده و سازمان یافته خلق‌ها قرار گرفته بود، روس‌ها را به ترک تجاوز واداشت و پس از او نیز آقامحمدخان با استفاده از لحظه‌های مناسب، با این تجاوز آرام‌ناپذیر مقابله کرد و آن را بی‌اثر ساخت. در دوره فتحعلی‌شاه رویای دیرینه تزاریسم دوباره جان گرفت و به حرکت در آمد و با لهام از سکوت تشویق آمیز و گاه زمزمه‌های تحریک‌کننده انگلیسی‌ها، نیروهای روسی به سوی ایران سرازیر شدند. در ۱۲ سپتامبر ۱۸۰۲ روس‌ها وارد گرجستان ایران شدند. این پیشروی در هنگامی صورت گرفت که انگلیس و روس کانون اتحاد اروپا بر علیه ناپلئون شده بودند و اروپا در پیرامون این کانون برای یک-رشته جنگ‌های خونین بسیج می‌شد.

در گرجستان و قفقاز زمینه نسبتاً مساعدی برای اشغالگران وجود داشت. کابوس یورش و قتل عام و قساوت‌های رعب‌انگیز آقامحمدخان در گرجستان هنوز زنده و تازه بود. در قفقاز سوء سیاست دربار فتحعلی‌شاه و فشار و اجحاف مؤدیان مالیات دیوانی، مردم را از تهران نومید کرده بود. در میان توده‌های قفقازی تهران تنها از یک امتیاز برخوردار بود و آن اشتراک مذهب و پیوندهای عقیدتی بود، و فتحعلی‌شاه با توجه به این امتیاز روانی کوشید از آن نیروئی به نفع خود و بر علیه متجاوزان بسیج کند.

فتحعلی‌شاه در خراسان و ولیعهد او «عباس میرزا» در میان ترکمن‌ها، سرگرم جدال‌های داخلی بودند که از سقوط گرجستان و سرازیر شدن سیل‌آسای سپاه روس به سوی «ایروان» و «قره‌باغ» مطلع شدند. گنجه در اندک زمانی به یاری آرامنه ساکن آن گشوده شد و فاتحان بی-



رحمانه مسلمانان شهر را کشتار کردند.

در اوایل سال ۱۲۱۹ هجری (۱۸۰۴ م.) دولت ایران رسماً به روسیه اعلام جنگ داد و عباس میرزا در رأس قشون ایران راهی قفقاز شد و بدین سان آتش نبردهای ده ساله زبانه کشید.

فرجام این نبرد از آغاز آشکار بود. قوای چریکی ایران که هنوز کم و بیش شکل سنتی خود را حفظ کرده بود و تفاوت اساسی چندانی با ارتش‌های عهد صفوی نداشت، با ارتشی رو به رو بود که نه تنها از لحاظ ساز و برگ و ابزارهای حرب بر او برتری کامل داشت، بلکه شیوه سازمان‌دهی و آرایش و رهبری و تاکتیک‌های جنگی آن با آخرین دست‌آوردها و فنون زمان تطبیق می‌کرد. این ارتش بر مهارت‌ها و تجربیاتی اتکا داشت که در تلاقی با مدرن‌ترین ستون‌های نظامی جهان کسب کرده بود. علاوه بر این، پشتوانه نامتناهی آن نیروهای زیر سلاح در سراسر امپراتوری پهناور روسیه بودند، در حالی که پشت‌گرمی اصلی عباس میرزا فرمانده کل سپاه ایران، تقریباً منحصر به امکانات مادی و انسانی قلمرو حکومتی او در آذربایجان بود.

در ایامی که جنگ بین ایران و روس در کار بود، فتحعلی‌شاه فقط کاری که می‌کرد در فصل تابستان در چمن سلطانی اردوئی برپا می‌داشت و خود در این اردو مقیم می‌شد. مقصود از تشکیل این اردو تمهید مقدمات و تحشیر قوا برای فرستادن به حدود آذربایجان بود، ولی «شاهزاده‌ها از فرستادن نیرو از حوزه‌های تحت حکومت خود اکثراً کوتاه می‌آمدند و به اوامر ملوکانه در این زمینه بندی نمی‌بستند.»^۱

۱. فتحعلی‌شاه خواه برای تفریح و تفنن و خواه برای رام کردن روسای قبایل و بزرگان ایران زمان بسیار می‌گرفت و اولاد زیاد داشت. پسرها را به حکومت ایلات و ولایات می‌فرستاد و این شاهزاده‌ها بعضی به قدری بی‌مغز بودند که با برادران خود که حاکم یکی از ولایات مجاور می‌شد، بر سر قلمرو حکومت نزاع می‌کردند و گاهی کار آنها به غالب و مغلوبی و تصرف حوزه حکومت مغلوب هم می‌کشید. فتحعلی‌شاه در مقابل این اوضاع فقط به نوشتن نامه‌های ملامت آمیزی به یکی از طرف که کمتر مورد مهرش بود اکتفا و به همین اندازه تنبیه قناعت می‌کرد. ندرتاً کار به عزل حضرت‌والا از مقام خود می‌رسید و شاید هم نصیب شاهزاده مغلوب و مطرود می‌شد و متجاوز بی‌مجازات می‌ماند. اولاً مستقیم دگور و اثاث فتحعلی‌شاه در حدود ۹۰ نفر بوده‌اند. مخارج بزرگ شدن این شاهزاده‌ها و شاهزاده خانم‌ها و هزینه

شاید قسمتی از این سهل‌انگاری هم از راه حسد برای وارد کردن شکست به برادر خود عباس میرزا بوده است، به طوری که نایب‌السلطنه جز قشون آذربایجان و همت سرکردگان و فداکاری آنها نیروی دیگری در دسترس خود نداشت.

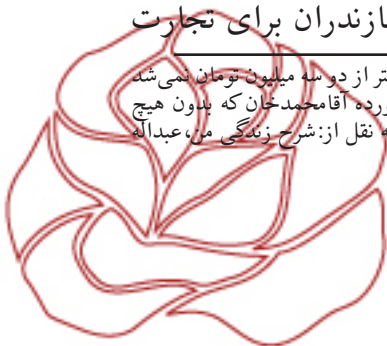
«خلاصه این که بی‌سیاستی و راحت‌طلبی و عیاشی و لفاظی و سرگرمی به کارهای بیهوده این پادشاه، کار ایران را به آنجا رساند که گذشته از امیرنشین‌های سرحدی، در مملکت اصلی هم گرفتار نقصان و تحدید شد.»^۱

سرانجام «چشم زخمی به اردوی کیوان شکوه وارد آمد.» و فتوحات روس‌ها زمامداران خام و بی‌خبر ایران را به خوف انداخت. به سال ۱۸۰۵ [میلادی] مهاجمین باکو را متصرف شدند و شروع به دست‌اندازی به «بندر انزلی»^۲ کردند. فتح‌علی‌شاه که به سختی مضطرب شده بود، بر طبق قراردادی که به وسیله ملکم با انگلیس بسته بود از بریتانیا تقاضای کمک کرد. اما زمان تغییر کرده بود و رهبر قاجار از این تغییر اطلاع نداشت. روس و انگلیس اینک در یک صف علیه دشمن مشترک خود «فرانسه ناپلئون» می‌جنگیدند و انگلیس ایران را به عنوان هدیه‌ای به متحد خود واگذاشته بود. در پاسخ درخواست یاری ایران، بریتانیا قریب دو سال وقت‌گذرانی و این دست و آن دست کرد و سرانجام چنان شرایط غیر عملی و دشواری پیشنهاد نمود که ایران خود به خود چشم از یاری او پوشید. انگلستان کمک به ایران را منوط به واگذاری جزیره هرمز به این کشور و دریافت اجازه ساختن استحکامات نظامی در بوشهر و سپردن بنادر مازندران برای تجارت

عروسی و جهیز آن‌ها البته چیزی نبوده که مالیات کم آن دوره ایران که بیشتر از دویس میلیون تومان نمی‌شد به آن وفا نماید و خدا می‌داند که چقدر از زر و سیم و جواهر گردآورده اقامحمدخان که بدون هیچ حساب زیر کلید شخص شاه بوده است، به این مصارف رسیده باشد به نقل از: شرح زندگی من، عبدالله مستوفی، صص ۲۸ و ۲۹.

۱. تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، عبدالله مستوفی، ص ۲۳.

۲. بندرپهلوی تاپیش از عصرپهلوی بندرانزلی نام داشت.



به اتباع امپراتوری کرد.

«اشغال ناگهانی شهرهای شمالی قفقاز به وسیله ارتش روسیه و بی اعتنائی انگلستان نسبت به این مسأله و به خصوص شرایط فوق‌العاده سنگینی که برای اعطای کمک نظامی خود قایل شده و تقریباً آن را تعلیق به محال کرده بود، باعث گردید که توجه دولت ایران جداً به فرانسه معطوف شود.»^۱

ناپلئون هنوز سودای دستیابی بر هندوستان را در سر می‌پرورد. هند به مثابه یک قطب مغناطیسی، شیرین‌ترین رویاهای او را به خود جذب می‌کرد. او که همواره به ایران به چشم دروازه هندوستان می‌نگریست، نماینده فتحعلی‌شاه را با آغوش گشاده پذیرفت و از ورای دریاها و سرزمین‌ها دست‌هایش را به گرمی برای فشردن دست شاه قاجار دراز کرد.



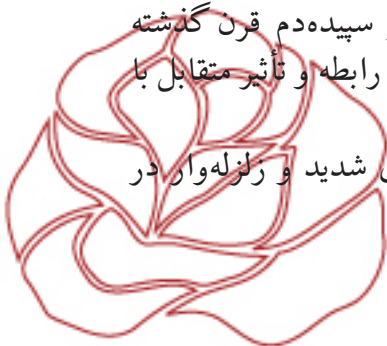
۱. تاریخ روابط خارجی ایران، عبدالرضا هوشنگ مهدوی، ص ۱۱۲.

اتحاد نظامی ایران و فرانسه

تاریخ ایران از آغاز قرن نوزدهم به طرز جدائی‌ناپذیری با سرنوشت اروپا پیوسته است. ورود به این تاریخ، بدون شناخت تحلیلی و آشنائی علمی با رویدادها و تحولات اروپا و درک مرحله تکامل اجتماعی این قاره، و به عبارت دیگر، خصلت و طبیعت اقتصادی و سیاسی آن به بی‌راهه می‌گردد. آمیزش بی‌سابقه تقدیر ایران و اروپا در آستانه قرن نوزدهم، یک واقعه تصادفی نیست. این مسأله بارشد سرمایه‌داری غرب و نیاز آن به منابع و مواد اولیه و نیز بازارهای تازه بستگی تام دارد. همین نیاز، دیپلماسی استعماری را به عنوان نیرو و عامل جدیدی وارد مناسبات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دول شرق کرد و پروسه رشد و تکامل طبیعی سرزمین‌های این خطه را به بیماری‌کشاند و دگرگون ساخت.

با این ملاحظات شرایط و حوادث عمده دوران فتحعلی‌شاه را با مروری اجمالی در موقعیت و وقایع اروپا در سپیده‌دم قرن گذشته شروع می‌کنیم و آنگاه به بررسی تاریخ ایران در رابطه و تأثیر متقابل با تاریخ اروپا می‌پردازیم.

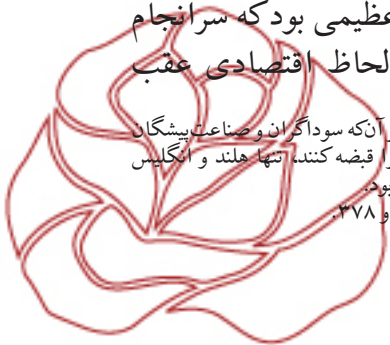
انقلاب بورژوازی فرانسه سرفصل تکان‌های شدید و زلزله‌وار در



ارکان اروپای فئودال بود. این انقلاب زیر و روکننده موجد شرایط کاملاً نوینی شد و با تغییر مناسبات اقتصادی جامعه، نیروهای تازه‌ای را در عرصه فرانسه آزاد کرد. «ناپلئون با تکیه بر این نیروهای آزاد شده و بالنده و انحراف مسیر آن در جهت مقاصد جهان‌گیرانه، امپراتوری پهناوری به وجود آورد که ابعاد آن از گستره اروپا فراتر رفت. تمایلات کشورگشایی و استعماری که بر پایه منافع بورژوازی بزرگ استوار بود، ناپلئون را در برابر اروپا قرار داد و این قاره نیمه‌فئودالی که در شرف از هم گسیختگی بود، نتوانست در مقابل هجوم سردار بزرگی چون او به طور مؤثر مقاومت کند.»^۱ ناپلئون از همه کارهای انقلاب و نتایج آن برای توسعه فعالیت اقتصادی بورژوازی بزرگ فرانسه بهره‌گرفت و در عین حال توفان انقلاب را خاموش ساخت. «دیکتاتوری ناپلئونی با نابود کردن انقلاب، قبل از همه پیروزی بورژوازی بزرگ را بر پیشه‌وران، بر بورژوازی کوچک کم‌ثروت و بر توده مردمی که از سال ۱۷۸۹ تا ۱۷۹۴ نقشی بزرگ و انقلابی داشتند، محرز ساخت، اما در سراسر دوران فرمانروایی او، دهقانان زمین‌دار حافظ پایه‌های دیکتاتوری‌اش بودند. زیرا ناپلئون در برابر اقداماتی که برای اعاده فئودالیت به عمل می‌آمد، از منافع آنان دفاع می‌کرد... اصول جنگی ناپلئون (چه نظری و چه عملی) در انهدام نظم فئودالی و مطلقه‌ای که بر پایه سرواژ استوار بود و در آن موقع اروپا را زیر سایه داشت، نقش عظیمی بازی کرد. این اصول از انقلاب بورژوازی منتج شده بود و ناپلئون از قدرتی که انقلاب به وجود آورد، نابغه‌آسا استفاده کرد... شکست همه قلمروهای سلطنتی قاره اروپا به دست ناپلئون نتیجه پیکار عظیمی بود که سرانجام نیروهایش را تحلیل برد. در کنار اروپا که از لحاظ اقتصادی عقب

۱. انقلاب بورژوازی فرانسه به سال ۱۷۸۹ میلادی به وقوع پیوست. پیش از آن‌که سوداگران و صنعت‌پیشگان فرانسه، به یاری توده‌های وسیع و به نیروی قهرانقلابی، قدرت سیاسی را قبضه کنند، تنها هلند و انگلیس عصر بورژوازی را آغاز کرده بودند و در بقیه اروپا سیستم فئودالی برقرار بود.

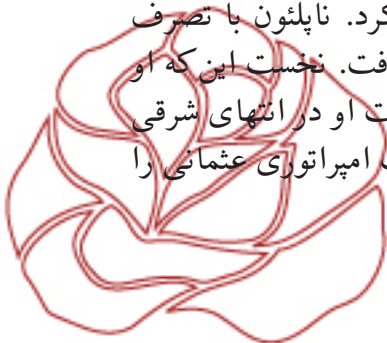
۲. ناپلئون، تارله، ترجمه: صمدخیرخواه و ایرج همایون پور، صص ۳۶۶ و ۳۷۸.



مانده تر از فرانسه ناپلئون بود، انگلستان قرار داشت که در این زمینه از حریفش پیش بود و چون بر دریاها تسلط داشت، از لحاظ استراتژی هدف ضربه مستقیم واقع نشد... ناپلئون به زودی دریافت که این دشمن از همه وحشتناک تر است. او نخست تصمیم گرفت تا آن رادر خاور _ در مصر و سوریه _ به زانو درآورد.^۱

انگلستان نیز از پیدایی غول رشدیابنده‌ای که در وجود ناپلئون تجسم یافته بود، به شدت مشوش بود. «قدرت روز افزون فرانسه، وحشت بورژوازی انگلستان را دامن می‌زد. تکامل اقتصادی فرانسه، تسلط انگلیس را بر بازارهای جهانی و بر مستعمرات تهدید می‌کرد. پیشرفت فرانسه از حیث اقتصادی، انحصار صنعتی سرمایه‌داری انگلیس را به خطر می‌انداخت، از این رو بورژوازی انگلیس خواهان سرنگونی رقیب خود و تصرف بازارها و مستعمرات آن بود. مبارزه میان فرانسه و بریتانیا برای تسلط بر جهان، علت یک رشته جنگ‌ها بود که سرانجام با پیروزی انگلستان و انقراض امپراتوری ناپلئون پایان یافت.

در این مبارزه امپراتوری عثمانی برگ برنده بود. ناپلئون تصمیم گرفت که این برگ را از چنگ انگلیس بر باید. او برای فتح مصر، این غنی‌ترین قلمروهای سلطان عثمانی، نقشه زیرکانه‌ای طرح کرد. راه میان بر انگلیس به هند از طریق مصر بود. در واقع کانال سوئز هنوز ساخته نشده بود. میان اسکندریه و سوئز نیز مسیر دریایی وجود نداشت. کشتی‌ها، مسافران و محمولات پستی را در بندر اسکندریه تخلیه می‌کردند و از آن جا با کاروان به سوئز می‌فرستادند. این کار به طور قابل ملاحظه‌ای مسافرت به هند را کوتاه می‌کرد. ناپلئون با تصرف مصر بی‌درنگ بر امکانات بسیاری دست می‌یافت. نخست این که او صاحب مستعمره‌ای ثروتمند می‌شد. ثانیاً موقعیت او در انتهای شرقی مدیترانه تحکیم می‌گردید و از آن جا می‌توانست امپراتوری عثمانی را



مورد حمله قرار دهد. ثالثاً با مختل کردن خطوط ارتباطی میان انگلیس و هند، ضربه بزرگی به این کشور وارد می‌ساخت. رابعاً برای تحقق رویای دیرین خود_ تسلط بر هند_ پایگاه مناسبی به دست می‌آورد.^۱ لشگرکشی ناپلئون به شرق با توفیق قرین نشد، اما این شکست او را از تعقیب مقاصد خویش در شرق باز نداشت. ناپلئون در اولین فراغت خود از میدان‌های جنگ اروپا فعالیت خود را در خاورمیانه از سر گرفت. «در پائیز ۱۸۰۲ سرهنگ سباستیانی به منظور استقرار تماس‌هایی با فرمانروایان محلی عرب و تدارک لشگرکشی تازه فرانسه، عازم ممالک خاورمیانه شد. در ۱۸۰۵ ناپلئون با طرح نقشه‌ای برای جنگ هند، به تحکیم سیاست خود در شرق پرداخت. این بار او قصد داشت در دهانه رود «اورنت» پیاده شود و از آن جا به سوی دره فرات پیش رود. گام بعدی تأمین عبور نیروهای فرانسه از راه عراق و ایران بود.»^۲

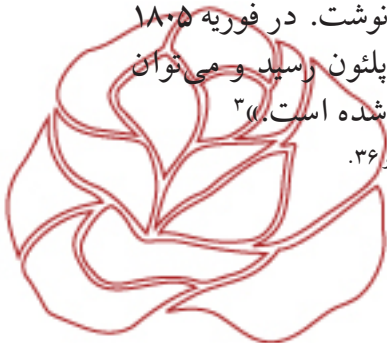
ناپلئون با اشتیاقی اندیشناک به شرق می‌نگریست و در همان حال، از پشت دیوارهای هندوستان، فتحعلی‌شاه با علاقه و انتظار بیشتری به او فکر می‌کرد.

«پیشرفت روسیه در قفقاز و ازدست رفتن زرخیزترین استان ایران سبب شد تا فتحعلی‌شاه در سیاست مملکت‌داری خود تجدید نظر کند و توجه خود را به فرانسویان و ناپلئون معطوف دارد. فتحعلی‌شاه که به‌کمک خارجی برای تجدید سازمان ارتش_ شکست خورده_ خود احتیاج مبرمی داشت، فرانسه را بهترین کشور می‌دانست و به وسیله سفیر فرانسه در دربار عثمانی نامه‌ای به ناپلئون نوشت. در فوریه ۱۸۰۵ (۱۲۲۰ هجری) این نامه ترجمه شده به دست ناپلئون رسید و می‌توان گفت که همین نامه منشاء روابط ایران و فرانسه شده است.»^۳

۱. تاریخ عرب در قرون جدید، ولونسکی، ترجمه پرویز بابائی، صص ۳۵ و ۳۶.

۲. همان، صص ۶۳ و ۶۴.

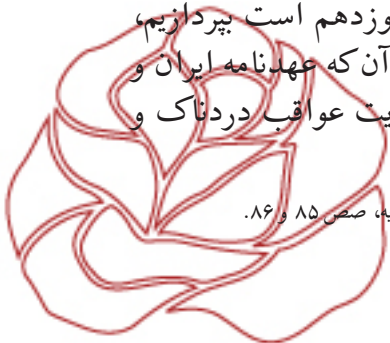
۳. نخستین فرستاده ناپلئون به ایران، اسماعیل رائین، ص ۲۵.



«...این هنگام کار مملکت فرانسه با دولت روس به معاذات می‌گذاشت. ناپلئون (ژوپر) را به دولت ایران رسول فرستاد و پیام داد که خصمی روسیان باشما روشن است و خصوم ما با ایشان مبرهن. همانا دشمن دشمن را دوست گیرند، خاصه این وقت که وداد و اتحاد دولت ایران و فرانسه موجب استیصال و اضطراب روسیان است... ژوبر در چمن سلطانیه حاضر حضرت پادشاه شد و رسالت خویش بگذاشت و خواستار شد که شاهنشاه ایران در پاسخ نامه ناپلئون او را امپراتور خطاب فرماید که به معنی پادشاه است، تا در میان دول فرنگستان بدین نام بلند آوازه شود و ملتس او مقبول افتاد.»^۱

پیمان اتحادی که بین ایران و فرانسه بسته شد، یکی از اشتباهات فاحش فتحعلی‌شاه بود. رهبری ضعیف ایران که از شرایط جهانی و موضع‌گیری کشورها و چگونگی تضادها و نیروها آگاهی نداشت، در دام جهل خود افتاد و عروسک‌وار در دست قدرت‌های بزرگ اروپایی به بازی گرفته شد. این پیمان اعلام جنگ ایران به دو همسایه نیرومندش انگلیس و روس بود، در حالی که در این جبهه‌گیری جسورانه، فتحعلی‌شاه به فرانسه پشتگر می‌داشت. فاصله بعیدی که میان ایران و فرانسه جدایی می‌انداخت، با وجود قدرت دریایی بی‌رقیب بریتانیا که این فاصله را بیشتر می‌کرد و همواره آماده بود سد نفوذ ناپذیری در خط بحری بین اروپا و آسیا ایجاد کند، اتحاد نظامی ایران و فرانسه را غیرمنطقی و حتی از زاویه مصالح ایران سبکسرانه و نابخردانه جلوه می‌داد. پیش از آن که به بررسی اثرات و ثمرات عقد این عهدنامه که در نوع خود یکی از اسناد مهم تاریخ ایران قرن نوزدهم است پردازیم، درج متن کامل آن ضرور به نظر می‌رسد، به‌ویژه آن که عهدنامه ایران و فرانسه موجد تحولات چشمگیری شد و در نهایت عواقب دردناک و

۱. نسخ‌التواریخ سپهر، به اهتمام جهانگیر قائم‌مقامی، جلد اول: قاجاریه، صص ۸۵ و ۸۶.



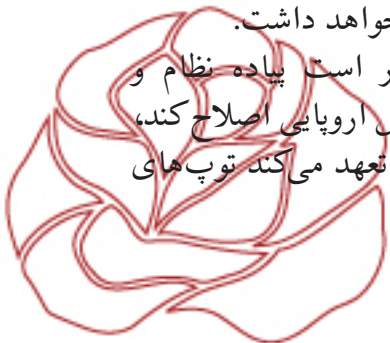
زیان باری برای ایران ببار آورد.

۱. عهدنامه ایران و فرانسه در اردوگاه «فینکن شتاین» واقع در پروس شرقی (لهستان کنونی) بین نمایندگان دودولت به امضاء رسید و به همین نام نیز مشهور شد.



عهد نامه «فینکن شتاین»

۱. در میان اعلیحضرت امپراتورفرانسویان و پادشاه ایتالیا و اعلیحضرت پادشاه ایران صلح و دوستی و اتحاد همیشگی برقرار خواهد بود.
۲. اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا استقلال کشور کنونی اعلیحضرت پادشاه ایران را حمایت می‌کند.
۳. اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا، گرجستان را حقاً از آن اعلیحضرت پادشاه ایران می‌داند.
۴. اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا، به‌عهده می‌گیرد همه کوشش‌های خود را به کار برد تا روس‌ها گرجستان و خاک ایران را ترک کنند و برای رسیدن به این نتیجه در عهدنامه صلح می‌کوشد. تخلیه این نواحی همیشه جزو سیاست و نظرات او خواهد بود.
۵. اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا یک سفیر فوق-العاده و چند منشی سفارتخانه در دربار ایران خواهد داشت.
۶. چون اعلیحضرت پادشاه ایران خواستار است پیاده نظام و توپخانه و استحکامات نظامی خود را بنا به روش اروپایی اصلاح کند، اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا تعهد می‌کند توپ‌های



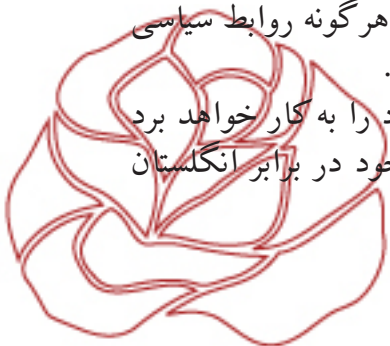
صحرائی و تنگ‌ها و سر‌نیزه‌هایی را که اعلیحضرت پادشاه ایران لازم دارد برای او فراهم کند و بهای این اسلحه برابر ارزش آن در اروپا خواهد بود.

۷. اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا تعهد می‌کند به هر اندازه افسر توپخانه و مهندسی و پیاده‌نظام که اعلیحضرت پادشاه ایران آن‌ها را برای استحکام دژها و ایجاد توپخانه و پیاده‌نظام ایران بنا به روش فنی اروپایی لازم داشته باشد، در اختیارش بگذارد.

۸. اعلیحضرت پادشاه ایران هم از سوی خود تعهد می‌کند که همه روابط سیاسی و تجاری خود را با انگلستان قطع کند و فوراً به آن دولت اعلان جنگ بدهد و از همان دم با آن خصمانه رفتار کند. بنابراین اعلیحضرت پادشاه ایران متعهد است وزیر مختاری را که به بمبئی فرستاده بخواهد و کنسول‌ها و نمایندگان و کارگزاران دیگر کمپانی‌های انگلیسی را در ایران و بنادر خلیج فارس فوراً بیرون کند و همه کالاهای انگلیسی را ضبط نماید و در قطع هرگونه رابطه با انگلیس‌ها، چه در خشکی و چه در دریا، به ولایات خود حکم اکید بدهد و از پذیرفتن هر وزیر مختار یا سفیر یا کارگزاری که در ضمن جنگ از آن دولت بیاید خودداری کند.

۹. در هر جنگی که انگلستان و روسیه در آن در برابر فرانسه و ایران اتحاد کنند، فرانسه و ایران نیز به همان‌گونه در برابر آن دو دولت اتحاد خواهند کرد و همین که یکی از متعاهدین که در معرض تهدید یا حمله قرار گرفته باشد، رسماً به دیگری اطلاع دهد، متحداً در برابر دشمن مشترک جنگ خواهند کرد و از آن پس درباره هرگونه روابط سیاسی و تجاری به مدلول ماده پیش رفتار خواهند کرد.

۱۰. اعلیحضرت پادشاه ایران همه نفوذ خود را به کار خواهد برد تا افغانان و دیگر اهالی قندهار را با ارتش خود در برابر انگلستان



متحد کند و پس از آن که بدان نواحی راه یافت، لشگری به متصرفات انگلستان در هندوستان بفرستد.

۱۱. چنان که از نیروی دریایی فرانسه یک دستگاه کشتی به خلیج فارس و بنادر اعلیحضرت پادشاه ایران برسد، اعلیحضرت پادشاه ایران همه وسایل و تسهیلاتی را که لازم باشد، فراهم خواهد کرد.

۱۲. اگر اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیا اراده کند که برای حمله به متصرفات انگلستان در هند ارتشی از راه خشکی بفرستد، اعلیحضرت پادشاه ایران همانگونه که متحد صمیمی و با وفای اعلیحضرت امپراتور فرانسویان و پادشاه ایتالیاست، به آنها راه خواهد داد که از کشورش بگذرند. اگر این عملی شود، دو دولت پیشاپیش قرار مخصوص خواهند گذاشت و راهی را که ارتش باید در پیش بگیرد و وسائل و لوازم نقلیه‌ای که لازم شود و یاوری را که اعلیحضرت پادشاه ایران می‌تواند در این راه بلند در آن معین خواهند کرد.

۱۳. هر چه از لوازم و تدارکات در ایران به لشگریان بری و دریایی داده شود، بنا برمدلول مواد دیگر این عهدنامه، به بهایی که در کشور به مردم داده می‌شود، به حساب خواهد آمد.

۱۴. مقررات ماده دوازدهم که در بالا ذکر شده، تنها شامل حال فرانسه است، بنابراین، این حقوق نباید با عقد عهدنامه‌های دیگر به انگلستان یا روسیه واگذار شود.

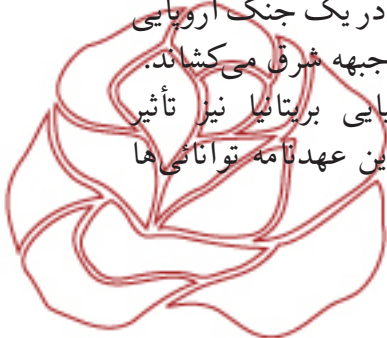
۱۵. برای بهره جویی هردو طرف، یک عهدنامه تجاری هم در تهران بسته خواهد شد.

۱۶. این عهدنامه تا چهار ماه دیگر از تاریخ امروز در تهران نیز امضا خواهد شد و به تصویب خواهد رسید.



دستگاه رهبری قاجار به خاطر پوسیدگی سیستم و تحجر سیاسی آن که انعکاس مستقیم انحطاط زیربنای اقتصادی کشور و شکاف رو به تزايد بین ملت و دولت بود، از درک و تحلیل جریان‌های روز جهان عاجز بود. دستگاه استبدادی به سبب دوری و بیگانگی با توده‌ها و مسدود کردن تمامی دریچه‌های خود بر روی آنها و اتکای کامل به افراد_ افراد خاص و ناتوانی که مولود و نماینده طبقه میرنده و منحل جامعه بودند_ قدرت و استعداد آن را نداشت تا از تضادهای موجود در جهت مصالح ملی بهره بگیرد. زعمای ایران اگر سر در لاک دنیای بسته و خواب خرگوشی خود فرو نبرده بودند، می‌توانستند با اتخاذ یک سیاست زیرکانه بی‌طرف و با استفاده از لحظه‌های مناسبی که رقابت و تلاقی قدرت‌های بزرگ در دسترس آنها قرار می‌داد و بهره‌گیری از موقعیت حساس نظامی و سیاسی کشور در میدان این مبارزات، از گردابی که از هر سو به روی ایران دهان گشوده بود، بدون آسیب سر بیرون آورند. اما آنها در نامناسب‌ترین شرایط و بدون ارزیابی نیروها، ایران را به ورطه جنگ با روسیه زورمند کشاندند و این خطا را با اتحاد نظامی با ناپلئون تکمیل کردند. ناپلئون در سیاست آسیایی خود مثل یک شطرنج‌باز کهنه‌کار به بهترین وجه مهره ایران را به کار گرفت. او با یک تیر دو هدف را نشانه گرفته بود. هم راه خود را به سوی هدف اصلی خود آسیا هموار می‌کرد و با برخورداری از حمایت فعال ایران متصرفات بریتانیا را در هند آماج ضربه مستقیم نظامی خود قرار می‌داد و هم با تحریص ایران به جنگ با روسیه و تقویت جبهه متحد خود برای تعرض وسیع، نیروهای تزار را که با او در یک جنگ اروپایی درگیر بودند، تجزیه می‌کرد و بخشی از آن را به جبهه شرقی می‌کشاند.

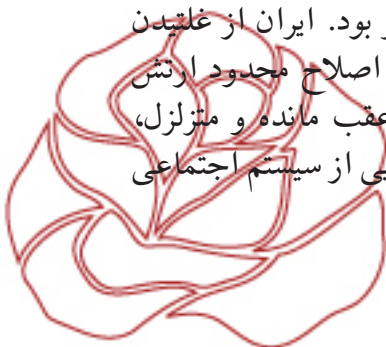
عهدنامه «فینکن شتاین» در سیاست آسیایی بریتانیا نیز تأثیر عمیقی گذاشت. دیپلماسی انگلیس به دنبال این عهدنامه توانائی‌ها



و شگردهایی را که در آستین داشت در جهت تضعیف دولت مرکزی ایران و کوچک کردن هر چه بیشتر کشور قاجارها به کار گرفت. انگلیس با عقد اتحاد بین ایران و فرانسه احساس دغدغه و هراس کرد. او در یافت که این پیمان سیاسی و نظامی در شرایط محتمل آینده می تواند علیه منافع امپراتوری انگلستان، با هر کشور دیگری تجدید شود. بر شالوده این برداشت و استنباط طراحان سیاست استعماری انگلیس شروع به مقدمه چینی کردند تا کشور مستقل دست آموزی را که در افغانستان تدارک می دیدند با پاره هایی از خاک ایران توسعه دهند. جزایر جنوب را تا حد ممکن از ایران منترع سازند، تازیان منطقه خلیج فارس را از دولت مرکزی دور کنند و علیه آن بشورانند، خان های فنودال و بزرگان ایل نشین و مدعیان داخلی را مدام تحریک کنند و بدین سان کشور را در یک حالت التهاب و اغتشاش غرق سازند و در کلاف گرفتاری ها و دشواری های خویش سردرگم کنند.

همه این بدخواهی های دسیسه آمیز تنها جزیی از نقشه انگلیس بود. در این دوره از تاریخ ایران، طراحان استعمار با وجود تضاد منافعی که با تزارها داشتند، در ارزیابی خود ترجیح دادند که به بهای نیرومندتر شدن روسیه، قدرت و نفوذ ایران کاهش یابد و مرزهای تزاری در داخل خاک ایران پیش رود و توسعه یابد_ و خواهیم دید که بعدها توطئه گران استعمار در تحقق این طرح ها با پیروزی قرین شدند....

معاهده ایران و فرانسه چون صاعقه بر فضای سیاسی اروپا فرود آمد. این پیمان به همان اندازه که ظاهری گستاخ و جنجالی داشت، از دیدگاه مصالح ایران عاری از فایده چشمگیر بود. ایران از غلبیدن در پرتگاه این اتحاد واهی تنها طرفی که بست اصلاح محدود ارتش و تعلیم نظامیان قاجار بود، اما در یک نظام عقب مانده و متزلزل، اصلاحات در یک دستگاه یا سازمان که تنها جزیی از سیستم اجتماعی

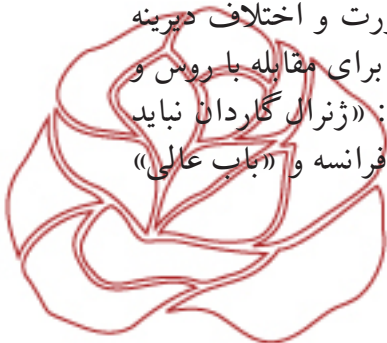


است، جز ناکامی بهره‌ای نمی‌برد. اصلاحات از آن جا که از توجه به نهادهای اجتماعی طفره می‌رود، معلول‌ها را بر علت‌ها رجحان می‌دهد و با پرداختن به معلول‌ها سرانجام در پرتگاه علت‌ها، که فاسد و دست‌نخورده باقی می‌ماند، سقوط می‌کند و شکست می‌خورد. این قانون درباره اصلاحات صاحب منصبان فرانسوی در قشون ایران نیز صادق بود.

به دنبال عهدنامه «فینکن‌شتاین» ناپلئون ژنرال گاردان را در معیت قریب ۲۰۰ تن از افسران و افراد واحدهای سواره و توپخانه و مهندسی برای تعلیم نظامیان و تجدید سازمان ارتش قاجار و مدرنیزه کردن آن به ایران فرستاد.

ناپلئون به این مأموریت سیاسی و نظامی ارج فراوان می‌گذاشت. او به فرستاده ویژه خود تأکید کرد: «به آتش خصومت بین ایران و روسیه دامن بزنید. ایران باید در مرزهای روسیه تعرض وسیعی را بیاغازد. صاحب منصبان فرانسوی باید به قشون ایران هیأت مهیبه ببخشند و درباره مسائل اردوکشی به هند و مسیری که باید ستون‌های فرانسوی بپیمایند تا به حساس‌ترین نقطه هندوستان ضربه بزنند، اطلاعات کافی را جمع‌آوری کنند و در صورت لزوم به تألیفات راهگشا و ضروری در این زمینه دست بزنند.»

ناپلئون به ژنرال گاردان اختیار داده بود که برای تحویل ده هزار قبضه تفنگ روسی، عراده‌های توپ صحرایی و اعزام دوازده هزار کارشناس نظامی از فرانسه، با دولت ایران قرارداد ببندد. فرستاده ناپلئون یک مأموریت عمده دیگر هم داشت و آن رفع کدورت و اختلاف دیرینه ایران و عثمانی و آشتی و اتحاد این دو همسایه برای مقابله با روس و انگلیس بود. ناپلئون به گاردان دستور داده بود: «ژنرال گاردان نباید فراموش کند که منظور عمده ما اتحاد مثلی بین فرانسه و «باب‌عالی»



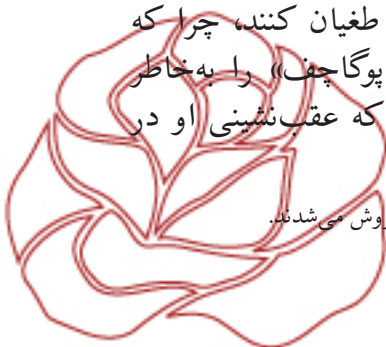
و ایران و بازکردن راهی به هندوستان و تحصیل متحدینی بر ضد روسیه است. اگر در اجرای منظور اخیر دست‌اندازی به حدود مغولستان نیز مقدور می‌شد، بسیار به‌جا بود، چه در این صورت روسیه گرفتار مسائل سرحدات خود می‌شد و ما دیر یا زود ثمره مجاهداتی را که دست‌اندر کار آن هستیم در اروپا بر می‌داشتیم.»

گاردان هنوز در نیمه راه ایران بود که شرایط سیاسی اروپا در میدان‌های نبرد دگرگون شد و کودتا در عثمانی نقشه‌های ناپلئون را برای شالوده‌گذاری اتحاد نظامی سه‌جانبه «ایران-عثمانی-فرانسه» نقش بر آب کرد. «تغییر حکومت در عثمانی و خلع سلطان سلیم سوم _ که ناپلئون نزدیک‌ترین مناسبات را با او برقرار کرده بود _ اساس سیاست ناپلئون رادر مشرق به‌هم ریخت. ناپلئون پس از آگاهی از این ماجرا با خشم فریاد کشید: «خداوند ما را از شر این قوم نالایق حفظ کند.» از آن پس امپراتوری فرانسه سیاست تضعیف عثمانی‌ها را در پیش گرفت و برای طرفیت با انگلستان مصمم شد با روسیه متحد شود. با شکست سختی که ناپلئون در فریدلاند به روس‌ها وارد کرد، الکساندر اول تزار روسیه تقاضای متارکه نمود و حاضر شد در «تیلسیت» با امپراتور فرانسه ملاقات کند.»^۱

پس از شکست عظیم و خردکننده‌ای که ناپلئون بر سپاه روس وارد آورد «تزار» حاضر نشد به خاک روسیه عقب بنشیند. او هراس داشت که با ورود سربازان انقلاب کبیر که اخلاق و فرهنگ بورژوازی را چونان مرض مسری با خود حمل می‌کردند، سرف‌های روس که زیر شدیدترین استثمار و فشار و ستم فئودالی بودند طغیان کنند، چرا که روستائیان و مردم روسیه هنوز قیام دهقانی «پوگاچف» را به‌خاطر داشتند. علاوه بر این تزار الکساندر نگران بود که عقب‌نشینی او در

۱. تاریخ روابط خارجی ایران، عبدالرضاهوشنگ مهدوی، ص ۱۱۷.

۲. سرف‌ها دهقانان وابسته به زمین بودند که همراه با زمین خرید و فروش می‌شدند.

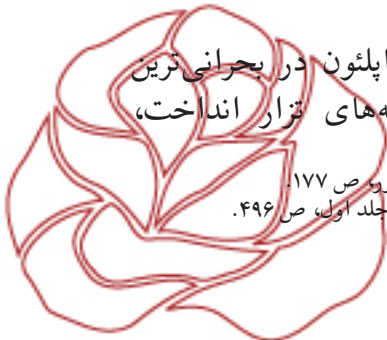


عمق روسیه به نفع انگلیسی‌ها تمام شود. با این دلایل تمایل خود را به مذاکرات صلح با ناپلئون اعلام داشت. با این عمل سومین ائتلاف اروپا علیه ناپلئون_ که انگلیس بانی و مشوق اصلی آن بود_ به سرنوشت دو ائتلاف قبلی دچار شد. امپراتور فرانسه و مالک‌الرقاب تمامی روسیه محرمانه بر روی تخته پل شناوری در رود «نایمن» که ناپلئون فاتح با شعف تمام آن را منتهی‌الیه نقطه شرقی اروپای متمدن می‌پنداشت با هم ملاقات کردند.»^۱

«به محض آن‌که دو امپراتور در یک زمان بر عرشه قایق پیاده شدند، یکدیگر را در آغوش کشیدند و به زیر سایبانی پناه بردند و بی‌درنگ گفت و گوی دو ساعته خود را آغاز کردند. هیچ یک از این دو تن مشروح مذاکراتشان را فاش نساختند، ولی بعدها چند جمله‌ای که از دهانشان خارج گشت تا حدی مسأله را روشن ساخت. طبعاً گفت و شنود آن‌ها بر معاهده صلحی که چند روز بعد به امضا رسید پرتو افکند. ناپلئون پرسیده بود: برای چه بجنگیم؟ الکساندر در جواب گفته بود: اعلیحضرتا، من نیز به اندازه شما از انگلستان متنفرم... من برای مقابله با آنان دستیار شما خواهم بود. سرانجام ناپلئون اظهار داشته بود: در این صورت میان ما صلح به وجود آمده است.» ناپلئون در برخورد با تزار هر چه لطف و گرمی در خود سراغ داشت به کار برد و انگلیس را به عنوان مسبب تمام بدبختی‌های اروپا تخطئه کرد، الکساندر امپراتور مشرق و حاکم بر مقدرات بی‌پایان نفوس آن بخش از جهان دانست و متذکر شد که آینده امپراتوری روس متوجه عثمانی، ایران، افغانستان و هندوستان است.^۲

ایران قربانی اتحاد روسیه و فرانسه شد. ناپلئون در بحرانی‌ترین موقعیت‌ها، متحد شرقی خود را زیر چکمه‌های تزار انداخت،

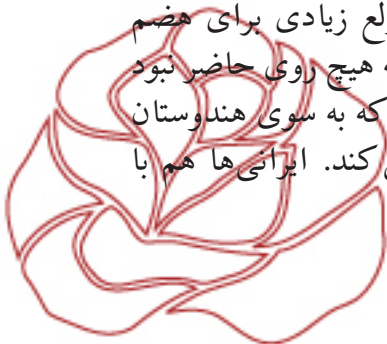
۱. ناپلئون، آکادمیسین تارله، ترجمه: صمد خیرخواه و ایرج همایون‌پور، ص ۱۷۷.
۲. تاریخ جهان نو، رابرت روزول پالمیر، ترجمه: ابوالقاسم طاهری، جلد اول، ص ۴۹۶.



درحالی که بریتانیا به سختی از ایران آزرده بود و به تهران با سوءظن می‌نگریست.

ایران برای دوستی ناستوار فرانسه بهای گزافی پرداخته بود. پیش از آن که ناپلئون بر روی رود «نایمن» تزار را در آغوش بگیرد، روسیه فرصت بی‌همتایی برای یک صلح شرافتمندانه در اختیار ایران گذاشته بود. روسیه برای آن که تمام مقدمات نظامی خود را در میدان‌های اروپا به کار گیرد، نیازمند آن بود که از جبهه‌های جنگ ایران فراغت یابد. سفیر صلح تزار در زمانی وارد تهران شد که روسیه درگیر خونین‌ترین نبردهای اروپائی خود بود، اما زعمای ایران با افق فکری محدود خود قادر به درک موقعیت و استفاده از آخرین فرصت نبودند. فتحعلی‌شاه که امید به یاری ناپلئون بسته بود و ورود سفیر او را انتظار می‌کشید، فرستاده روسیه را دست به سرکرد و پیشنهاد صلح تزار را ندیده گرفت. او با غرور بی‌رویه اش صلحی را می‌خواست که از موضع قدرت به دشمن دیکته کند. او خیلی زود چوب این تبختر و اشتباه را خورد، اما حتی ضربه سرگیجه آور صلح «تیلست» از خواب مدهوشانه بیدارش نکرد.

تیلست مذبح رویاها و امیدهای فتحعلی‌شاه بود. رهبری ایران در این نقطه به بن‌بست خود رسید. شاه قاجار چندی در برزخ امیدهای واهی خود که هنوز نمی‌خواست مرگ آنها را بپذیرد دست و پا زد و بعد رفته رفته از فرانسه دلسرد و مأیوس شد. ژنرال گاردان کوشید که در نقش میانجی، ایران و روسیه را به سازش با هم وا دارد، اما روسیه دیگر احتیاجی به صلح نداشت و بر عکس ولع زیادی برای هضم قفقاز در معده فراخ خود نشان می‌داد. روسیه به هیچ روی حاضر نبود دست از متصرفات خود بشوید و گام بلندی را که به سوی هندوستان برداشته بود با عقب نشینی بی‌دلیل خود خنثی کند. ایرانی‌ها هم با

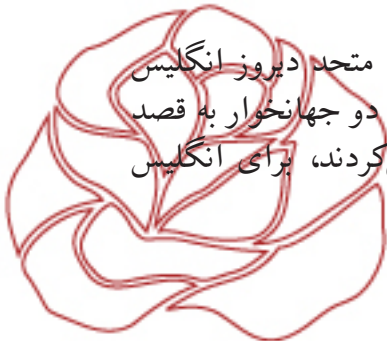


سرسختی اراضی از دست داده را مطالبه می‌کردند. «روسیه از جانب ناپلئون مطمئن نبود و یقین داشت که اتحاد با وی پایدار نخواهد ماند، چنانکه به زودی هم این پیش‌بینی محقق شد. روس‌ها برای این‌که از نفوذ فرانسه در ایران بکاهند و ایران را از این تکیه‌گاه مایوس کنند و از اتحاد با وی باز دارند، بهترین وسیله را این می‌دانستند که اولاً فرانسه را در مصالحه خود با ایران دخالت ندهند، و ثانیاً هر چه زودتر ایران را از پا در آورند و خیال خود را از این سو آسوده کنند تا اگر بار دیگر در اروپا با ناپلئون روبرو شدند، از جانب شرق فراغ خاطر داشته باشند و ناگزیر نشوند که عده بسیاری از لشکریان خود را در مرزهای ایران معطل نگاه دارند و از وجود آنها در میداین جنگ اروپا محروم بمانند. این بود که صریحاً به فرمانده نیروهای خود در قفقاز دستور داده بودند که به هیچ مصالحه با ایران، حتی با شفاعت گاردان تن در ندهد و جداً خواستار باشد که کار را یک طرفه بکند.»^۱

ناپلئون نیز علی‌رغم بازی متظاهرانه‌اش از پیشروی روس‌ها به سوی هندوستان خشنود بود. او به هجوم مشترک ارتش‌های روس و فرانسه به هند افسانه‌ای دل‌خوش می‌داشت و چندان مطمئن نبود که در لحظه‌های حساس کار، ایران به دامن انگلیس نغلتد و با این تغییر جهت رشته‌های او را پنبه نکند. در چنین زمینه‌ای کوشش‌های ژنرال گاردان محکوم به شکست بود و این شکست ایران را بیش از پیش از فرانسه دور کرد و دورنمای نوید بخشی برای نزدیکی مجدد با ایران در برابر بریتانیا گشود.

جلب دوستی ایران در هنگامه‌ای که روسیه متحد دیروز انگلیس به خصم آشتی‌ناپذیر او ناپلئون پیوسته بود و این دو جهان‌خوار به قصد حمله به هندوستان دندان‌های خود را تیز می‌کردند، برای انگلیس

۱. همان، ص ۴۹۷.



ارزش فراوان داشت. دیپلماسی انگلیس با حساسیت فوق‌العاده خود فراهم آمدن شرایط مساعد را دریافت و بلافاصله دست به کار شد. تضعیف موقعیت روانی و سیاسی فرانسه در دربار ایران، شرایط را به دلخواه انگلستان نزدیک‌تر کرد، نقش ژنرال گاردان به عنوان میانجی صلح بین روسیه و ایران به تنگنا افتاد و با شکست این تلاش‌ها دامنه جنگ وسیع‌تر شد. ادامه حضور و فعالیت صاحب منصبان فرانسوی در ارتش ایران، در حالی که تزار به صورت متحد بزرگ ناپلئون در آمده بود دیگر مقدور نبود. سرانجام در زیر فشار روسیه، فرانسویان در بحبوحه جنگ اردوی ایران را ترک کردند. این اقدام آخرین رشته مودت را پاره کرد. نومیادی از فرانسه امید مُردّد رهبری ایران را متوجه بریتانیا کرد و در این فضای مساعد، فرستادگان لندن و کمپانی هند شرقی با شتاب راهی تهران شدند.

«هیات نظامی انگلیسی که با هدایای شایان به ایران آمده بود چنین وانمود کرد که آنچه را فرانسویان نتوانسته‌اند عهده‌دار شوند، درباره ایران انجام خواهد داد، اما منظور اصلی انگلیسی‌ها راندن فرانسویان از ایران و دامن زدن به آتش جنگ با روسیه بود.»^۱

با ورود انگلیسی‌ها، فرانسویان ایران را ترک کردند. دفتر مناسبات ایران و فرانسه بدین سان بسته شد، در حالی که این دفتر نوگشوده تنها چند ورق خورد، و به نوبه خود ورطه‌ای در زیر پای سیاستمداران قاجار گشود و ورشکستگی سیاسی و نظامی آنها را نزدیک‌تر کرد. نمایندگان انگلستان موفق شدند که یک عهدنامه مهم سیاسی و نظامی با دولت ایران امضا کنند.^۲

براساس این عهدنامه تمامی معاهدات سیاسی و اقتصادی و پیمان‌های نظامی ایران با دول اروپایی ملغی اعلام شد. ایران تعهد کرد

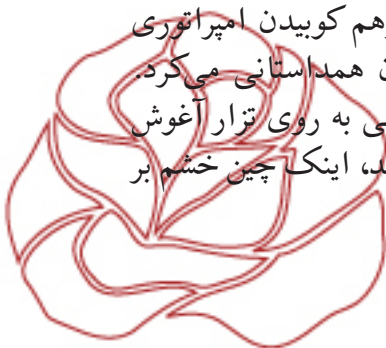
۱. از صبا تا نیما، یحیی آریز پور، جلد اول، ص ۳.

۲. عهدنامه «مجمل» در مارس ۱۸۰۹ (محرم ۱۲۲۴ هجری) و معاهده «مفصل» در مارس ۱۸۱۲ (صفر ۱۲۲۷ هجری) بین دولت‌های ایران و انگلیس امضاء شد.



راه هر ارتش اروپایی را که قصد هندوستان کند ببندد و روابط خارجی خود را بر شالوده تفاهم و اتحاد با بریتانیا تنظیم کند. عهدنامه ایران را موظف می‌داشت که تجاوزات احتمالی افغانه را به هندوستان سرکوب کند، ولی این وظیفه یک‌جانبه بود و شامل انگلستان نمی‌شد، چرا که مقرر شده بود هرگاه بین دولتین ایران و افغانستان جنگی درگیرد، انگلستان در این محاصمه رویه بی‌طرفی پیش گیرد و تنها در صورتی که طرفین اظهار تمایل کنند واسطه صلح شود. در مقابل بریتانیا به عهده گرفت در صورت حمله یکی از ممالک اروپایی به ایران، اسلحه و مهمات لازم را در اختیار ارتش قاجار بگذارد و تا هنگامی که جنگ ایران و روسیه ادامه دارد، همه ساله به ایران کمک مالی بدهد.

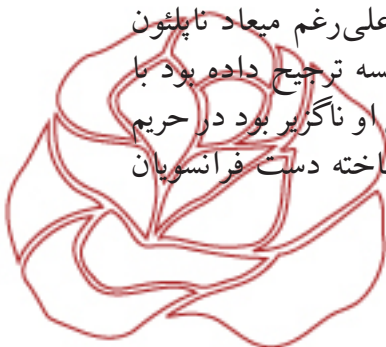
نبض تاریخ تند می‌زد. در دوره سلطنت ۳۷ ساله فتحعلی‌شاه، جهان به یکی از نقطه‌های غلیان و دگردیدی رسیده بود. هم‌چنانکه در پاره‌ای نقاط فتودالیسم از نفس می‌افتاد، در بعضی از کشورها، نطفه‌های امپریالیسم در شرف تکوین بود. حوادث به سرعت برق و باد از پی هم می‌آمدند و شرایط و موقعیت‌ها به همین سرعت دگرگون می‌شدند. سیلی که از غرب به سوی شرق سرازیر شده بود، هر دم مهیب‌تر و خروشان‌تر می‌شد و ایران در غرقاب این سیل، چونان خسی سرگردان، به اراده امواج به این سو و آن سو رانده می‌شد. ۵ سال پس از دوستی و اتحاد ناپلئون با تزار الکساندر، آنها به دو دشمن خونی تبدیل شده بودند. ناپلئون در تدارک بزرگ‌ترین لشگرکشی دوران حیات خود برای هجوم به روسیه بود و تزار برای درهم کوبیدن امپراتوری بزرگ ناپلئون و رهائی از یوغ او، با انگلستان همداستانی می‌کرد. همان انگیزه‌ای که ناپلئون را واداشت تا به گرمی به روی تزار آغوش بگشاید و با لبخند و تهنیت و دوستی او را بخواهد، اینک چین خشم بر



پیشانی او می‌انداخت و در برابر دوست دیروز و دشمن امروز شمشیر در کف‌اش می‌نهاد. ناپلئون اتحاد با روسیه را برای تکمیل محاصره بریتانیا و فلج‌کردن بازرگانی و صناعت این کشور می‌خواست. ناپلئون به این یقین رسیده بود که پیروزی بر انگلستان عامل اساسی استحکام امپراتوری او در داخل و خارج از فرانسه است.

وقتی این پیروزی به خاطر فاصله‌ای که دریا میان انگلستان و فرانسه انداخته بود و سلطه بی‌رقیب ناوگان انگلیس بر دریاها، در میدان‌های جنگ میسر نبود، باید راه دیگری می‌یافت. ناپلئون به زودی مصمم شد تا بازارهای انگلستان را در سراسر قاره اروپا از او برباید. «البته این کار را به یاری فراوانی کالاهای فرانسوی و مرغوبیت آنها انجام نداد. چنین کاری ناممکن بود. او به سرنیزه و تفنگ و سربازان و گمرک چیان متوسل شد. برای از پا درآوردن انگلستان، انهدام صنایعش کافی نبود. بایستی بازرگانی و ناوگان تجاری‌اش را نیز دچار آسیب می‌ساخت و واردات مستعمراتیش را به هیچ می‌رساند. ناپلئون با جلوگیری از ورود شکر، پنبه، نیل و چای هندوستان و نیز قهوه و ادویه و محصولات نظیر آن، به این اقدام دست زد. اجرای کامل محاصره بری، منطقی‌اً ایجاب می‌کرد که سراسر اروپا و روسیه از اراده مطلق او فرمانبرداری کند.»^۱ اتحاد ناپلئون با تزار در تیلسیت، روسیه را در کنار اروپا به تبعیت از نقشه محاصره بریتانیا وا داشت، اما این اتحاد دیری نپائید و تزار رفته رفته از زیر بار آن شانه خالی کرد. «تزار الکساندر از اتحاد با فرانسه نارضائی می‌نمود، چرا که از آن بهره‌ای به او نرسید. در جنگ با عثمانی هیچ‌گونه کمکی از فرانسه به او نشد. علی‌رغم میعاد ناپلئون برای وصلت با دربار «پترزبورگ» امپراتور فرانسه ترجیح داده بود با دودمان سلطنتی اتریش وصلت کند. علاوه بر این او ناگزیر بود در حریم قلمرو خویش وجود لهستانی را تحمل کند که ساخته دست فرانسویان

۱. تاریخ ایران، سرپرسی سایکس، جلد دوم، ص ۴۸۴.



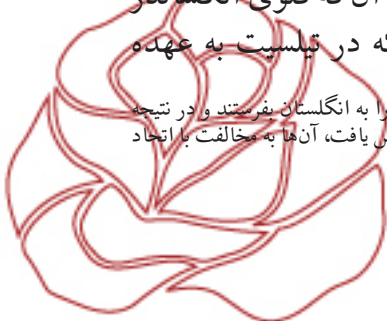
بود. طبقات شاخص روسیه یعنی مالکان و صاحبان سرف به صدای بلند اتحاد با فرانسه را (که برای آنها نفع چندانی نداشت) تخطئه می‌کردند و تقاضای افتتاح مجدد باب روابط بازرگانی با انگلستان را داشتند. و همچنین جمعی از مهاجران اروپایی که از خصومت ناپلئون گریخته و در پترزبورگ گرد آمده بودند، مرتباً در گوش تزار این پیام خوشایند را تکرار می‌کردند که مردم به ستوه آمده اروپا چشم امید به وی دوخته و او را منجی خود می‌شمارند.^۲

در دسامبر ۱۸۱۰ روسیه رسماً از سیستم قاره‌ای بیرون رفت و با شکستن محاصره دریایی انگلیس، بنادر خود را بر روی کالاهای این کشور گشود. به این ترتیب انگلستان موفق شد شکاف عظیمی در دیوار محاصره اقتصادی به وجود آورد و کالاهای خود را از مرزهای غرب روسیه و از راه پروس و لهستان و اتریش و از میان هزاران فواصل بزرگ و کوچک دیگر، وارد اروپا کند.

«ناپلئون دریافت که نتیجه محاصره دریایی - تنها امید به زانو در آوردن انگلستان - تبدیل به پوچ شده است. چشمان ناپلئون که در دوران حیاتش گاهی به سوی آلپ، گاهی به سوی وین یا برلن بود و زمانی مادرید را می‌نگریست و در هر فرصتی و در فواصل جنگ‌های اروپا با سماجت به لندن خیره می‌شد، این بار به تدریج از لندن منحرف می‌گشت و به سوی دوردست‌ترین پایتخت‌های اروپا دوخته می‌شد... او می‌اندیشید: سواحل شمالی در ید قدرت تزار خائن روسیه است... آیا از مبارزه علیه انگلستان، از پیروزی نزدیک و از محو قدرت اقتصادی انگلستان صرف‌نظر کند و یا آن‌که گلوی الکساندر را بگیرد و او را وادار سازد تا پیمان‌هایی را که در تیلسیت به عهده

۱. از وقتی زمین داران بزرگ روسی نتوانستند مواد اولیه کشاورزی خود را به انگلستان بفرستند و در نتیجه طلای انگلستان از دسترس آن‌ها گریخت و قیمت روبل روسی بشدت کاهش یافت، آن‌ها به مخالفت با اتحاد فرانسه و روسیه که مستلزم خصومت با بریتانیا بود برخاستند.

۲. تاریخ جهان نو، رابرت روزول پالمز، جلد اول، ص ۵۲۸.

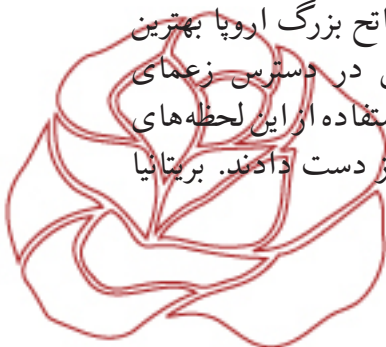


گرفته است به یاد آورد؟.... ناپلئون از پائیز سال ۱۷۱۰ به این مسأله معتقد شده بود که ضربه برق آسا را بایستی در مسکو به انگلستان، به دشمن سرسخت، رام‌نشدنی و سمجی که نتوانسته بود در قاهره، میلان، وین، برلن و مادرید شکستش دهد فرود آورد. این فکر کم‌کم در ذهن ناپلئون تقویت می‌شد. ورود ارتش بزرگ به مسکو، به مثابه تسلیم الکساندر، اجرای کامل و در بست محاصره اقتصادی و در نتیجه پیروزی بر انگلستان، پایان جنگ‌ها، پایان بحران‌ها، پایان بیکاری و بالاخره استحکام امپراتوری جهانی در داخل و خارج کشور بود.^۱

هجوم ارتش بزرگ ناپلئون به روسیه، یک‌بار دیگر معیارهای سیاسی و شرایط نظامی را در اروپا و مشرق زمین در هم ریخت. روسیه دوباره در کنار بریتانیا، خونی‌ترین دشمن فرانسه قرار گرفت. این اتحاد، مواضع انگلستان را در ایران به کلی تغییر داد. دیپلماسی انگلیس که تا این دم از یک سوآب در آسیاب نبردهای ایران و روسیه می‌ریخت و از سوی دیگر آتش جنگ بین روس و عثمانی را دامن می‌زد، ناگهان به حمایت از تزار برخاست. تضاد با فرانسه ناپلئون که رهنمود اقتصادی، سیاسی و نظامی بریتانیا بود، بر رقابت‌ها و خصومت‌های اجتناب‌ناپذیر انگلیس و روسیه پرتوانداخت و از شدت و فوریت آن کاست. بدین گونه پیمان سیاسی و نظامی ایران و انگلیس عملاً از اعتبار افتاد و ساقط شد و یک بار دیگر رهبری قاجار در فرود و فرازهای سیاست جهانی از پای در آمد و عاجز و مبهوت و گیج، ضربه و خدعه تازه‌ای دریافت کرد.

شکست‌های پی‌در پی ارتش تزار در برابر فاتح بزرگ اروپا بهترین فرصت را برای بهره‌برداری سیاسی و نظامی در دسترس زعمای کوتاه‌اندیش ایران قرار داد، اما آنها توان و درک استفاده از این لحظه‌های مغتنم و بی‌تکرار را نداشتند و به آسانی آن را از دست دادند. بریتانیا

۱. ناپلئون، آکادمیسین تارله، ص ۲۲۴.



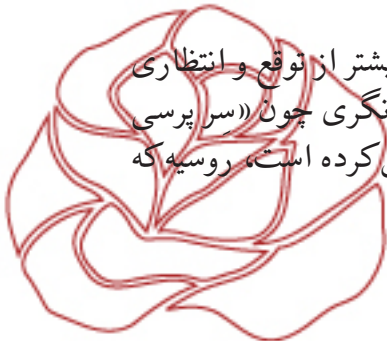
که می‌خواست ناپلئون را در دشت‌های پُر برف روسیه مدفون سازد، می‌کوشید تا از هدر رفتن قسمتی از نیروی تزار در جبهه‌های شرقی پیشگیری کند و به همین منظور نخست موفق شد بین روس و عثمانی صلح برقرار کند و آن‌گاه پچ‌پچه آشتی را در دربار قاجار پراکند.

انگلیس برای این که ایران را در فشار بگذارد و به پذیرش صلح با روسیه وا دارد، در حساس‌ترین موقعیت‌ها و در گرماگرم توفانی‌ترین نبردها، افسران و کارشناسان نظامی خود را از اردوی ایران فراخواند و تهدید کرد که اگر فتحعلی‌شاه به صلح با روسیه تن در ندهد، کمک مالی بریتانیا به ایران را قطع خواهد شد.

این ضربه با یک غافلگیری نظامی که شیرازه ارتش ایران را از هم گسیخت تکمیل شد. روس‌ها با یک شبیخون نامنتظره عمده قوای ایران را در هم شکستند و آذر بایجان را از دو سو مورد تهدید قرار دادند.

پیروزی شکننده و پیشروی برق‌آسای روس‌ها همزمان با طغیان ترکمانان در خراسان بود. فتحعلی‌شاه که تدارک نبرد تازه‌ای را با روس‌ها می‌دید، با تشویش به خراسان چشم دوخت و وزیر مختار انگلیس - سرگوراولی - که موقعیت مناسبی یافته بود بر تلاش و اصرار خود افزود و سرانجام رضایت شاه را برای صلح جلب کرد. ایران در پرتگاه صلح تحقیرآمیزی افتاد که ترمز نیرومندی برای رشد طبیعی کشور شد و عصر بردگی اقتصادی و سیاسی و قراردادهای یک‌طرفه و جنون‌آمیز و ویرانگر را گشود. وزیر مختار انگلیس واسطه این صلح خفت آور شد.

آنچه ایران در این صلح از دست داد، بسی بیشتر از توقع و انتظاری بود که روس‌ها داشتند. حتی به گواهی مورخ کج‌نگری چون «سرپرسی سایکس» که حقایق تاریخ ایران را فدای اغراض کرده است، روسیه که



درگیر پیکار مرگ و زندگی با فرانسه بود به کمتر از آن چه صلح‌نامه انگلستان در اختیارش گذاشت رضایت داشت.^۱

اما وزیر مختار انگلیس همه مساعی خود را به کارگرفت تا هرچه بیشتر از بدن ایران جدا کند و به جثه فربه روسیه بیفزاید. و در این خوش خدمتی تا آن جا پیش رفت که چندی بعد وقتی در خاک روسیه بدیدار تزار نایل شد، امپراتور روسیه با قدرشناسی و هیجان از او تجلیل و تحسین کرد. «امپراتور به گرمی با من دست داد و گفت: بی‌نهایت خوشحالم که با کسی آشنا می‌شوم که در مذاکرات صلح با ایران خدماتی چنان ارزنده به من کرده است. برای من مشکل است که بتوانم احساسان باطنی خود را به شما اظهار دارم. من در جواب گفتم: این خدمات ناچیز فقط قسمتی از وظایفی است که در پیروی از اوامر دولت پادشاهی انگلیس انجام داده‌ام.»^۲

عهدنامه گلستان که در شوال سال ۱۲۲۸ هجری (۱۸۱۳ میلادی) درقریه گلستان از محال قراباغ به امضا رسید، سرزمین‌هایی را که روسیه در طی نبردهای نه ساله تصرف کرده بود به آن دولت واگذاشت. به موجب این عهدنامه گرجستان و ولایات ساحلی دریای سیاه، باکو، دربند، شروان، قراباغ، شکی، گنجه، موقان و بخش علیای طالش ضمیمه روسیه شد و ایران تلویحاً پذیرفت که از حق کشتیرانی در دریای خزر چشم‌پوشد.^۳

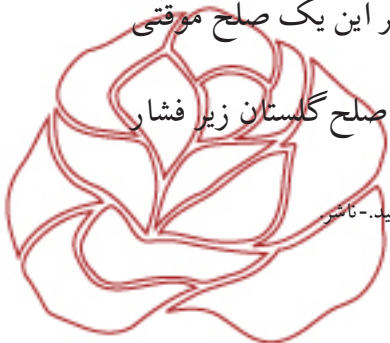
سرپرسی سایکس می‌نویسد: «دولت ایران امیدوار بود که به وسیله افسران انگلیسی موقعیت خود را مستحکم کند و دوباره جنگ را از سرگیرد و بخت خود را بیازماید. به عبارت دیگر این یک صلح موقتی بود و نه آخرین تسویه حساب».

این نظر تنها جزیی از حقیقت را در بردارد. صلح گلستان زیر فشار

۱. تاریخ ایران، سرپرسی سایکس، جلد دوم، ص ۵۹۳.

۲. یادداشت‌های سرگوراولی وزیرمختار انگلیس در دربار فتحعلی‌شاه.

۳. متن یانوس با علامت یک ستاره در را انتهای همین فصل مطالعه کنید. -ناشر.



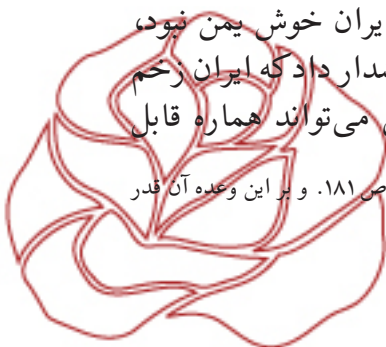
انگلیس و با خدعه و وسوسه وزیر مختار این کشور به ایران تحمیل شد. انگلیس برای فریفتن ایران تأکید کرده بود که به زودی واسطه خواهد شد تا اراضی و شهرهای از دست رفته به ایران مسترد شود.^۱ انگلیس در همان حال که زیر پای ایران چاه می‌کند، احتمالات آینده را هم از نظر دور نمی‌داشت. او برای مصون ماندن مستعمرات هندی خود در این سودا بود که روسیه و ایران در آینده گرفتاری‌ها و کشمکش‌های تازه‌ای داشته باشند.

تحلیل ایران و گرفتار نگهداشتن روسیه که همواره با چشم‌های حریص به هندوستان می‌نگریست، یک قطب اصلی سیاست شرقی بریتانیا بود. بر این اساس، به تدبیر انگلیس در عهدنامه گلستان درباره مرزهای جدید دو کشور به عمد نکات ابهام‌آمیزی باقی ماند. همین ابهام ۱۳ سال بعد دستاویز دومین جنگ ایران و روسیه و وقوع فاجعه پردامنه و کم‌همتای جدیدی برای ایران شد.

صلح‌نامه گلستان آرامش و آسایشی به دنبال نداشت. پیش از آن که باروت و خون دوباره مرزهای ایران و روسیه را پریشان کند، شورش‌های فتودالی سیمای مملکت را مغشوش کرد. اگر چه این شورش‌ها به زودی فرو نشست، اما جنگ بزرگ دیگری در غرب کشور آتش افروخت. نبرد ایران و عثمانی در هنگامی وقوع یافت که قوای ایران بر اثر جنگ طولانی با روسیه و آن‌گاه جدال با خان‌های گردنکش به تحلیل رفته بود. با این حال ارتش ایران به طور قاطع نیروهای عثمانی را در هم شکست و از موضع قدرت صلح عادلانه‌ای را به ترک‌ها قبولاند.

این پیروزی نظامی در صحنه سیاسی برای ایران خوش یمن نبود، چرا که انگلستان را مشوش کرد و به آن دولت هشدار داد که ایران زخم دیده هنوز از پا نیفتاده و در میدان‌های نظامی می‌تواند همواره قابل

۱. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، جلد اول، ص ۱۸۱. و بر این وعده آن قدر پای فشرده تا این خوش باوری را در ذهن فتحعلی‌شاه گنجانند.

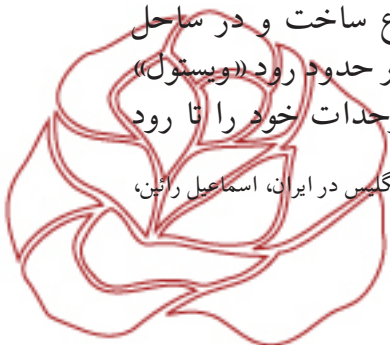


حساب و احیاناً خطرناک باشد.

حضور چنین قدرتی در جوار افغانستان که به سرعت به تیول انگلیسی‌ها تبدیل می‌شد و در همسایگی هند مستعمره، به مذاق بریتانیا خوش نمی‌آمد. علاوه بر این، توانائی ایران مانع عمده‌ای در راه سلطه تدریجی انگلیس بر این کشور و باروری مطامع استعماری آن بود. هنوز باید ضربه‌های تازه‌ای بر پیکر ایران فرود می‌آمد و خون بیشتری از بدن آن خارج می‌شد. تنها در این صورت بود که این شیر پیر آسیائی به شکار زبونی مبدل می‌شد، و بریتانیا می‌توانست آن را رام و دست آموز سازد. نظر باطنی و نهائی بریتانیا درباره ایران، در نامه‌ای که سرگوراولی وزیر مختار این کشور به وزارت خارجه انگلیس نوشته، با شفافیت و عریانی می‌درخشد: «عقیده صریح و صادقانه من این است. از آن جا که قصد غائی ما صیانت بر هندوستان است، بهترین تاکتیک این خواهد بود که ایران را در ضعف و توحش و بربریت بگذاریم و روبه‌ای مخالف این منطق تعقیب نکنیم...»^۱ بر بنیاد چنین نگرشی، استعمار بریتانیائی همواره مترصد بود تا سنگ کاری تازه‌ای از فلاخن سیاسی خود به سوی ایران پرتاب کند و زخم جدیدی بر او وارد آورد.

مسأله دیگری که در برابر بریتانیا قرار داشت، نفوذ رو به توسعه و نیروی رشدیابنده روسیه بود. ناپلئون اینک از صحنه بیرون رفته بود. سقوط ناپلئون قلمرو تزار را در اروپا وسعت داد و بر نیرو و نیت آزمندانه او افزود. «روسیه صاحب ۵ میلیون جمعیت تازه شد و در نواحی «بحر بالتیک» فنلاند را از سوئد منتزع ساخت و در ساحل دانوب ایالت «بیسارابی» را از عثمانی گرفت. در حدود رود «ویستول» دوک‌نشین بزرگ ورشو را به چنگ آورد و سرحدات خود را تا رود

۱. «مجله پادشاهی آسیائی» ژانویه ۱۹۴۴- به نقل از: حقوق‌بگیران انگلیس در ایران، اسماعیل رائین، ص ۹۸.



«اودر» گسترش داد.

در مشرق زمین هم نواحی وسیعی از خاک ایران و عثمانی ضمیمه روسیه شد، در حالیکه هنوز تزار ارضاء نشده بود و برای فتوحات تازه فرصت می‌جست و دندان تیز می‌کرد.

هر چه روسیه تنومندتر می‌شد، بر نگرانی انگلیس می‌افزود. توسعه نفوذ سیاسی روس با افول سیاسی بریتانیا مترادف بود و انگلیس تحت تأثیر این تضاد، نهانی برای تضعیف روسیه و سردرگم کردن این دولت در باطلاق گرفتاری‌ها و مسایل، زمینه‌چینی می‌کرد.

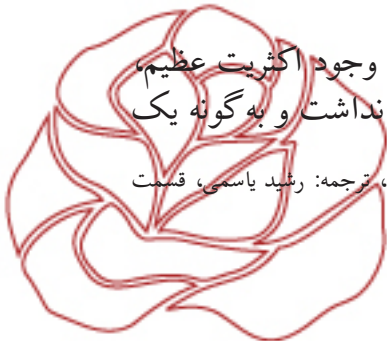
بروز جنگ تازه‌ای میان ایران و روسیه، با هر سرانجامی که این جنگ می‌گرفت، برای سیاست استعماری انگلیس یک بُرد بود، چرا که در مرحله نخست شکست نظامی هر یک از طرفین به تضعیف و تحلیل او منجر می‌شد که این خود نیمی از آرزوی انگلیس بود و در مرحله دوم دو قدرت شرقی که انگلیس از آنها در بیم بود، چنان سرگرم هم می‌شدند که مدت‌ها مستعمرات امپراتوری در هند، از هر آفت و تهدیدی مصون می‌ماند.

با چنین برداشتی انگلیس به تکاپو افتاد تا ایران را به جنگ بزرگ تازه‌ای با همسایه شمالی‌اش بکشانند. این تلاش در زمینه و فضای مهیائی آغاز شد و به همین دلیل به زودی به ثمر رسید.

جنگ نخستین با روسیه که به عهدنامه حقارت‌آمیز گلستان منجر شد، غرور و عاطفه مردم را جریحه‌دار کرد، اگر چه این شکست به مردم ربطی نداشت و در واقع شکست سیستم فاسد و رهبری نالایق و بی‌مبالات قاجار بود.

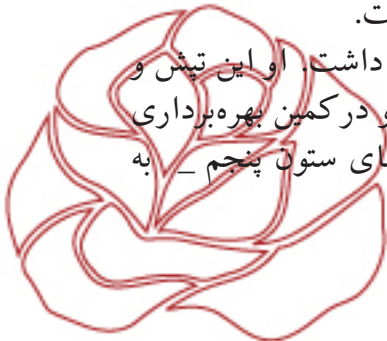
روستائی و شهروند غارت شده ایرانی که با وجود اکثریت عظیم، در اداره روستا و شهر و کشورش کم‌ترین نقشی نداشت و به گونه یک

۱. تاریخ قرن هجدهم و انقلاب کبیر فرانسه، آلب مالو و ژول ایزاک، ترجمه: رشید یاسمی، قسمت سوم، ص ۷۰۴.



طعمه در معرض شدیدترین ستم مالیاتی و تحقیر و اهانت اخلاقی و تعدی و تجاوز حقوقی و انسانی بود، برای چه باید در برابر مهاجمانی که هرگز نمی‌توانستند بی‌مهترتر و یغماگرتر از زمامداران و حکام خودی و فئودال‌های استعمارگر باشند، بجنگد و جایی برای این موجود بی‌ریشه، وطنی وجود نداشت تا برای دفاع از آن سر و جان بیازد و خانه و خانواده و علایق خود را فدا کند. چنین موجود تاراج شده‌ای علی‌رغم دوری و بیگانگی خود از زعما و رهبران، برای وطن‌خاها جانبازی کرد و خون و جان داد و باز هم آماده بود تا زندگیش را بدهد. تنها دلیل این که این جانبازی‌ها و سلحشوری‌ها به ثمر نرسید، صرفنظر از شیوه‌های نامعاصر و منسوخ نظامی و ضعف فرماندهی و فقدان حس وفاداری و از خودگذشتگی در فرماندهان، فرسودگی سازمان و نظامی بود که به قشون ایران ماهیت یک ارتش نامتجانس، ناآزموده و بی‌نظم فئودالی را می‌داد که بیشتر بر شخصیت فرماندهان خود متکی بود و به جسارت و پهلوانی‌های فردی چشم می‌دوخت، در حالیکه ارتش دشمن به آخرین روش‌ها و فنون نبردهای اروپائی مجهز بود و از مدرن‌ترین سلاح‌های معاصر خویش بهره می‌جست. در چنین وضعی، شکست ایران در برابر نیروهای تزاری یک تصادف نبود، بلکه یک تقدیر غیرقابل پیشگیری بود که حکومت قاجار باید غرامت و حساب آن را پس می‌داد. اما این حکومت ورشکسته می‌خواست ناکامی و بی‌کفایتی خود را به حساب شکست خلق و احیانا تصادف و شانس بگذارد و در پیشبرد این منظور بود که به عواطف مردم ملتجی شد و احساسات تند و پر شور مذهبی آنها را برانگیخت.

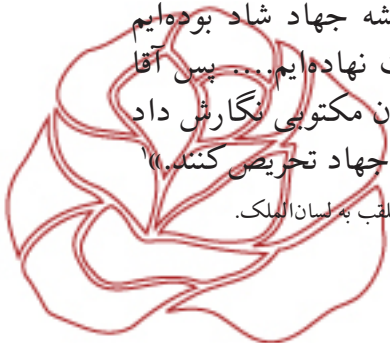
انگلیس نبض جریان‌های ایران را در دست داشت. او این تیش و خشم و نارضائی ملی را به خوبی در می‌یافت و در کمین بهره‌برداری از آن بود. مبلغان و عوامل انگلیسی _ در سیمای ستون پنجم _ به



خشم و خروش ملی و آتش نارضائی و اعتراض مردم نسبت به صلح خفت آور گلستان دامن زدند. قشرها و گروه‌های انبوهی از توده، به سهولت باور کردند که شکست جنگ شکست آنها بوده است و این باور آمیخته به ساده‌لوحی بر زخم آنها نمک پاشید و دیگ غیرت و تعصب و احساسات ناسیونالیستی و مذهبی آنها را به جوش آورد. قشرهای مرتجع و عوامل استعمار بالحنی غلوآمیز شروع به پراکندن اخبار و شایعات راست و دروغ کردند که: مسلمانان قفقاز زیر مهمیز فاتحان به ستوه آمده‌اند و کفار از هیچ جنایتی در حق آنها روی‌گردان نیستند. ضرب‌المثل یک کلاغ، چهل کلاغ و تبدیل کاه به کوه مصداق یافته بود. هر واقعه و خبر کوچکی درباره مردم سرزمین‌های از دست‌رفته، دهان به دهان بزرگ‌تر می‌شد و سرانجام قیافه کریه و رعشه‌انگیزی به خود می‌گرفت و مردم را علیه کفاری که بر جان و مال و ناموس مسلمین چیره شده بودند، تحریک می‌کرد.

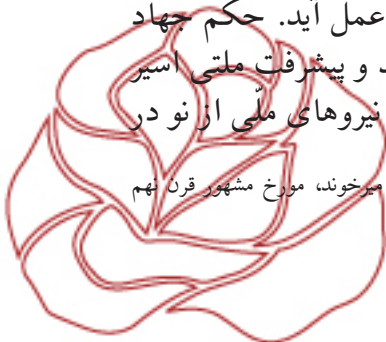
«سپهر» از این دوره تشنج و هیجان که حال و هوای کشور را منقلب کرده بود تصویر قابل تأملی به دست می‌دهد: «روسیان در این مدت که در اراضی مسلمانان مسلط بودند از درازدستی به زنان و اخذ اموال مردم خودداری نمی‌نمودند. این حدیث به دست بعضی از چاکران نایب‌السلطنه که از مصالحه با روسیان دل‌گران بودند، گوشزد آقا سیدمحمد اصفهانی که ساکن عتبات عالیات بود گشت و او به کار داران دربار شاهنشاهی ایران نگاشت که: این هنگام جهاد با جماعت روسیه فرض افتاده پادشاه اسلام را در این امر رای چگونه است؟ شهریار تاجدار فرمودند که: ما پیوسته به اندیشه جهاد شاد بوده‌ایم و خویشان را از بهر ترویج دین و روتق شریعت نهاده‌ایم... پس آقا سیدمحمد دلشاد شد و با هر یک از علمای ایران مکتوبی نگارش داد که به حضرت شهریار گرد آیند و مردم را از بهر جهاد تحریص کنند.»^۱

۱. تاریخ قاجاریه (از مجلدات ناسخ التواریخ)، میرزا محمدتقی سپهر، ملقب به لسان‌الملک.



با سطوری از روضه‌الصفای ناصری بیشتر به فضای روزهای پیش از جنگ دوم ایران و روسیه می‌رویم: «بعد از تسلط روسیه بر گنجه و شیروانات و قراباغ دست تعدی بر عرض و ناموس اهالی اسلام دراز کرده و بنیاد صبر و سکون علمای متعصب از جای کنده آمد. همانا کارگزاران دربار حضرت ولیعهد کامکار که بنا بر بعضی مصالح راضی به مصالحه نبودند نیز در این باب تقویتی نمودند. علمای ایران که بنا بر مذهب اثنا عشری خود را نایب امام و مجتهد انام می‌دانستند، از دیار عرب و عجم به هممه و دمدمه در آمدند که: اگر پادشاه ایران در این باب مسامحه و معاطله کند، تکلیف ما که مروجان دین مبین و حامیان شرع سید المرسلینیم، آن است که بالاتفاق به همه عوام و خواص اهل آفاق موافقت ورزیم و موافقت جوئیم و با سرداران دولت روسیه راه محاربت و مضاربت پوئیم. اگر مغلوب شویم و مقتول آئیم، عواقب ما به خیر و منزل و مرجع ما بهشت عنبر سرشت و اگر غلبه کنیم مال کار ما بر تحصیل ثوابات خواهد بود.»^۱ پیشوایان مذهبی به علت فقد سازمان‌های سیاسی موفق شدند که خود را در پیشاپیش خیل مردم بر آشفته قرار داده، مهار هیجانات را در اختیار بگیرند و این ضعیف‌ترین و بی‌اثرترین نوع تجلی خواست‌های ملی است که فقط در حکومت‌های استبدادی وارد میدان عمل می‌گردد. در این زمان نیز تنها نتیجه‌ای که از رهبری پیشوایان مذهبی حاصل آمد، صدور حکم جهاد علیه روس‌ها بود، بدون آن که به رژیم حکومتی که مسئول تمام ناتوانی‌ها بود توجهی شود و در ترکیب دستگاه دولتی که مانع بروز نیروهای نهفته مردم می‌شد، مداخله‌ای به عمل آید. حکم جهاد صادر شد، ولی آن زخم بزرگ درونی که از رشد و پیشرفت ملتی اسیر ممانعت می‌کرد، بر جای خود باقی ماند، نتیجتاً نیروهای ملی از نو در

۱. روضه‌الصفای ناصری، رضاقلی‌خان هدایت (تکمله روضه‌الصفای می‌خواند، مورخ مشهور قرن نهم هجری).

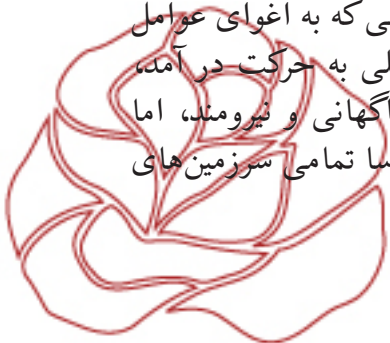


اختیار دستگاهی قرار گرفت که خود مانع تجلی نیروهای نهفته جامعه می‌گردید.

مردم با آن که از دستگاه حکومت و عمال جاهل و حریص آن نفرت و نارضائی داشتند، برای جنگ با روسیه به شاه قاجار فشار می‌آوردند. بدین طریق از نو قشونی فراهم آمد که از احساسات ملی و حمایت بی‌چون و چرای مردم برخوردار بود، ولی در تحت رهبری دستگاه فاسد و علیلی که محکوم به سقوط بود، ارزش نظامی خود را از دست می‌داد: شاه پول نمی‌رساند، آصف‌الدوله صدراعظم به نفع انگلیسی‌ها خیانت می‌کرد و عباس میرزای ولیعهد از صفاتی که برای یک فرمانده برجسته لازم است، برخوردار نبود.... مردم به تظاهرات و هیجانات ملی و مذهبی پُرشور و دامنه‌داری دست زدند که به قول واتسون از دوران نادرشاه به بعد نظیر نداشته است. واتسون می‌نویسد: «از جبال بختیاری و کوهستانات لرستان و شهرهای خراسان و جلگه‌های اراک، هزاران هزار نفر به زیر پرچم ولیعهد گرد آمدند.»^۱

برانگیختن احساسات توده‌های بی‌پیرایه که از دوز و کلک‌های سیاسی و چم و خم و نیرنگ بازی‌های زعمای خودی و بیگانه، مبری و دورند، کار شاقی نیست. آن چه صعب و خطیر است گرم نگهداشتن این احساسات و هیجانات قشری است که به همان سرعت و فوریت که شراره می‌کشد، به خاکستر می‌نشیند و سرد می‌شود. احساس و عاطفه آزرده و به غلیان آمده‌ای که زمینه عقلانی مستحکم و یا کانون پایداری نداشته باشد، با اولین هشدارها و ضربه‌های واقعیت، چون حبابی بر آب از هم می‌پاشد. موج خلقی عظیمی که به اغوای عوامل انگلیس و تحت تأثیر تبلیغات ارتجاعیون داخلی به حرکت در آمد، چنین سرشته‌ای داشت. چون جهش یک فنر، ناگهانی و نیرومند، اما بدون پشتوانه بود. این نیروی آزاد شده، توفان آسای تمامی سرزمین‌های

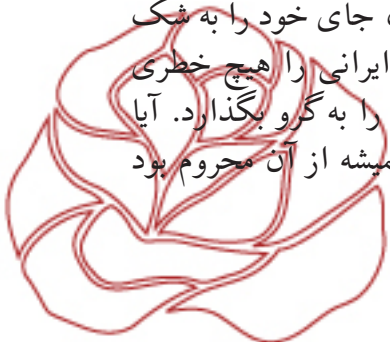
۱. میراث‌خوار استعمار، صص ۴۰۳ و ۴۰۴.



از دست‌رفته را در نوردید و در همه جبهه‌ها، اشغالگران را که غافلگیر هم شده بودند به سهولت در هم شکست. بیشتر مسلمان قفقاز با شور و شعف از سپاه اسلام استقبال کردند و علیه روس‌ها شوریدند. اما غافلگیری روس‌ها دیری نپائید. تعلل و عدم قاطعیت و کندی حرکات نظامی ایرانیان به آن‌ها امکان داد تا به سرعت قوای خود را تجدید سازمان دهند و با دریافت واحدهای کمکی به حمله متقابل بپردازند. نخستین شکست‌ها، چون آب بر آتش احساسات برافروخته ایرانیان ریخت. بی‌لیاقتی فرماندهان نظامی، رقابت و کارشکنی و هم‌چشمی و فساد و رشوه‌خواری رایج در دستگاه رهبری کشور که انعکاس آن مستقیماً به ارتش می‌تافت، به اضافه خست و لثامت فتحعلی‌شاه در تأمین هزینه‌های گزاف جنگ و کوتاهی از رساندن ملزومات و وسایل نظامی به جبهه، جنگجویان ایران را دل‌سرد و نومید کرد. «فتحعلی‌شاه توده کردن زر و جواهر را بر صرف آن برای دفاع ملی ترجیح می‌داد. قورخانه تبریز در واقع خالی شده بود و بودجه‌ای که به آن اختصاص داشت، به اختلاس و دستبرد از بین می‌رفت. حتی گلوله‌های توپ آن جا، با کالیبر توپ‌های جبهه فرق داشت و قابل استفاده نبود. برای خرید سرب در محل کوشش‌ها به کار رفت، ولی فقط اندکی سرب به دست آمد. خودداری شاه از ارسال پول سبب شد که عباس‌میرزا از تجهیز قوا خودداری کند و نیروهای چریکی ارتش را که استخوان‌بندی قشون او را تشکیل می‌داد، برای مدت زمستان منحل کند.»^۱

آن التهاب مذهبی و هیجان عصبی ناسیونالیستی که در آغاز به صورت نیروی محرکه، خلق‌ها را به جهاد‌کشاند، جای خود را به شک و بدبینی سپرد. روستانشین و شهری تهیدست ایرانی را هیچ خطری تهدید نمی‌کرد تا برای دفع آن سر و جان خود را به گرو بگذارد. آیا اشغالگران آزادی و حقوق انسانی او را که همیشه از آن محروم بود

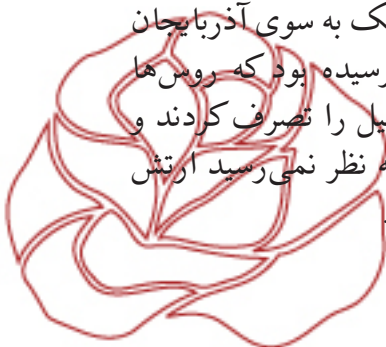
۱. تاریخ ایران، سرپرسی سایکس، جلد دوم، صص ۴۹۸ و ۴۹۹.



تهدید می‌کردند؟ زمینی را که او بر آن بدر می‌افشانند و درو می‌کرد و هیچ وقت خاک و محصولش به خودش تعلق نداشت می‌خواستند؟ اصلاً او آهی در بساط نداشت تا مورد چپاول قرار گیرد. جز زنجیری که بر دست و پایش سنگینی می‌کرد، هیچ از مال دنیا نداشت تا نگران از دست دادنش باشد. پس برای چه باید می‌جنگید؟ جان باختن، به استقبال خطر رفتن و با مرگ و دشمن درآویختن، انگیزه‌های توانا و بنیادی می‌خواهد و جنگجوی ارتش قاجار فاقد این انگیزه‌ها بود. حاکم و فرمانده و ارباب در چشم دهقان و پیشه‌ور ایرانی، دشمنی به مراتب چموش‌تر از مهاجمان بود، از این رو تصادفی نیست که به قول «عباس اقبال» مورخ ایرانی، پس از آن که روس‌ها از رود ارس گذشتند، جمعی از مردم تبریز فرمانده تزاری را با نیروهایش به شهر خود خواندند و روس‌ها بدون برخورد با مقاومتی تبریز را گشودند و قورخانه و انبار تسلیحات آن را تصرف کردند.

با فتح تبریز، ایران در آستانه سقوط قرار گرفت. جنگ دو ساله عملاً پایان یافته بود، در حالیکه روس‌ها پایتخت ایران را تهدید می‌کردند. عباس میرزا_ ولایت عهد و فرمانده کل قوای ایران_ که در بن بست نظامی گریزناپذیری قرار گرفته بود، محرمانه شرایط سنگین روس‌ها را برای متارکه جنگ پذیرفت. ژنرال پاسکیویچ که بر فتوحات شکننده خود تکیه داشت، پرداخت غرامت نبرد و الحاق کلیه ایالات ماورای رود ارس را به خاک روسیه، شرط شروع مذاکرات صلح قرار داد.

فتحعلی‌شاه وقتی از این شرایط محنت‌بار آگاهی یافت، با شتابی آمیخته به خشم و هراس، در رأس یک سپاه کوچک به سوی آذربایجان به حرکت درآمد، هنوز سپاه شاه به قزوین نرسیده بود که روس‌ها راهی تهران شدند و در مسیر خود طالش و اردبیل را تصرف کردند و پیشقراولان خود را تا قافلان‌کوه پیش راندند. به نظر نمی‌رسید ارتش



« فتودالی-عشیره‌ای» قاجار بتواند پیشروی ستون‌های رزمی روسیه را سد کند.

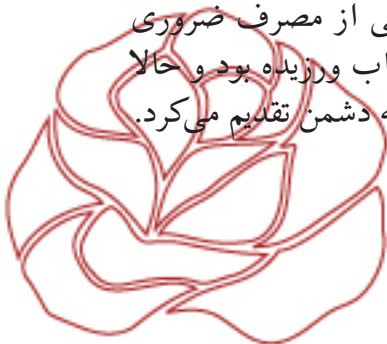
پاسکیویچ با نگاه شرربار به تهران می‌نگریست و برای فتوحات تازه خیز بر می‌داشت.

این خطر پیش از آن که پشت رجال ایران را بلرزاند، بریتانیا را دچار کابوس کرد. انگلیس که در آغاز به قول جان ویلیام کی «ایران را دست و پابسته به روس‌ها واگذاشته بود»^۱ و «به هیچ وجه حاضر نبود از تجاوزات ارتش روس به ایران جلوگیری کند»^۲ ناگهان دچار دغدغه شد. پیروزی‌های تزار در آسیا_ در جبهه ایران و عثمانی_ بیش از آن درخشان بود که انتظار می‌رفت. ادامه این فتوحات و جهش‌های نظامی نه تنها نفوذ سیاسی بریتانیا را در شرق متزلزل می‌کرد و به رقیب قدرتمند و سرسخت پروبال بیشتری می‌داد، بلکه تزار را به پشت دروازه‌های هندوستان می‌رساند. این مصیبت که تعادل نیروها را در مشرق به هم می‌ریخت، برای انگلستان تحمل‌ناپذیر بود.

آسیاب سیاست انگلیس دوباره در جهت بادهای جدید به حرکت در آمد. سر جان مکدونالد، وزیر مختار انگلیس در تهران، تمامی عوامل خود را به کار گرفت و فعالیت‌های فشرده‌ای را برای واداشتن دربار ایران به پذیرش صلح آغاز کرد. لرزش دست و دل فتحعلی‌شاه و رویگردانی او از صلح بیشتر از آن چه مربوط به از دست دادن سرزمین‌های جدیدی باشد به خاطر غرامت سنگین ۱۵ [کرور تومان] بود که پاسکیویچ مطالبه می‌کرد. عمری او با خست و تنگ‌نظری، از این سو و آن سو روی هم انباشته بود و حتی از مصرف ضروری سکه‌های خود برای اداره و پیشبرد جنگ اجتناب ورزیده بود و حالا باید با گشاده‌دستی چیزی بیشتر از گنجینه خود به دشمن تقدیم می‌کرد.

۱. تاریخ جنگ‌های افغانستان، جلد اول، ص ۱۵۱.

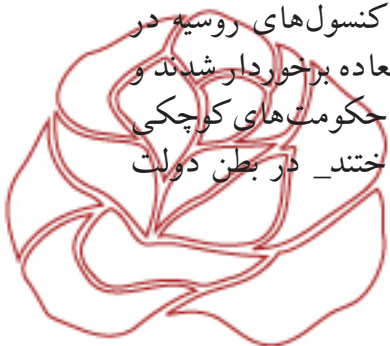
۲. تاریخ اروپای جدید، ریشارد لودج، ص ۶۵۶.



این شکنجه چون جهنم بر وارث خلف آقا محمدخان نازل می‌شد و او را داغدار و معذب می‌کرد. وزیر مختار انگلیس که رگ خواب شاه قاجار را می‌شناخت و به حساسیت‌ها و فراز و فرودهای طبع و روح او آشنا بود، این مساله را هم حل کرد و با سعی بلیغ میزان غرامت را تا ۱۰ کرور تومان کاهش داد.

عهدنامه صلح ایران و روسیه در شعبان سال ۱۲۴۳ هجری (فوریه ۱۸۲۸) در قریه ترکمان‌چای از محال تبریز به امضاء رسید. این عهدنامه یک زخم عمیق تاریخی بود که سالیان متمادی بهبود نیافت و در حدود ۹۰ سال خونین و دردناک بر پیشانی فرو افتاده ایران باقی ماند. آثار و عوارض این جراحت تنها با سرنگونی رژیم تزارها در روسیه از میان رفت، ولی تا آن هنگام با آهنگ اوج‌گیرنده‌ای ایران را به سوی بردگی سیاسی و اقتصادی سوق داد و اسکلت پوسیده‌ای را که از حشمت و اقتدار صوری گذشته باقی مانده بود، در هم شکست و خوار و خاک کرد.

عهدنامه ترکمان‌چای از دو سند سیاسی و اقتصادی تشکیل می‌شد. به موجب این اسناد علاوه بر سرزمین‌هائی که طبق پیمان صلح گلستان از ایران منتزع شده بود، ایالات نخجوان، ایروان، طالش، قراباغ و شوره‌گل به روسیه واگذار شد و رود ارس به عنوان مرز دو کشور تعیین گردید. دولت روسیه حق انحصاری عبور و مرور کشتی‌های جنگی را در بحر خزر به دست آورد و اجازه یافت به هر نقطه از پهنه ایران که صلاح بداند کنسول یا نماینده تجاری بفرستد. کنسول‌های روسیه در ایران با عهدنامه ترکمان‌چای از امتیازات فوق‌العاده برخوردار شدند و با تکیه بر این اقتدار سیاسی (حق کاپیتولاسیون) حکومت‌های کوچکی که خود را تابع هیچ قانون و مقامی نمی‌شناختند در بطن دولت



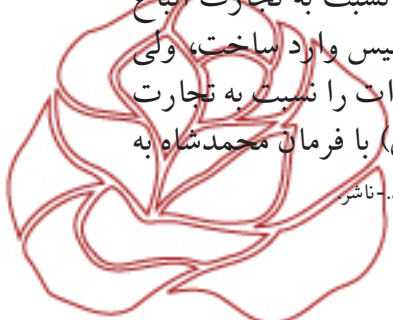
ایران تشکیل دادند**.

بدین سان نه تنها بخشی از حساس ترین و ثروتمندترین ایالات ایران از پیکر آن جدا شد، بلکه در ارکان استقلال مملکت و قدرت حاکمیت دولت نیز تزلزل افتاد و این اصول تحمیلی از آن پس سرمشق بسیاری از معاهدات ایران با دولت های غربی شد.

تجارت بی رmq ایران با معاهده ترکمان چای بی توش و توان تر شد و عواید گمرکی کشور به میزان فوق العاده ای کاهش یافت.

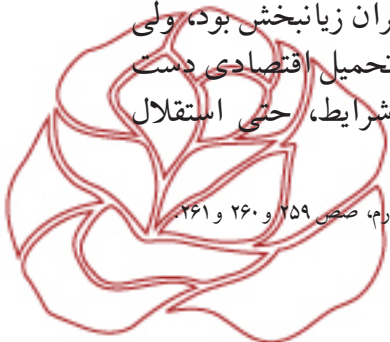
«پیش از جنگ با روسیه ایران از مال التجاره های وارده حقی دریافت نمی کرد و فقط دو نوع مالیات یکی به اسم دروازه بانی در موقع ورود اجناس به شهرها و دیگری به نام عوارض راه داری در سر راه و گذر پل ها از مال التجاره ها گرفته می شد. این عوارض بدون تشخیص مبداء و مقصد مال التجاره از اجناس وارداتی و ترانزیتی وصول می شد و منبع عایدی بزرگی را تشکیل می داد. مطابق این اصل عوارض سنگین فوق العاده از مال التجاره هائی که به نواحی دور دست ارسال می شد دریافت می گردید. وجود این عوارض داخلی و هزینه بسیار گران حمل و نقل از علل عمده ای بود که از رقابت مال التجاره های روس در شمال و اجناس انگلیسی در جنوب ایران جلوگیری می کرد. با امضای معاهده گلستان و ترکمان چای مقررات موجود از میان رفت و در سرحدات ایران و روس ۵ درصد قیمت اجناس به عنوان عوارض گمرکی وصول شد. این ترتیب جدید که اخذ هرگونه مالیاتی را از کالاهای روسی در داخل ایران منع کرد، موقعیت تجارت روسیه را در ایران ممتاز کرد و به آن رونق بسیار بخشید. امتیازی که دولت ایران نسبت به تجارت اتباع روس قائل شد لطمه زیادی به موقع تجاری انگلیس وارد ساخت، ولی طولی نکشید که دولت انگلستان نیز همان امتیازات را نسبت به تجارت اتباع خود (در سال ۱۲۵۲ هجری - ۱۸۲۶ میلادی) با فرمان محمدشاه به

۱. متن پانویس با علامت دو ستاره را در انتهای همین فصل مطالعه کنید. - ناشر.



دست آورد. پس از انگلستان سایر دولت‌های خارجی ذینفع در تجارت ایران نیز بتدریج امتیازاتی شبیه امتیازات تجاری روس و انگلستان در ایران تحصیل کردند. با برقراری رژیم گمرکی، عایداتی که دولت ایران بابت عوارض از مال‌التجاره‌های وارده و صادره دریافت می‌کرد از میان رفت. عواید دریافتی از واردات و صادرات به مرتب کمتر از عایدات عوارض داخلی بود که در سابق دریافت می‌شد. دولت روسیه از کالاهای ایرانی که به ماوراء بحرخرز، بخارا و ترکستان فرستاده می‌شد، ۵ درصد عوارض گمرکی می‌گرفت، ولی از مال‌التجاره‌هایی که به مقصد روسیه اروپا می‌رفت ۵۰ درصد بیشتر مطالبه می‌کرد. روسیه برای رقابت و ممانعت از دایر بودن راه ترانزیت طرابوزان به تمام وسایل متشبهت شد. به همین منظور امتیازات مخصوصی برای کالاهایی که به بنادر دریای سیاه می‌رسید قائل می‌شد و راه‌های شوسه به داخله کشور ایجاد می‌کرد. حتی بعدها مال‌التجاره‌های ایران را که از طریق عشق‌آباد یا سایر ایستگاه‌های ماوراء خزر به مقصد اروپا حمل می‌شد، بدون عوارض گمرکی به طور ترانزیت می‌پذیرفت. دولت روسیه با اتخاذ این تدابیر تمام تجارت ترانزیت را که سابقاً از طریق آسیای صغیر به عمل می‌آمد به طرف روسیه جلب کرد و در نتیجه تمام تجارت شمال ایران را از اواسط قرن نوزدهم در زیر سلطه کامل خود گرفت و مقدرات تجار ایرانی در تحت اراده و اختیار زمامداران روس درآمد، چنان که اولیای دولت روسیه بعدها اشکالات و اختلالات زیادی در تجارت ایران ایجاد کردند... گر چه شرایط تجاری و گمرکی معاهده ترکمان‌چای فوق‌العاده سنگین و برای اقتصاد ایران زیانبخش بود، ولی مضار امتیازات قضائی معاهده مزبور نیز از این تحمیل اقتصادی دست کمی نداشت، چرا که روسیه با قبولاندن این شرایط، حتی استقلال ایران را به خطر انداخت.»^۱

۱. تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، علی‌اکبر بی‌نا، جلد اول، چاپ چهارم، صص ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱.



* عهدنامه گلستان با وجود سیمای تاریک و تحقیرآمیز خود از اسناد مهم تاریخ ایران است. این پیمان تحمیلی نقطه آغاز عینی حرکتی است که به اسارت سیاسی و اقتصادی ایران و سقوط و تباهی کشور منتهی شد. از این رو آگاهی از رئوس اساسی آن در پویش و شناسائی بسیاری از مسایل تاریخ قرن نوزدهم ایران ضروری است:

- طرفین تعهد می‌کنند در هر موضع و جائی که تا عقد قرارداد مصالحه بوده‌اند، باقی بمانند. لهذا بین دولتین علیین روسیه و ایران به موجب خط مرقومه ذیل ثغور و سرحدات مستقر و تعیین گردیده است: از ابتدای اراضی آدینه بازار به خط مستقیم از راه صحرای مغان تا به معبر یدی بلوک رود ارس و از بالا کنار ارس تا اتصال و الحاق رودخانه کینک جای به پشت کوه مقری و از آن جا خط حدود سامان ولایات قراباغ و نخجوان و ایروان و نیز رسدی از ثغور گنجه جمع و متصل گردیده و بعد از آن حدود مزبور که به ولایات ایروان و گنجه و هم حدود قراق و شمس‌الدینلو را به مکان ایشک میدان مشخص و منفصل می‌سازد و از ایشک میدان نیز، از بالای سر کوه‌های طرف راست، طرق و رودخانه‌های حمزه‌جمن و از کوه‌های پنبک الی گوشه حدود و محال شوره‌کل و از گوشه محال شوره‌کل از بالای کوه برف‌دار آلدگر گذشته از سرحد از شوره‌کل و میانه حدود قریه سدره به رودخانه اریه‌چای ملحق و متصل شده، معلوم و مشخص می‌گردد و چون ولایات خوانین نشین طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست به دست افتاده، لهذا به جهت زیادت صدق و راستی حدود ولایات طالش مذبور را از جانب انزلی و اردبیل بعد از تصدیق صلح‌نامه از پادشاهان عظام معتمدان و مهندسان مأموره که به موجب قبول و وفاق یک‌دیگر و به معرفت سرداران جانبین جبال و رودخانه‌ها و دریاچه و امکته و مزارع طرفین تفصیلاً تحدید و تمیز و تشخیص می‌سازند، آن را نیز معلوم جانبین باشد معلوم نموده، آن وقت حدود ولایت طالش نیز در بنای «جایی که اکنون هست» مستقر و معین ساخته، هر یک از طرفین آن چه در تصرف دارد، بر سر آن باقی خواهد ماند و همچنین در سرحدات مزبوره فوق اگر چیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد، معتمدان و مهندسان مأموره طرفین هر طرف موافق «جائی که اکنون هست» رضا خواهند داد.

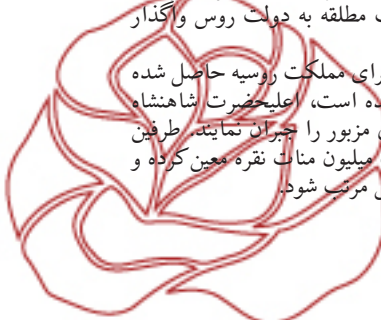
- ولایات قراباغ و گنجه که الان موسوم به یلزابتوپول است و اولگای خوانین نشین شکی و شیروان و قبه و دربند و بادکوبه و هر جا از ولایت طالش را با خاکی که در حال حاضر در تصرف دولت روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره‌کل و آچوق‌باش و کرورزیه و منگریل و انجاز و تمامی اولگا و اراضی که در میانه قفقازیه و سرحدات معینه الحالیه بود، و نیز آن چه از اراضی دریایی قفقاز الی کنار دریای خزر متصل است، مخصوص و متعلق به ممالک ایمپیری روسیه است.

- هریک از فرزندان عظام پادشاه که به ولیعهدی دولت ایران تعیین می‌گردد، هرگاه محتاج به اعانت یا امدادی از دولت علیّه روسیه باشند، مضایقت ننمایند.

- بعد از نقل اموال تجار به بنادر کنار دریا و یا آوردن از راه خشکی به بلاد سرحدات دولتین اذن و اجازه به تجار و ارباب معاملات داده شود که اموال خودشان را فروخته و اموال دیگر خریده و یا معاوضه کرده، دیگر از امنای گمرک و مستاجرین طرفین اذن و دستوری نخواسته باشند.

** در قرن نوزدهم هیچ سندی به اندازه عهدنامه ترکمان‌چای در حیات سیاسی و اقتصادی و تاریخ آینده اثر نگذاشت. به ملاحظه اهمیت فوق‌العاده این سند، رئوس اساسی آن را عیناً منعکس می‌کنیم:
فصل سوم: اعلیحضرت شاهنشاه ایران از طرف خود و اخلاف و وراث خود، خانان ایروان را که در دو طرف رود ارس واقع است و نیز خانان نخجوان را به ملکیت مطلقه به دولت روس واگذار می‌کند.

فصل ششم: محض تلافی مصارف کثیره که از این جنگ بین‌الدولتین برای مملکت روسیه حاصل شده و در عوض خسارات و ضررهائی که بدین جهت به اتباع روس رسیده است، اعلیحضرت شاهنشاه ایران متعهد می‌شوند که وجه خسارتی تأدیه کرده مصارف و ضررهای مزبور را جبران نمایند. طرفین معظمین معاهدین این وجه خسارات را به ده‌کرور تومان رایج یا بیست میلیون منات نقره معین کرده و مقرر می‌دارند که ترتیب اقساط و تضمین تأدیه آن در قرارداد مخصوص مرتب شود.



فصل هفتم: چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران چنین صلاح دیدند که حضرت اشرف عباس میرزا، همایون فرزند خود را وارث ولیعهد فرمایند، لهذا اعلیحضرت امپراتور کل روسیه محض این که نیت دوستانه خود را مکشوف و میلی را که در مساعدت به استحکام این نوع وراثت دارد مشهور خاطر اعلیحضرت شاهنشاه ایران نماید، متعهد می‌شوند که از امروز شخص عباس میرزا را وارث و ولیعهد دولت ایران شناخته و ایشان را از حین جلوس به تخت سلطنت سلطان حقه این مملکت بدانند.

فصل هشتم: سفاین تجاری روس مثل سابق حق خواهند داشت که به‌طور آزاد در دریای خزر و در امتداد سواحل آن سیر کرده و به کناره‌های آن فرود آیند. سفاین تجاری ایران هم حق خواهند داشت که به قرار سابق در بحر خزر سیر نموده و به سواحل روس بروند.

اما در باب کشتی‌های جنگی. چون آن‌ها که بیرق روس دارند از قدیم‌الایام بالانفراد حق سیر در بحر خزر را داشته‌اند، حال هم بدین سبب این امتیاز منحصر به همان کشتی‌ها خواهد بود، به طوری که به غیر از دولت روسیه دولت دیگری حق نخواهد داشت که سفاین جنگی در دریای خزر داشته باشد.

عهدنامه تجاری ترکمان‌چای

فصل سوم: محض این که تجارت اتباع مملکتین از منافی که موضوع مشروط سابق‌الذکر است به طور محکم بهره‌مند شوند، مقرر می‌شود که از مال‌التجاره‌ای که روس به ایران وارد یا از آن مملکت خارج می‌کنند و نیز از امته ایران که اتباع دولت علیه از راه بحر خزر یا از سرحد خشکی بین‌الدولتین به مملکت روسیه حمل می‌نمایند و هکذا از مملکت روسیه و از طریق فوق‌الذکر خارج می‌کنند، کمافی‌السابق حقوق صدی پنج، فقط یک دفعه در موقع ورود یا خروج دریافت شده و علاوه بر آن هیچ‌گونه حقوق گمرکی مطالبه نشود. دولت روسیه تعهد می‌نماید که در صورتی که لازم دانست دستورالعمل گمرکی و تعرفه جدیده برقرار نماید، معهداً بر حقوق صدی پنج فوق‌الذکر چیزی نیفزاید.

فصل ششم: اتباع ایران که جزء من تبع وزیرمختار و شارژ دافر یا کنسول روسیه بوده و به جهت خدمت مشارالیهم لازمند، مادام که نزد ایشان هستند، مانند اتباع روس و بالسویه از حمایت آن‌ها بهره‌مند خواهند بود، ولی اگر یکی از این اشخاص مرتکب جنحه و بدین سبب مورد سیاست قوانین جاریه واقع شود، وزیر ایران یا حاکم و در صورت فقدان او کارگزاران محلی که حق این اقدام را داشته باشند، فوراً از وزیرمختار و شارژ دافر یا کنسولی که شخص مظنون در خدمت اوست، تسلیم مومی‌الیه را خواهند خواست و اگر این عنوان مبنی بر دلایلی است که تقصیر شخص را ثابت می‌نماید، وزیرمختار یا شارژ دافر یا کنسول در قبول این خواهش نباید هیچ‌گونه اشکالی نماید.

فصل هفتم: تمام امور متنازعه فیها و مرافعاتی که مابین اتباع روس به وقوع می‌رسد موافق قوانین و رسوم دولت روسیه فقط به رسیدگی و حکم سفارت یا کنسول‌های اعلیحضرت امپراتور روس رجوع خواهد شد....

فصل هشتم: چون وزیرمختار و شارژ دافر و کنسول حق قضاوت در کار هموطنان خود دارند، لذا در صورتیکه مابین اتباع روس قتل و جنایتی به وقوع رسد، رسیدگی و محاکمه آن راجع به مشارالیهم خواهد بود. اگر شخصی از اتباع روس با اتباع مملکت دیگری متهم به جنایتی گردد، مورد هیچ‌گونه تعرض و مزاحمتی نخواهد بود، مگر در صورتی که شراکت او در جنایت مدلل و ثابت شود.... پس از آن که کماهو حقه تقصیر شخص مجرم به ثبوت رسیده و حکم صادر شد، مومی‌الیه به وزیرمختار یا شارژ دافر یا کنسول روس تسلیم خواهد شد که به روسیه فرستاده شده و در آن جا موافق قوانین سیاست شود.

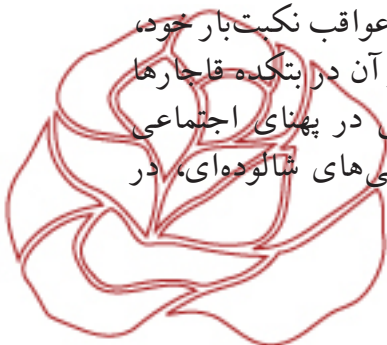


جنگ هرات

تبدیل ایران به یک کشور نیمه مستعمره با عهدنامه ترکمان‌چای و جوه قابل رویتی یافت. درخت کهن که به تدریج از درون پوک و پوسیده شده بود با این ضربه از بُن لرزید و سرگشته و تسلیم، خود را به تاراج سپرد.

در فاصله امضای پیمان ترکمان‌چای و نبرد هرات، حادثه‌ای که در روند تاریخ ایران حائز اهمیت و نقش تعیین‌کننده‌ای باشد، رخ نداد. از لشگرکشی پوچ و ناکامیاب ایران به هرات که منجر به اعلام جنگ انگلیس به ایران شد، به عنوان آخرین واقعه قرن نوزدهم که طی آن رهبری ایران علیه یکی از ممالک اروپائی علناً اقدام کرد یاد شده است: «پس از این واقعه جریان نفوذ به اصطلاح مسالمت‌آمیز سرمایه خارجی به ایران و تبدیل ایران به یک کشور نیمه مستعمره آغاز شد.»^۱ جنگ هرات یکی دیگر از شعبده‌بازی‌های استعمار بود. این جنگ به گونه ستیزهای ایران و روسیه و در جنب آثار و عواقب نکست بار خود، جنبه‌های افشاگرانه نیرومندی داشت که در پرتو آن در بتکده قاجارها لرزش افتاد و خواب مدهوشانه قرون وسطائی در پهنای اجتماعی ایران به سر رسید و شرایط عینی برای دگرگونی‌های شالوده‌ای، در

۱. انقلاب مشروطیت ایران، م.س. ایوانف، ص ۳.



کیفیتی پخته‌تر مهیاتر شد. این جنگ و جنگ‌های پیش از آن اثبات و افشای شکست رژیم بود که بختک‌وار روی نیروهای بالنده کشور افتاده بود و از رشد و باروری آن جلوگیری می‌کرد و با حفظ آئین و سلوک و ارزش‌ها و نهادهای کهنه و قدیمی هر پوشش و راه‌گشائی و تجدد و دگرگونی را در عرصه‌های مختلف اجتماعی مانع می‌شد.

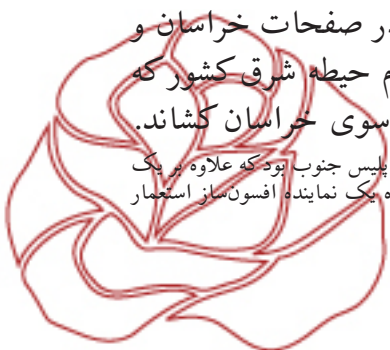
ریشه‌های جنگ هرات را در سیاست استعماری بریتانیا و تا حدی روسیه باید جست. این جنگ در آخرین سالیان سلطنت فتحعلی‌شاه پی‌ریزی و آغاز شد و پس از یک وقفه، در عهد جانشینان او محمدشاه و ناصرالدین‌شاه تعقیب گردید و میوه‌های تلخ آن به بار آمد. به پی‌کاوی جنگ هرات پردازیم:

سیاست استعماری انگلستان در شرق از دیرگاه فعالانه بر این محور می‌گشت که با جداکردن افغانستان و بلوچستان از ایران، یک حریم امنیت برای هندوستان به وجود آورد. این خواست استعماری بی‌هیچ پرده‌پوشی و پیرایه‌ای در سفرنامه ژنرال انگلیسی سرپرسی سایکس افشا شده است: «دولت انگلستان برای تسلط بر هندوستان و افغانستان و بلوچستان، بسط و توسعه نفوذ و سیطره خود را در ایران ضروری می‌داند.»^۱

جنگ‌های ایران و روسیه تزاری و جذب بیشترین نیرو و توجه دولت قاجار به میدان‌های پیکار شمال مناسب‌ترین فرصت را در دسترس بریتانیا قرار داد تا به تحریک و اغوای وسیع افغان‌ها علیه ایران پردازد.

طغیان افغان‌ها و هجوم و غارت ترکمن‌ها در صفحات خراسان و گردنکشی و شورش پاره‌ای از خوانین و حکام حیطه شرق کشور که از بریتانیا الهام می‌گرفتند، قشون ایران را به سوی خراسان کشاند.

۱. سرپرسی سایکس مأمور حکومت انگلیسی هند در ایران و فرمانده پلیس جنوب بود که علاوه بر یک سفرنامه مغرضانه به نام «ده‌هزار میل در ایران» تاریخ ایران را از دیدگاه یک نماینده افسون‌ساز استعمار نوشته و حقایق بسیاری را با زیرکی دلالان سیاسی تحریف کرده است.



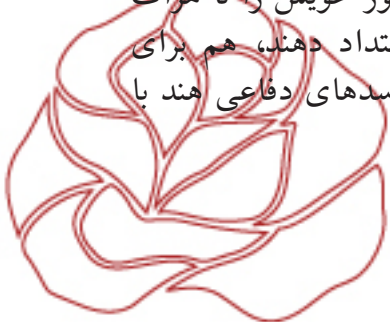
فتحعلی شاه پس از فراغت از نبردهای روسیه («عباس میرزا») را مأمور آرام سازی شرق کشور کرد و ولیعهد بعد از غلبه بر اغتشاشات خراسان، سپاهی به سرکردگی فرزندش «محمد میرزا» برای مطیع کردن شهر عصیان زده هرات فرستاد.

«شرحی که عباس میرزا نزدیک به ده ماه پیش از مرگش به «محمدخان زنگنه» امیرنظام آذربایجان نوشته، تصویری است از اوضاع عمومی خراسان و هرات و اقدامات او و نقشه اش در بهبود امور آنجا. این نامه ظاهراً نمونه انشای سردستی قائم مقام است. در آن می خوانیم: روستائیان بر اثر ظلم وزیر هرات و تاخت و تاز ترکمانان «یک من تخم به زمین نیفشانده اند» اما حالا که لشگر بر سرخس چیره گشت، ایلات به فرمانبرداری درآمدند. دیگر «کرد و ترک و عرب و قرایی لفظش موقوف شد» و «کلمه واحده» جای آنها را گرفت. امید به خدا که سال نو ولایتی آراسته گردد. هم چنین در نظر است که «مرو» را آباد کنیم. از این ها گذشته در کاریم که کار هرات را به طوری که مصلحت دولت قاهره باشد بگذرانیم. صریح به وزیر هرات فرمودیم: یا بگذران یا مستعد مواخذه باش. و انشالله می گذرد.»^۱

به همان اندازه که انگلستان از لشگرکشی ایران به افغانستان ناراضی و مشوش بود و در این راه کارشکنی و توطئه گری می کرد، روس ها شایق و خوشنود بودند. «روس ها از بسی پیش عباس میرزا را برای تصرف هرات، بخارا و خیوه تحریص می کردند.»^۲

آنها از این وسوسه پراکنی ها برداشت چند گانه ای داشتند. هم می خواستند در پرتو معاهده ترکمان چای، حضور خویش را تا هرات که چهار راه تقاطع طرق تجاری آسیا بود امتداد دهند، هم برای انگلیس تهدیدی بتراشند و او را در بالابردن سدهای دفاعی هند با

۱. مقالات تاریخی، فریدون آدمیت، ص ۳۰.
۲. تاریخ مقالات افغانستان، جلد اول، ص ۱۵۷.



مانع و محظور روبرو سازند و هم با توسعه قلمرو ایران در مشرق توجه این کشور را از آن چه در جنگ با روسیه باخته بود، بازدارند و غرور جریحه‌دار شده ایرانی را با فتوحات و موفقیت‌های تازه تا حدی التیام بخشند.

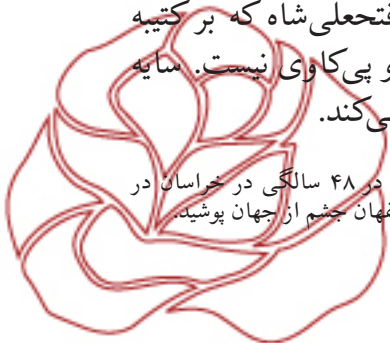
کار محاصره هرات تا آستانه پیروزی پیش رفت، اما مرگ ناگهانی عباس میرزا این اقبال را نقش بر آب کرد. «محمد میرزا» فرمانده سپاه اعزامی به هرات پس از آگاهی از مرگ پدر شتابزده راهی تهران شد و بدین سان همه خون‌هایی که در پای دیوارهای بلند هرات به خاک ریخت بی‌حاصل ماند و لبخند شوم رضایت بر لبان استعمار نقش بست.

فتحعلی شاه پس از عباس میرزا دیری نپائید. مرگ او مانند زندگیش برای ایران جز پریشانی حاصلی نداشت.

ناروایی و کذب و مجیزخوانی و تملق‌پرستی که در سراسر زندگی حجابی بر چشمان این سلطان نالایق کشیده بود، هنوز بر کتیبه‌ای بر دیوار مقبره‌اش نوعی تاریخ‌پردازی چاپلوسانه را رسوا می‌کند: «به عزم‌های جازم و عزم‌های حازم کشورها گشودیم و لشگرها شکستیم!» بر این کتیبه بی‌هیچ پروائی شکست‌های فاحش ایران از روسیه، پیروزی قلمداد شده و برای فریب تاریخ در شرح این فتوحات واهی با آب و تاب و شور و شیدایی سخن رفته است!

وقتی فتح‌ها چنین‌اند، حساب آن همه فریاد تحسین که درباره عدل و داد و آبادانی و شوکت و خرد و پارسائی فتحعلی‌شاه که بر کتیبه مقبره‌اش نوشته‌اند پاک است و نیازی به تفسیر و پی‌کاوی نیست. سایه پوزخند زمان بر این دغلکاری بی‌ثمر سنگینی می‌کند.

۱. عباس میرزا در دهم جمادی‌الآخر ۱۲۴۹ هجری (اکتبر ۱۸۳۳) در ۴۸ سالگی در خراسان در گذشت و فتحعلی شاه در ۱۰ جمادی‌الآخر ۱۲۵۰ در ۶۸ سالگی در اصفهان چشم از جهان پوشید.

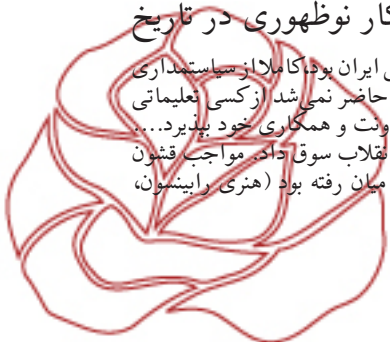


وقتی بت دروغین به دست مرگ سقوط کرد، از هر گوشه ایران بحران زده غبار شورش و بلوا برخاست. شاهزاده‌های قاجار هریک از قلمرو حکومتی خود دست به سوی تاج و تخت دراز کردند. ظل‌السلطان در تهران تاجگذاری کرد و فرمانفرما حکمران فارس به دعوی سلطنت برخاست، خراسان و لرستان و خوزستان نیز عرصه شورش خان‌ها و امیران و گاه قیام‌ها و طغیان‌های خلقی شد. «محمد میرزا» با حمایت روس و انگلیس بر مدعیان و طاغیان غالب شد و پس از آن که آرامش و امنیت لرزانی بر کشور پرتو افکند، نگاه خود را دگر باره به هرات دوخت. انگیزه‌های جنگ هرات با شدتی بیشتر از جنگ ناتمام گذشته بر جای بود. همان دلایل و شرایطی که لشگرکشی عباس میرزا را به خراسان و افغانستان سبب شد، سپاه محمدشاه را دوباره به سوی هرات کشاند.

انگلیس خشمناک و روسیه خرسند بود.

سپاه قاجار با پیروزی‌های مقدماتی، خود را به پشت دروازه‌های هرات رساند، اما در پای حصارهای بلند این شهر متوقف ماند. کار محاصره هرات یک سال به طول انجامید. علت اصلی این نامرادی اختلاف بین «حاج میرزا آقاسی»^۱ صدر اعظم و «میرزا آقاخان نوری» وزیر لشگر بر سر چگونگی جنگ و محاصره شهر بود. حاجی می‌گفت باید شهر را از سه طرف محاصره کرد تا اگر افرادی بخواهند به اردوی شاه بپیوندند، از سمتی که محصور نیست خارج شوند. در صورتی که از همان راه هم می‌شد به زیان سپاه ایران با مدافعان شهر ارتباط برقرار کرد، و حاجی با انکار يك امر بدیهی، کار نوظهوری در تاریخ

۱. حاج میرزا آقاسی که مدت سیزده سال حکمران و فرمانفرمای حقیقی ایران بود، کاملاً از سیاستمداری و فنون نظامی بی‌خبر و در عین حال به قدری خودبین و مغرور بود که حاضر نمی‌شد از کسی تعلیماتی قبول کند. او چنان حسود بود که امکان نداشت شخصی را برای معاونت و همکاری خود بپذیرد... وی خزانه کشور را به حد افلاس و ورشکستگی و کشور را به مرحله انقلاب سوق داد. مواجب قشون معمولاً سه تا پنج سال عقب افتاده و سواره نظام عشایری تقریباً از میان رفته بود (هنری رابینسون، وزیرمختار انگلیس در ایران).



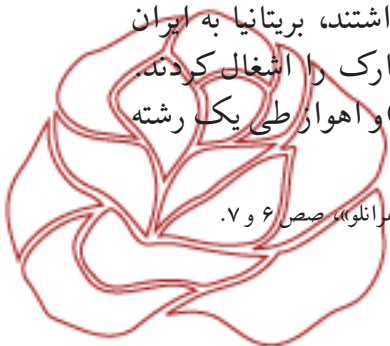
نیروهای جهان کرد و آن محاصره از سه سمت است، نه محاصره کامل که عقل سلیم آن را می‌پذیرد. وانگهی خود حاجی در حین جنگ با مأموران انگلیسی در ارتباط بود.

علاوه بر این مداخلات «سر جان مکنیل سفیر انگلیس نیز که در موقع محاصره هرات به اردوی محمدشاه آمده بود، علتی برای ناکامی سپاه ایران شد، چه او وقتی سقوط شهر را نزدیک دید، اردوی شاه را ترک گفت و با فرستادن اتمام حجتی ایران را به اعزام کشتی جنگی به خلیج فارس و اشغال جزیره خارک تهدید کرد و محمدشاه ناچار هرات را رها کرد و به مشهد بازگشت.»^۱

دولت انگلیس که با ایران پیمان بسته بود هرگز در امور افغانستان مداخله نکند و هنگام جنگ میان ایران و افغانستان رویه بیطرفی پیش گیرد، چون تلاش و مساعی اش در ممانعت از حمله ایران به هرات مفید نیفتاد، امرای افغانی را علیه ایران تحریک کرد و افسران انگلیسی را همراه با اسلحه و مهمات بسیار برای مقابله با ایران به یاری افغانه فرستاد و سرانجام نیز با تهدید نظامی سپاه ایران را از پشت حصارهای هرات وادار به عقب‌نشینی کرد.

ارتش قاجار از دومین حمله خود به هرات نصیبی نبرد، اما این عقب‌نشینی که طعم گزنده شکست را دیگر بار به سیاستمداران قاجار چشانند، به منزله پایان کار نبود. سومین و آخرین لشکرکشی به هرات در زمان ناصرالدین‌شاه صورت گرفت و سپاه ایران در صفر ۱۲۷۳ هجری (نوامبر ۱۸۵۶) حصار بلند هرات را فرو ریخت و شهر را تصرف کرد. در همان روز که سربازان قاجار پا به هرات گذاشتند، بریتانیا به ایران اعلام جنگ داد و سربازان انگلیس جزیره خارک را اشغال کردند. بوشهر و برازجان و خوشاب و محمره (خرمشهر) و اهواز طی یک رشته جنگ خونین و نامتناسب سقوط کردند.

۱. سه سفرنامه (هرات. مرو. مشهد)، به اهتمام قدرت اله روشنی (زعفرانلو)، صص ۶ و ۷.

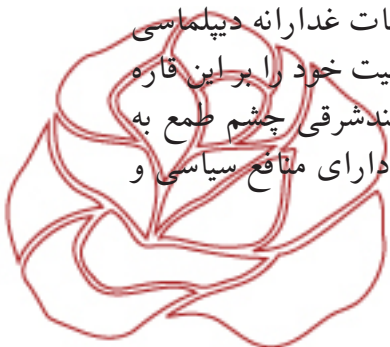


بحران نظامی، بحران سیاسی عظیمی برانگیخت که دولت قاجار را به آستانه سقوط کشاند. ارتش فتودالی قاجار از نیروهای منظم انگلیسی که با سربازان هندی تقویت می‌شدند، ضربات مرگبار و غیر قابل تحملی دریافت کرد. سیمای واقعی این ارتش محکوم به شکست را در یادداشت‌های یکی از فرماندهان ایرانی که در جنگ‌های خوزستان با انگلیس درگیر بود، با خطوط برجسته و غم‌انگیزی می‌یابیم: «چه سربازی! از حالت آنها نمی‌توان آن چه دیده شده نوشت. اما چنان معلوم می‌شود که ابداً کسی توجهی به حالت آنها نکرده، نه از مواجب و نه از ملبوس و تفنگ چنان فهمیدم بی‌اغراق که اگر کسی از آنها می‌پرسید به شما جیره مواجب چه دادند؟ نمی‌دانستند جیره مواجب چه چیزی است، چرا که نامی از آن کسی پیش آنها نبرده. منحصر به سرباز نبود، بلکه سلطان و نایبی هم که بود همین حالت را داشتند.

یک صف نظام بسته بودند. چون که زیاده از پنجاه شصت نفر نبودند. تفنگ‌هایشان از ده تا، دوتا سرنیزه نداشت. چخماق نداشت، سنبه نداشت. بعضی از اصل تفنگ نداشتند. ملبوسشان هم از ملبوس نظام گذشته که نداشتند، غیرنظام هم نداشتند. بعضی یکتای پیراهن و بعضی پای برهنه، با وجود این که ماه قوس بود.»^۱

بنیانگذار فلسفه علمی [کارل مارکس - ناشر.] در طی مقاله افشاگرانه‌ای در روزنامه « نیویورک دیلی‌تریبون » طرح جامع و مختصری از جنگ ایران و انگلیس به دست می‌دهد و چشم‌انداز جدیدی به روی ریشه‌های پیکار می‌گشاید: «اعلان جنگ انگلستان یا در واقع شرکت هند شرقی به ایران تکرار ضربات غدارانه دیپلماسی انگلیس در آسیاست که بر اثر آن انگلستان مالکیت خود را بر این قاره برقرار ساخته است. به محض این که شرکت هند شرقی چشم طمع به یک دولت مستقل و مختار و یا به منطقه‌ای که دارای منافع سیاسی و

۱. چند تاریخچه، به اهتمام احمدکسروی، ص ۷.



تجاری و یا صاحب منابع زر و زیور باشد، بدوزد، قربانی به تجاوز به فلان یا به همان قرارداد خیالی و یا واقعی و یا تخطی از یک قول و قرار وهمی و یا توهین غیرقابل جبران متهم می‌شود و به دنبال آن اعلام جنگ می‌شود و یک بار دیگر ابدیت پلیدی و جاوید بودن داستان گرگ و میش، تاریخ ملی انگلستان را با خون رنگین می‌سازد.

«از سالیان دراز انگلستان در خلیج فارس موفقیتی برای خود دست و پا کرده، حتی جزیره خارک را صاحب شده بود. «سر جان ملکم» معروف که چندبار سفیر انگلستان در ایران بوده، پیوسته اهمیت این جزیره را یادآوری کرده، اذعان دارد که با موقعیتی که خارک در جوار بوشهر، بندر ریک، بصره، باربرباد و الکتیف داراست، این جزیره مستعد تبدیل شدن به پایگاهی شکوفان است. سر جان ملکم جزیره خارک را به مثابه مرکز تجاری ترکیه، عربستان و ایران می‌پنداشت.

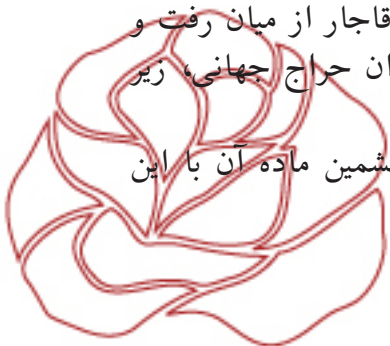
«... طی نخستین محاصره هرات به وسیله ایرانیان انگلستان به بهانه واهی دفاع از افغان‌ها در حالی که با خود آنها دشمن خونی بود... خارک را به تصرف در آورد، ولی به واسطه نامناسب بودن اوضاع و دخالت روسیه مجبور شد که طعمه را رها کند.

«لشگرکشی ایران علیه هرات که با موفقیت توأم بود بار دیگر بهانه به دست انگلستان داد تا ایران را متهم به عهدشکنی کند و به عنوان نخستین گام خصومت، خارک را به تصرف در آورد...»^۱

نیروهای انگلیس با فتوحات قاطع و سریع خود در ایران زمینه صلح خفت‌آور پاریس را مهیا ساختند. بر بال‌های تاریک این صلح، آخرین بازمانده اعتبار نظامی و حیثیت سیاسی رژیم قاجار از میان رفت و ایران به مثابه یک کالای قابل فروش در میدان حراج جهانی، زیر پنجه‌های حریص استعمار افتاد.

خطوط اصلی عهدنامه صلح پاریس در ششمین ماده آن با این

۱. «روزنامه نیویورک دیلی تریبون، ۷ ژانویه ۱۸۷۵، شماره ۴۹۰۴.



عبارات منعکس است: «اعلیحضرت پادشاه ایران قبول می‌فرمایند که از هر نوع ادعا به سلطنت، خاک و شهر هرات و ممالک افغانستان صرفنظر نموده و هیچ وقت از رؤسای هرات و ممالک افغانستان هیچ گونه علامت از قبیل سکه و خطبه و خراج مطالبه نمایند.

» و نیز اعلیحضرت پادشاه ایران متعهد می‌شوند که از این پس از هرگونه مداخله در امور داخلی افغانستان احتراز کنند.

«اعلیحضرت قول می‌دهند که هرات و تمام افغانستان را مستقل شناخته و هیچگاه درصدد اخلال استقلال این ایالات برنیایند.

» در صورتی که بین ایران و ممالک هرات و افغانستان اختلافی به ظهور رسد، دولت ایران تعهد می‌کند که اصلاح آن را به اهتمام دوستانه دولت انگلیس رجوع نموده و قوای جبریه بکار نبرد، مگر آن که اهتمام دوستانه مثمر ثمری نشود.»

آن چه انگلستان را در صلح و آشتی با ایران شتابزده کرد، قیام پردامنه هندیان علیه سلطه استعمار بود که نیروهای انگلیسی را با تمام ظرفیت خود از نواحی مقدور شرق به هندوستان فراخواند.

ایران در این شرایط که پایه‌های استعمار انگلیس در هند به گونه‌ای خطرناک می‌لرزید، می‌توانست با تکیه بر شناخت دقیق اوضاع نه تنها امتیازی از کف ندهد، بلکه موفقیت‌هایی نیز دست و پا کند. اما با چشم‌های بسته و گوش‌های کر کدام ناخداست که کشتی را به ساحل برساند؟!

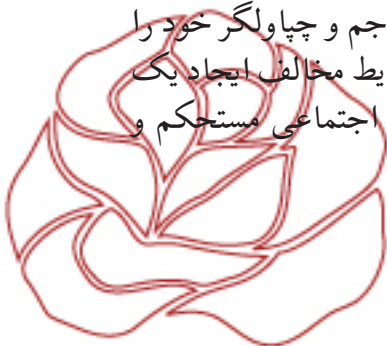


تا آستانه انقلاب

انحطاط فئودالیسم، ستم استبدادی و تجاوزات استعماری، انبار باروتی در بطن جامعه ایران فراهم آورد که نخستین انفجارهای آن به صورت امواج مخالفت‌های اجتماعی و شکل‌پذیری نارضائی‌های توده‌ای و قیام‌های شهری و روستائی شروع به تظاهر کرد. قیام پُردامنه بایان و اصلاحات امیرکبیر، صدراعظم اندیشمند ناصرالدین‌شاه (که هر یک به نوعی نزدیک شدن توفان را حکایت می‌کردند)، با شکست روبرو شدند.

اصلاحات امیرکبیر که در واقع تثبیت قسمتی از دستگاه حاکمه برای تحکیم و تثبیت موقعیت لرزان حکومت قاجارها بود، وقتی توسعه‌گرفت و از حدودی فراتر رفت، ارتجاع داخلی را که پایگاه‌های نیرومندی داشت در صفوفی طولانی علیه او برانگیخت.

این صفوف ارتجاعی که در پرتو اصلاحات اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی امیرکبیر موقعیت مهاجم و چپاولگر خود را در خطر می‌دید از طرف امپریالیسم که در آن شرایط مخالف ایجاد یک حکومت مرکزی مقتدر و سازمان‌های اداری و اجتماعی مستحکم و منظم بود حمایت می‌شد.



کار امیرکبیر با وجود ابعاد نسبتاً گسترده‌اش از جراحی سطحی کالبد فاسد و بیمار سیستم قاجار فراتر نرفت. او به حرکت اصلاحی و ترمیم‌بخشی که با گام‌هایی آهسته از زمان «قائم مقام» آغازیده بود، آهنگی تند و سیمائی مصمم بخشید، اما نه در مناسبات ارضی، که رکن اساسی تولید جامعه آن روز بود، دگرگونی پدید آورد، نه تضادهای شالوده‌ای را با تغییر و تحول در موقعیت‌ها و موضع‌گیری‌های طبقاتی تغییر و تبدیل داد و نه نیروهای تولیدی جامعه را به طور اساسی از اختناق نظام سیاسی‌ای که گلوی آن را می‌فشرد رهانید.

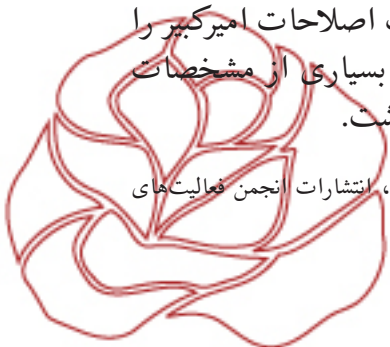
«امیرکبیر در جریان جدال میان سنت‌های کهنه و ضرورت‌های تازه طبقات حاکم قابل درک است. او اصلاح‌طلبی از درون طبقه حاکم بود که می‌خواست حکومت را براساس ضرورت‌های زمان نوکند، بی آنکه در مناسبات طبقات جامعه تغییر اساسی داده شود.»^۱

اما همین تغییر و اصلاح و دگرسازی‌های قشری برای بسیاری از مهره‌های هیات حاکمه قابل هضم نبود. چنین بود که باریختن خون امیر به اصلاحات اجتماعی او پاسخ منفی دادند، همان‌گونه که با کشتن «قائم مقام» صدراعظم روشن‌نگر محمدشاه به تجدد و بهبود پشت کرده بودند.

اصلاحات امیرکبیر همان‌طور که با ظهور او آغاز نشده بود، با مرگ او پایان نگرفت و پس از وقفه‌ای کوتاه با گام‌هایی کندتر و خسته‌تر به راه‌پیمائی کم‌ثمر خویش در عرصه تاریخ جامعه بحران زده ایران ادامه داد.

جنبش بایبان که خود به نحوی آتش ضرورت اصلاحات امیرکبیر را دامن زد، آخرین حرکت انقلابی مهمی بود که بسیاری از مشخصات قرون وسطائی جامعه ایران را در خود نهفته داشت.

۱. ادبیات مشروطه (سخنرانی محمدباقر مومنی در دانشگاه تهران)، انتشارات انجمن فعالیت‌های فوق برنامه دانشکده فنی، صص ۵۹ و ۶۰.



«این جنبش در مرز بین جامعه سنتی فئودالی و انحطاط و تجزیه سریع آن قرار دارد و خود از عوامل این انحطاط و تجزیه سریع است. لذا، در کنار خصایص کهن و مسلط، در این جنبش، خصایص نوینی نیز بروز کند. خصایص کهن عبارت است از اولاً رنگ مذهبی جنبش که به صورت یک الحاد و بدعت نوین علیه دین رسمی (شیعه اثنا عشری) بروز می‌کند. ثانیاً به ارث گرفتن برخی عقاید سنتی اجتماعی است، مانند مساوات طلبی، اندیشه حلول و تناسخ و در مواردی چند بازگشت به نوعی کمونیسم مزدکی در مورد مالکیت. اما خصایص نوین بعضی نظریات اصلاح طلبانه به سود بورژوازی شهری (بازرگانان و کسبه) است.»^۱

در جنبش بایبه تمایلات طبقاتی بورژوازی در حال رشد و خواست‌های دموکراتیک پیشه‌وران و دهقانان منعکس است. «... هنگامی که باب دعوی خود را آشکار می‌ساخت در بسیاری از شهرهای ایران مانند اصفهان، تبریز، زنجان و یزد علیه حکام محل و اشراف فئودال و روحانیان همدست آنها شورش‌های فقرا و شهری روی می‌داد. در روزنامه «وقایع اتفاقیه» حتی از شورش‌های افواج نظامی در تبریز و نقاط دیگر صحبت شده است. جامعه در تب و تاب غربی بود. در این شرایط، انتظار دائمی مهدی آخر زمان که از معتقدات مهم شیعه است، جامعه ستمدیده را روحاً برای قبول دعوی مهدویت از جانب کسی که علیه ستمکار و ستم برخیزد، مستعد می‌ساخت.»^۲

باب در این فضای آماده به چنین دعوی‌ای برخاست و جنبش بایبه به سرعت شگفتی‌آوری بسیاری از نقاط کشور را در نوردید و توده‌های عظیمی از مردم را به گرد خویش در آورد.

امیرکبیر صدراعظم وقت، در نامه مورخ فوریه ۱۸۴۹ به «پرنس

۱. برخی بررسی‌ها در باره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران، جنبش بایبه، احسان طبری، ص ۵۱۵. ناشر.

۲. همان، ص ۵۱۶.



دالگورکی»، سفیر روسیه، تعداد بایان را در سراسر کشور تا صد هزار نفر تخمین زده است.

دامنه جنبش بایبه از گزارشی که سفیر روس برای وزیر متبوع خود نوشته است، آشکار است: «تهران از این مبدعین خطرناک که مقررات و قوانین موجود را تبعیت نمی‌کنند و تقسیم اموال کسانی را که بدیشان نمی‌پیوندند توصیه می‌کنند، سرشار شده است.» حتی پس از تیرباران باب، در میدان شهر تبریز، جنبش بایبه فروکش نکرد و طغیان و مقاومت بایان در قیام‌های مسلحانه چهره قهرآمیزی بخود گرفت.

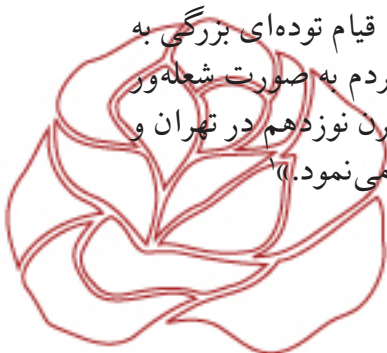
اجتماع بایان سراسر ایران در «بدشت» (شرق شاهرود) باتوسل به نیروی نظامی متفرق شد. از آن پس تا دو سال بایان در قلعه طبرسی، زنجان، یزد، تبریز و دیگر نقاط، با پی‌گیری، مسلحانه جنگیدند. وسعت این قیام‌ها به حدی بود که دولت برای سرکوب مدافعان بایبی مسلک قلعه طبرسی بیش از ده هزار نفر، برای خاموش کردن قیام زنجان قریب سی هزار نفر و برای فرونشاندن عصیان‌های یزد و تبریز بیش از ده هزار سرباز و چریک فرستاد.

با این سرکوب‌ها و کشتارهای پیاپی، آتش از زبانه کشیدن فرو افتاد و آن‌گاه دست‌های شعبده‌گر از آستین به در آمدند تا با تکیه بر سنن طغیان‌آمیز اجتماعی بایبه دین‌سازی کنند و چنین نیز کردند.

میراث بایبه دین‌پردازی حساب‌گرانه‌ای شد که از تمامی عناصر مترقی و مبارزه‌جو و آذین‌های صدر این جنبش عاری شد و به پوسته‌ای میان‌تهی و فریبا بدل گشت.

«گرچه در قرن نوزدهم پس از جنبش بایبی‌ها، قیام توده‌ای بزرگی به وقوع نپیوست، با این حال نارضائی توده‌های مردم به صورت شعله‌ور شدن شورش‌های خودبه‌خودی که در نیمه دوم قرن نوزدهم در تهران و بسیاری از نقاط دیگر کشور اتفاق افتاد، تجلی می‌نمود.»^۱

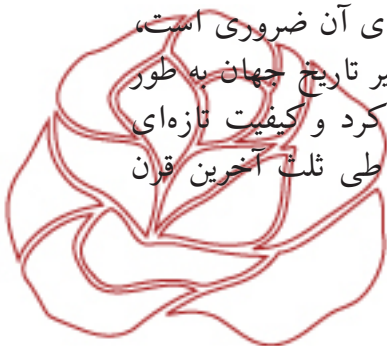
۱. انقلاب مشروطه ایران، م.ی. ایوانف، ص ۱۵.



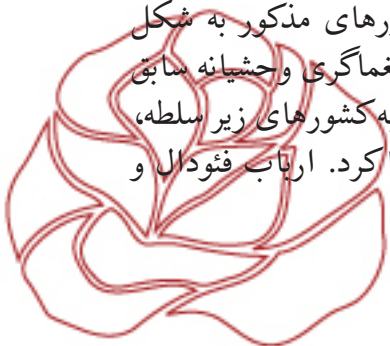
عصر امتیازات

تبدیل ایران به کشوری نیمه مستعمره، در عین حال که از زمینه‌های مساعد داخلی برخوردار بود، با رشد سرمایه‌داری در غرب و ورود آن به مرحله امپریالیسم بستگی مستقیم داشت. نیمه‌مستعمره شدن کشور در شرایطی که جوانه‌های بورژوازی در بطن جامعه رو به رشد و شکوفائی بود، باعث استحکام پایه‌های فئودالیت و کندی و وقفه در کار رشد عناصر نوین بورژوازی شد. فئودالیسم ایران در وجود امپریالیسم تکیه‌گاه و حامی مهربانی یافت، و امپریالیسم با تقویت پایگاه‌های فئودالیسم، سلطه سیاسی و اقتصادی خود را تحکیم و توسعه بخشید. بین هیات حاکمه فئودال ایران و امپریالیست‌های خارجی اتحادی پدید آمد که تثبیت‌کننده نظام حاکمیت فئودالی بود.

برای درک ماهیت رویدادها و تحولات ایران از اواخر قرن نوزده، یعنی عصری که امپریالیسم از زیر پوست سرمایه‌داری سر بیرون آورد، شناخت خصلت‌های امپریالیسم و فلسفه وجودی آن ضروری است، چرا که با ظهور این غول جهانخوار جدید، مسیر تاریخ جهان به طور اعم و پروسه تاریخ ایران به طور اخص تغییر کرد و کیفیت تازه‌ای یافت. گذار از سرمایه‌داری به امپریالیسم در طی ثلث آخرین قرن



نوزدهم تحقق یافت. برای ظهور امپریالیسم، لازم بود سرمایه‌داری غرب مراحل مشخصی از رشد را طی کند. استعمارگران غربی در طی قرن‌ها با غارت بی‌رویه سرزمین‌های دیگر، ملل این مناطق را به زیر مهمیز کشیدند و ثروت‌های عظیمی را سیل‌آسا به سوی غرب سرازیر کردند. در این دوره که مرحله نخستین تراکم سرمایه بود، غرب به قیمت زوال و اضمحلال عوامل و انگیزه‌های رشد و توسعه شرق و دیگر نواحی مستعمره فربه شد. «مهمترین نتیجه سیاست استعماری در دوره تراکم اولیه سرمایه عبارت از این بود که غارت، تجارت برده، نابودی ملیت‌ها و قبایل، جنگ‌ها و کار اجباری سرف‌ها و بردگان بومی سبب تراکم شدید سرمایه در دست استعمارگران اروپائی گشت. نظام استعماری به رشد تجارت منجر شد و تضمینی برای ایجاد بازار جهت کارخانه جدید گشت.... در طی دوره تراکم اولیه سرمایه برخی از بزرگ‌ترین دولت‌های آسیائی نظیر چین، ایران و امپراتوری عثمانی، گرچه رسماً استقلال آنها محفوظ ماند، لیکن آماج غارت و بهره‌کشی استعمار گردیدند.... در دهه ۱۸۵۰ انقلاب صنعتی به طور عمده تکمیل شد.... اینک مشکل بازار فروش مقادیر عظیمی کالاهای صنعتی و نیز مشکل تأمین مواد خام برای تولید آنها پیش آمده بود. تشکیل بازار جهانی، رشد تجارت، ظهور شکل جدید حمل و نقل - راه آهن - و مبارزه وقفه‌ناپذیر خلق‌های ستم‌دیده، گذار به اشکال جدید بهره‌کشی از مستعمرات و نیمه‌مستعمرات را می‌طلبید. ممالک آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین به بازار فروش کالاهای صنعتی و منابع مواد خام و خوراکی تبدیل شدند. غارت خلق‌های کشورهای مذکور به شکل جدید «تجارت آزاد» درآمد. گرچه روش‌های یغماگری وحشیانه سابق کاملاً از میان نرفت.... ورود مقادیر زیادی کالا به کشورهای زیر سلطه، روابط «پولی-کالائی» را در این سرزمین‌ها احیا کرد. ارباب فئودال و

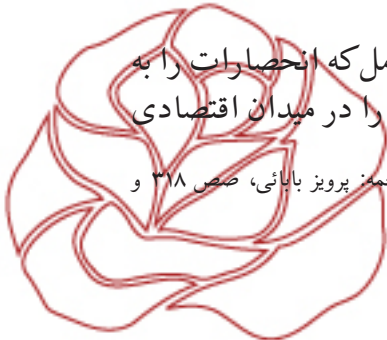


رؤسای قبایل شروع به استفاده بیش از پیش از بازار کردند. این امر سبب تشدید بهره‌کشی از دهقانان، فقیر شدن و غالباً خانه‌خرابی آنها گشت. زیر فشار مستقیم سرمایه‌داران خارجی، سیاست استعماری و ارباب فئودال، قشرهای متوسط و رباخوران خودی، دهقانان مجبور به تولید مواد خام و خوراکی برای بازار سرمایه‌داری و فروش آنها به قیمت‌های بسیار نازل شدند. جزئی‌ترین نوسانات بازار سرمایه‌داری در شرایط زندگی دهقانان مستعمرات و ممالک وابسته اثر می‌گذاشت. سرازیر شدن مقادیر عظیم کالاهای صنعتی کشورهای استعمارگر به مستعمرات و نیمه‌مستعمره‌ها، انحطاط صنایع و کارخانه‌های محلی را که قادر به رقابت با صنایع کشورهای پیشرفته نبودند، در پی داشت. بدین گونه به فروش گذاشتن محصولات ساخت کشورهای استعماری از تکامل صنعتی ممالک آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین جلوگیری می‌کرد. تجارت محلی نیز همراه با صنایع، رو به زوال می‌رفت. دهقانان و پیشه‌وران، و حتی بورژوازی محلی به جز بخشی از بورژوازی (به اصطلاح بورژوازی کمپرادور) که در تجارت میان استعمارگران و خلق‌های زیر سلطه نقش واسطه داشت، نیز فقیرتر می‌شد... تکامل نیروهای مولد و روابط تولید در طی دوره سرمایه‌داری غیر انحصاری، راه را برای گذار به امپریالیسم هموار کرد.»^۱

امپریالیسم اگر چه همان سرمایه‌داری است، ولی مرحله نوینی از آن است که ویژه‌گی‌های معینی دارد. خطوط مشخصه اقتصادی امپریالیستی را، که بازتاب هویت آن است، در پنج اصل می‌توان توضیح داد:

۱. تمرکز تولید و سرمایه تا چنان پله‌ای از تکامل که انحصارات را به وجود می‌آورد و انحصارات نقش تعیین‌کننده‌ای را در میدان اقتصادی

۱. زمینه تکامل اجتماعی، متروپولسکی، زویرتیسکی، کروف، ترجمه: پرویز بابائی، صص ۳۱۸ و ۳۲۰ و ۳۲۴.



قبضه می‌کنند؛

۲. سرمایه بانکی با صنعت جوش می‌خورد و بر اساس آن سرمایه مالی و الیگارش‌ی مالی به وجود می‌آید؛

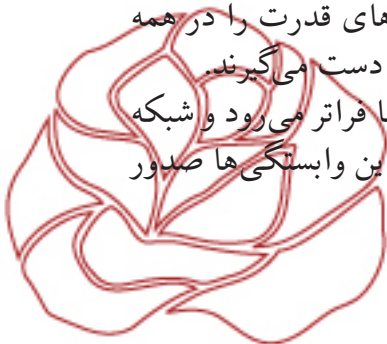
۳. صدور سرمایه در قیاس با صدور کالا اهمیت برجسته‌ای کسب می‌کند؛

۴. اتحادیه‌های انحصاری جهانی به وجود می‌آید که دنیا را میان خود تقسیم می‌کنند؛

۵. تقسیم اراضی جهان بین بزرگ‌ترین ممالک سرمایه‌داری به پایان رسیده است.

امپریالیسم عبارتست از مرحله انحصاری سرمایه‌داری. وقتی رقابت آزاد در اقتصاد سرمایه‌داری مسلط بود، تعداد زیادی از مؤسسات سرمایه‌داری که مالکیت آنها متعلق به سرمایه‌داران گوناگون بود به تولید کالاهای معینی می‌پرداختند و در شرایط کم و بیش مساوی با هم رقابت می‌کردند. اما در مرحله امپریالیسم بر اثر تمرکز تولید و سرمایه، انحصارات به وجود می‌آیند که منابع اصلی جامعه را در دست می‌گیرند و از سلطه اقتصادی و سیاسی خویش برای تشدید استثمار، برای غنی‌تر شدن به حساب میلیون‌ها تولیدکننده کوچک شهر و ده و استقرار کنترل خویش بر بسیاری از تولیدکنندگان کوچک و متوسط و کسب سود انحصاری که نرخ بسیار بالایی دارد، استفاده می‌کنند.

در دوران قبل از انحصار، سرمایه صنعتی مسلط بود، اما در دوران امپریالیسم سلطه با سرمایه مالی است. صاحبان و گردانندگان این سرمایه مالی - قشر فوقانی بورژوازی انحصاری - اهرم‌های قدرت را در همه عرصه‌های زندگی اقتصادی و سیاسی جامعه به دست می‌گیرند. قدرت این قشر نیرومند از مرکز کشور خود آنها فراتر می‌رود و شبکه وسیعی از وابستگی‌ها پدید می‌آورد. در ایجاد این وابستگی‌ها صدور

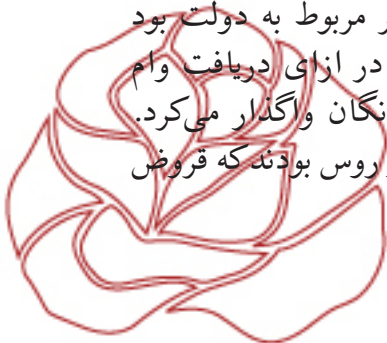


سرمایه نقش بسیار مهمی دارد. صدور سرمایه در دوران امپریالیسم اهمیت فراوانی کسب می‌کند. اگر در دوران پیش از انحصار، صدور کالا جای عمده را در مناسبات اقتصادی جهان می‌گرفت، در عصر امپریالیسم جای عمده در مناسبات اقتصادی بین‌المللی با صدور سرمایه است.

این بدان معنا نیست که صدور کالا کمتر می‌شود و یا بازرگانی خارجی کمتر توسعه می‌یابد، بلکه بدان معناست که سلطه دول امپریالیستی بر اقتصاد کشورهای دیگر به طور عمده از طریق صدور سرمایه، که وسعت فراوان یافته است برقرار می‌شود. دول امپریالیستی از طریق صدور سرمایه می‌کوشند که مواضع کلیدی اقتصاد کشوری را که سرمایه را می‌پذیرد، به دست آورند و برای خود سودهای کلان و استثنائی تأمین کنند. هر چه کشوری که سرمایه امپریالیستی را می‌پذیرد کمتر توسعه یافته باشد، چیرگی سرمایه قوی‌تر و سود حاصله از آن بیشتر است.

در اواخر قرن نوزدهم تقسیم اراضی جهان میان دول امپریالیستی پایان گرفت. اکثریت قاطع کشورهای که از نظر اقتصادی عقب افتاده بودند به مستعمرات و نیمه مستعمرات تبدیل شدند. ایران یکی از این کشورها بود که به تدریج در برابر تندبادهای پی‌گیر غرب به زانو در آمد.

نخست بازار مناسب کالاهای غربی شد و آن‌گاه در معرض چپاول سرمایه‌های امپریالیستی قرار گرفت. سرمایه‌های خارجی به دو شکل مولد و وام به ایران صادر می‌شد. وام‌ها بیشتر مربوط به دولت بود که وضع اقتصادی آشفته و اسفناکی داشت و در ازای دریافت وام امتیازات و منابع مهم درآمد کشور را به بیگانگان واگذار می‌کرد. «سردسته بزرگ استعمارطلبان آن روز انگلیس و روس بودند که قروض



زیر را به دفعات و با شرایط وحشتناکی به ایران تحمیل کردند:

۱. «۵۰۰ هزار لیره انگلیسی در ازاء لغو انحصار تنباکو (سال ۱۳۰۹ هجری - ۱۸۹۲ میلادی)؛

۲. «۲۸ میلیون منات روسی به مدت ۷۰ سال و با فرع ۵ درصد که جمع نزول آن در مدت مذکور ۲۲ میلیون منات می شد (سال ۱۳۱۷ هجری - ۱۹۰۰ میلادی) در ازای این وام عواید گمرگ کشور _ به غیر از بنادر جنوب _ به بانک استقراضی روس واگذار شد؛

۳. «۱۰ میلیون منات برای سفر دوم مظفرالدین شاه به اروپا (۱۳۲۰ هجری - ۱۹۰۲ میلادی)؛

۴. «۳۱۴ هزار لیره از بانک شاهنشاهی که انگلستان در ایران تأسیس کرده بود (۱۳۲۲ هجری - ۱۹۰۴ میلادی) این وام باید در ظرف ۱۵ سال مستهلک می شد؛

۵. «۱۰۰ هزار لیره انگلیسی (۱۳۲۳ هجری - ۱۹۰۵ میلادی).

در ازای وام‌های چهارم و پنجم درآمد شیلات بحر خزر و رودخانه‌هایی که در آن می‌ریزند و عایدات گمرکات جنوب و تلگراف خانه ایران به انگلیس واگذار شد.»^۱

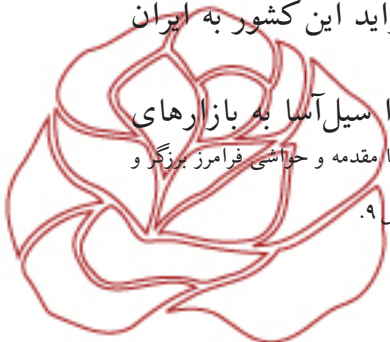
وام‌های فوق که مقاصد استثمارگرانه در شرایط پرداخت و الزام مصرف آن بی‌هیچ پرده‌پوشی آشکار بود، تنها بخشی از وام‌ها و سرمایه‌هائی است که به ایران صادر شد.

روسیه تزاری به موجب امتیاز شرکت حمل و نقل در خطه شمال ایران به ساختمان یک رشته راه شوسه و راه آهن دست زد. «این راه‌ها به مبادله مصنوعات روسیه و فروش کالاهای زاید این کشور به ایران کمک مؤثری کرد.»^۲

«راه‌های شوسه جدید، مصنوعات روسی را سیل آسا به بازارهای

۱. اختناق ایران، مورگان شوستر، ترجمه: ابوالحسن موسوی شوشتی با مقدمه و حواشی فرامرز بزرگر و اسماعیل راثین، صص ۱۳ و ۱۴.

۲. نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانونگذاری، ص ۹.



ایران سرازیر کرد و این مصنوعات کالاهائی را که از آسیای صغیر و خلیج فارس وارد می‌شدند، تحت الشعاع قرار می‌داد. گذشته از این شوسه‌هائی که به دست روس‌ها ساخته می‌شد، برای مبادلات داخلی ایران نیز شریان حیاتی حمل و نقل محسوب می‌شد.^۱

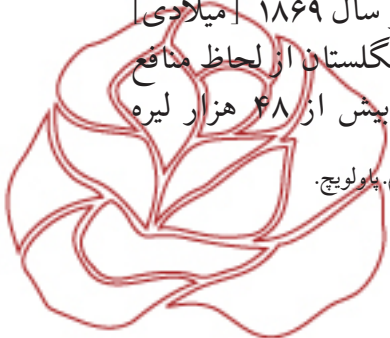
«تجارت روسیه تا حدی توسعه یافت که ۶۲ درصد از یک میلیارد ریال ارزش حمل و نقل ایران را به خود اختصاص داد.»^۲

روس‌ها در اندک مدتی امتیاز تأسیس بیمه و امور حمل و نقل، ساختمان یک رشته خط تلگرافی در شمال ایران (استرآباد-چگیشلر) کشتیرانی در دریای خزر و تأسیس بانک استقراضی (تزیل و قرضه) را به دست آوردند و چنگال‌های خود را بیش از پیش در گوشت و خون و رگ و پی ایران فرو کردند.

باب امتیازات یغماگرانه خارجی را در ایران انگلیسی‌ها گشودند. به سال ۱۸۵۷-۱۸۵۹ [میلادی] که قیام ضداستعماری هندوستان، غریو آزادی را با خون و باروت آمیخت و مهاجمان انگلیسی را درگیر مخاطره‌ای عظیم کرد، بریتانیا به ضرورت ایجاد ارتباط سریع با هندوستان پی برد. با این درک ایران را ناگزیر ساختند که معاهده تلگرافی انگلیس را امضاء کند. در اندک زمانی ایران به وسیله شبکه تلگراف انگلیس سیم پیچ شد و به خطوط تلگرافی هندوستان مستعمره ضمیمه گشت. هدف انگلستان از پدید آوردن شبکه وسیع تلگرافی در سراسر کشور، که به خرج دولت ایران انجام گرفت، این بود که سلطه استعماری خود را بر هندوستان تحکیم بخشد و ایران را بیش از پیش به انگلیس وابسته کند. «در اواخر سال ۱۸۶۹ [میلادی] ایران به مناسبت ساختمان خطوط تلگرافی که انگلستان از لحاظ منافع امپریالیستی خویش علاقمند به ایجاد آن بود بیش از ۴۸ هزار لیره

۱. انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن، م. پاولویچ.

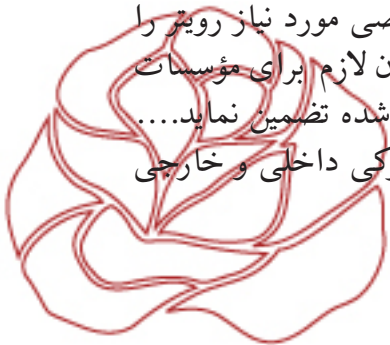
۲. تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا، ص ۳۸۲.



استرلینگ به بریتانیا مقروض شد که بعدها در مدت ۲۰ سال این وجه را تأدیه کرد. تلگراف خانه‌هایی که انگلیس‌ها دایر کردند، از حقوق اتباع خارجی بهره‌مند بودند و به عنوان وسیله‌ای جهت تحکیم نفوذ سیاسی این کشور مورد استفاده قرار می‌گرفت. تلگراف خانه‌ها کم‌کم از حق تحصن (بست نشستن) استفاده کرده و به شبکه وسیع جاسوسی انگلستان در ایران مبدل شدند.^۱

زیر فشار مصرانه انگلیس، دولت ایران به سال ۱۸۷۲ [میلادی] یکی از سبک‌سرانه‌ترین قراردادهای خود را با «بارون رویتر» تبعه بریتانیا امضاء کرد. این معاهده ۷۰ ساله که به نام «رویترا» شهره شد چنان سخاوتمندانه و دور از منطق و خرد بود که لرد «جرج کرزن» نایب السلطنه هندوستان و بزرگ‌ترین مجری سیاست استعماری انگلیس در شرق آن را به مثابه واگذاری کامل و خارق‌العاده تمام ذخایر صنعتی کشور به خارجی‌ها تعبیر کرد.

براساس معاهده رویتر، حق انحصار ساختمان راه‌های آهن و بهره‌برداری از نفت و سایر منابع زیرزمینی و سنگ‌های گرانبها _ به استثنای طلا و نقره_ و بهره‌برداری از منابع جنگلی، احداث کانال و چاه‌ها و تمامی امور مربوط به آبیاری به عامل بریتانیا محول شد. «دولت ایران در مقابل دریافت ۲۰ هزار لیره استرلینگ حاضر شد که اداره همه گمرکات کشور را به مدت ۲۰ سال به رویتر واگذار کند و نیز متعهد گردید که در آینده امتیاز تشکیل بانک‌ها و ساختمان راه‌های شوسه، خطوط تلگرافی و فابریک و کارخانه‌ها را در نوبت اول به او بدهد. دولت ایران موافقت کرد که قطعات ارضی مورد نیاز رویتر را به طور رایگان در اختیار او بگذارد و نیز کارگران لازم برای مؤسسات وی را تأمین کند و منافع او را به میزان تعیین شده تضمین نماید.... صاحب امتیاز از پرداخت هرگونه عوارض گمرکی داخلی و خارجی



معاف شد و در برابر متعهد گردید که فقط ۱۵ تا ۲۰ درصد از سود خالص مؤسسات مورد امتیاز را به دولت ایران بپردازد.^۱

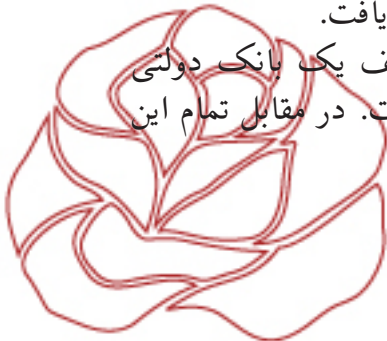
رهبری کج سلیقه ایران که کبک آسا سر به زیر برف فرو برده بود، در ازای مبلغی ناچیز ثروت‌های طبیعی کشور را به انگلستان فروخت. «هست و نیست ایران در معامله سودا شده بود.»^۲

عواقب و عوارض چنین قراردادی می‌توانست به گونه یک ترمز شدید برای توسعه اقتصادی کشور عمل کند، اما اگر دولت در خواب بود، آثار بیداری ملت را به التهاب در آورده بود و موج اعتراض از درون قشرها و گروه‌های مترقی ملی حتی به صفوفی از زمامداران نیز سرایت کرد و این موج در طغیان و خروش خود آن قدر دامنه گرفت که به صورت فشار نیرومندی بر ناصرالدین شاه و هیئت حاکمه در آمد. آن چه این فشار و نارضائی ملی را به نتیجه نهائی رساند، اعتراض و خشم روسیه بود که از این افاق‌گشائی سرگیجه‌آور رقیب در ایران به تکاپو و شگفتی افتاده بود. سرانجام شاه قاجار ناگزیر به لغو معاهده رویتر شد، اما به عنوان غرامت بانک شاهنشاهی ایران را به مدت ۶۰ سال به رویتر وا گذاشت. همراه با این قرارداد، حق انحصاری انتشار اسکناس رایج در سراسر کشور به بانک شاهنشاهی داده شد و درآمدهای کشور و عوارض گمرکی به حساب این بانک واریز گردید و ضرابخانه نیز به آن محول شد. بانک شاهنشاهی انحصار بهره‌برداری از مواد معدنی ایران را با حق فروش آن به دیگران به دست آورد و با توسعه شعبات خود در گستره کشور، نبض اقتصادی ایران را به دست گرفت و در اندک زمان در زندگی سیاسی کشور نفوذ بسیار یافت.

«بانک شاهنشاهی پا به پای اجرای وظایف یک بانک دولتی به اشخاص نیز قرضه می‌داد و ودیعه می‌پذیرفت. در مقابل تمام این

۱. همان، ص ۷.

۲. گنج شایگان، محمد علی جمالزاده، ص ۱۰۹.



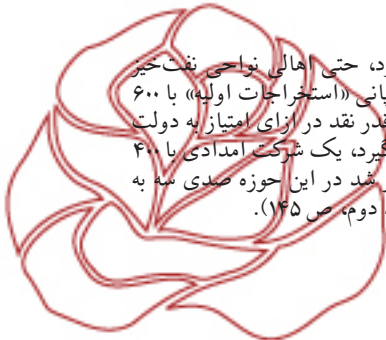
امتیازات، بانک موظف بود فقط ۶ درصد از سود خالص خود را به دولت ایران بپردازد. بانک شاهنشاهی در اسیر ساختن ایران مهم‌ترین سلاح به شمار می‌رفت. انگلیسی‌ها بر اساس امتیازنامه رویت‌در آخرین دهه قرن نوزدهم در جنوب ایران یک رشته راه‌های شوسه ایجاد کردند (تهران-قم-سلطان‌آباد-تهران-اصفهان و غیره) و در سال ۱۸۸۸ شرکت انگلیسی «برادران لینچ» توانست امتیاز کشتیرانی در یگانه رود قابل کشتیرانی ایران یعنی رود کارون را به دست آورد^۱.

«دیگر از امتیاز نامه‌هایی که در سیر اسارت ملت ایران و تحکیم پایگاه‌های سیاسی دولت‌های بیگانه داده شد، امتیاز استخراج نفت ایران به یکی از سرمایه‌داران استرالیایی موسوم به ویلیام داریسی بود (۹ صفر ۱۳۱۹ هجری-۱۹۰۱ میلادی). به موجب این امتیازنامه دولت ایران بزرگ‌ترین منبع ثروت خود یعنی نفت را به مدت ۶۰ سال به «داریسی» واگذار کرد و به وی اجازه تفتیش و استخراج و تجارت و حمل و نقل محصولات نفتی خود را داد. «داریسی» نیز امتیاز خویش را به شرکت «استخراجات اولیه» که انگلیسی بود تفویض کرد^۲.

دولت انگلیس در واقع با گرفتن این امتیازنامه ضربه‌ای سخت به رقیب خود روسیه تزاری وارد آورد. دولت اخیر نیز در برابر هر یک از امتیازاتی که انگلستان از ایران می‌گرفت، به طور متقابل می‌کوشید تا امتیازات همانند سیاسی و اقتصادی از ایران بگیرد. از این رو سرمایه‌داران دولت روسیه نمی‌توانستند در برابر فعالیت‌های دولت امپراتوری انگلستان به منظور توسعه نفوذ خود در ایران آرام بنشینند و

۱. انقلاب مشروطیت ایران، ص ۸.

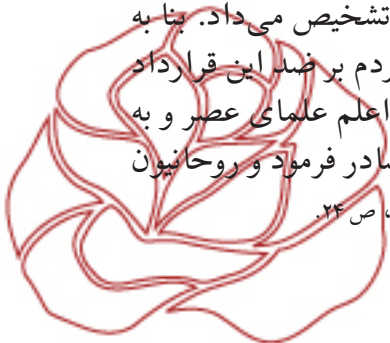
۲. از میلیون‌ها خورار نفتی که شرکت نفت انگلیسی استخراج می‌کرد، حتی اهالی نواحی نفت‌خیز نمی‌توانستند به قیمت مناسب مایحتاج خویش را تحصیل نمایند. کمپانی «استخراجات اولیه» با ۶۰۰ هزار لیره سرمایه تشکیل شد و قرار شد ۲۰ هزار لیره از سهام و همان قدر نقد در ازای امتیاز به دولت ایران بدهد. چون قرار بود عملیات در داخل خاک بختیاری صورت گیرد، یک شرکت امدادی با ۴۰۰ هزار لیره سرمایه به نام «شرکت نفت بختیاری» تأسیس گشت و مقرر شد در این حوزه صدها سال به خوانین بختیاری داده شود (ایران اقتصادی، رحیم زاده صفوی، جلد دوم، ص ۱۲۵).



با داشتن زمینه مساعدی که به موجب عهدنامه ترکمان‌چای به خصوص در دربار ایران کسب کرده بودند، به خاطر جلوگیری از فرمانروائی سرمایه‌های اقتصادی رقیب و تسلط و تحکیم نفوذ خود در ایران به گرفتن امتیازاتی جدید آغاز کردند.^۱

امتیاز مهمی که انگلیس در جهت انحصار توتون و تنباکوی ایران به چنگ آورد، منجر به جهش جرقه انقلابی پرتوانی شد که فضای تیره استبداد را با امواج قدرتمندی شکست: «ناصرالدین‌شاه در سفر سوم خود به اروپا وعده امتیاز انحصار تنباکو، توتون و انفییه ایران را در داخل و خارج از کشور به یک شرکت انگلیسی موسوم به «هیئت شاهنشاهی دخانیات در ایران» داد. در سال ۱۳۰۸ هجری این قرارداد ۵۰ ساله به امضاء رسید. شرکت انگلیسی در ازای این امتیاز متعهد شد سالیانه ۱۵ هزار لیره به اضافه یک ربع از منافع خالص خود را به دولت ایران بپردازد و دولت بر عهده گرفت که در ظرف ۵۰ سال بر رسوم گمرکی تنباکو که وجود داشت نیفزاید. سرمایه شرکت ۶۵۰ هزار لیره و منافع خالص آن به یک کروار [۵۰۰ هزار] لیره تخمین زده می‌شد. شرکت با جدیت به کار پرداخت و عمال خود را به ولایات فرستاد، اما ملت ناراضی بود و مخصوصاً مطلعین در مقایسه این معامله با انحصار عثمانی به مضراتش متوجه می‌شدند، زیرا با آن که محصول عثمانی از هر حیث کم‌تر از ایران بود، اولاً سالی ۷۰۰ هزار لیره عثمانی با خمس منافع عاید دولت می‌گشت، ثانیاً مدت انحصار فقط ۳۰ سال و توتونی هم که به خارج می‌رفت، از قید انحصار آزاد بود. در همان حال ملت در عملیات شرکت نیز رنگ سیاست تشخیص می‌داد. بنا به دلایل فوق در ماه جمادی الاول ۱۳۰۹ علما و مردم بر ضد این قرارداد شوریدند و مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی که اعلم علمای عصر و به مسائل سیاسی آشنا بود، حکم تحریم تنباکو را صادر فرمود و روحانیون

۱. نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانونگذاری، ص ۲۴.



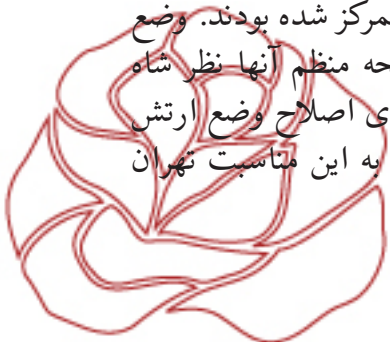
مساعدت و متابعت کردند تا در جمادی‌الثانی شاه ناچار امتیاز را لغو کرد و پانصد هزار لیره بابت خسارت به کمپانی رژی انگلیسی پرداخت. این مبلغ از بانک شاهنشاهی با تنزیل صدی شش استقراض شد.... واقعه تنباکو در بیداری ملت خیلی تاثیر کرد.»^۱

جنبش تنباکو اولین برخورد گسترده و خشن نیروهای ملی به رهبری بورژوازی ملی با حکومت استبدادی و امپریالیسم در مقیاس مملکتی در آستانه انقلاب بود. پیروزی نیروهای ملی در این مبارزه شکستی برای استعمارگران انگلیسی بود و ارتجاع داخلی که سیمای قهرآمیز و مصمم خلق را دید، برای حفظ موقعیت خود تمایل بیشتری به روسیه تزاری نشان داد. از آن پس نفوذ و سلطه روسیه در ایران آهنگ سریع‌تر و روزافزونی یافت.

حضور فعال روسیه در شئون سیاسی و اجتماعی ایران با تشکیل «بریگاد قزاق» عملی شد. با این حضور بلاواسطه، مقاصد اقتصادی و استثمارگرانه تزارها از یک پشتوانه و تضمین مطمئن برخوردار شد. «بریگاد قزاق» در واقع یک فوج از ارتش امپریالیستی بود که به صورت اهرم توانائی در دست تزاریسم قرار داشت و از آنجا که محکم‌ترین پایگاه استبداد و ارتجاع داخلی بود، در پویه انقلاب ایران به صورت مانع و سد استوار ضد انقلاب تجلی می‌کرد.

تشکیل بریگاد قزاق به سال ۱۸۹۰ بر می‌گردد. ناصرالدین شاه در سفر دوم به اروپا (به سال ۱۸۷۸ میلادی) ضمن عبور از ولایت ایروان همه جا با استقبال و مشایعت دسته‌های قزاق روبرو شد. این سربازان پس از پایان جنگ با ترکیه در نقاط مختلف ایروان متمرکز شده بودند. وضع ظاهری دسته‌های قزاق، لباس‌های زیبا و اسلحه منظم آنها نظر شاه را به خود جلب کرد. قبل از این جریان شاه برای اصلاح وضع ارتش ایران با دولت اتریش وارد مذاکره شده بود و به این مناسبت تهران

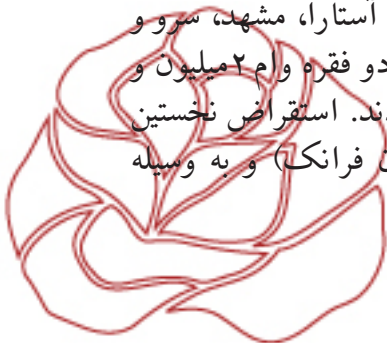
۱. ایران اقتصادی، جلد دوم، صص ۱۵۱ و ۱۵۲.



انتظار ورود یک هیئت اتریشی را می‌کشید. قرار بود هیات اتریشی، به غیر از سواره‌نظام، به صفوف دیگر ارتش اسلحه دهد و آنها را تجدید سازمان کند. هنوز تصمیم قطعی درباره سواره نظام گرفته نشده بود. دولت انگلیس برای افزایش نفوذ خود در ایران درصدد ایجاد سواره‌نظام ایرانی - زیر نظر افسران انگلیسی - بر آمده و با توجه به اهمیت موضوع، در این باره پیشنهادهایی به شاه داده بود. در این پیشنهادات شرح مبسوطی درباره تشکیل دسته‌های سواره نظام هندی و بنگالی و موفقیت‌های اکتسابی آنها داده شده بود. انگلیسی‌ها حتی حاضر شده بودند در اجرای نیت خود مبلغی پول به عنوان کمک نیز بپردازند. ناصرالدین شاه از این پیشنهادات نمی‌توانست چشم‌پوشی کند، اما روسیه تزاری به هر وسیله‌ای بود جلو حیل‌گری انگلیسی‌ها را گرفت.

در سال ۱۸۷۹ حکومت روسیه فرمانی به امضای شاه رسانید که بنا بر آن بریگاد قزاق ایران تأسیس شد. فرماندهان معلمان نظامی این بریگاد از پطرزبورگ اعزام می‌شدند... در سال ۱۸۸۰ بریگاد که مرکب از دو هنگ بود تشکیل شد و دولت روسیه یک باطری توپخانه به آن اهداء کرد.

بودجه بریگاد از عواید گمرکات شمال ایران تأمین شد. گمرکات ایران از بسی پیش تحت کنترل انگلیس و روس بود. انگلیسی‌ها از سال ۱۹۰۲ در آمد گمرکات جنوب ایران را برای تضمین وامی که به دولت ایران پرداخته بودند در دست داشتند. روس‌ها نیز درآمد گمرکات شمال ایران را که شامل مرزهای انزلی، آستارا، مشهد، سرو و نیز مرزهای قفقاز و ترکستان می‌شد، در مقابل دو فقره وام ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار مناتی خود (۱۹۰۱-۱۹۰۰) قبضه کرده بودند. استقراض نخستین به مبلغ ۲۲ میلیون و ۵۰۰ هزار منات (۶۰ میلیون فرانک) و به وسیله



بانک استقراضی که در ایران دایر شده بود پرداخت شد. این وام به مدت ۱۵ سال و با ربح صدی پنج اخذ گردید. استقراض دوم به مبلغ ده میلیون منات و با تضمین درآمد گمرکات ایران (۱۹۰۱) داده شده بود. دولت ایران موقع استقراض دوم متعهد شد که تا سال ۱۹۱۲ از هیچ دولت خارجی دیگر تقاضای وام نکند. در اواخر سال ۱۹۰۲ با وام کوتاه مدتی که ایران از بانک استقراضی گرفت بار قرض خود را سنگین تر کرد. درآمد گمرکات شمال ایران صرف تأدیه وام دریافتی از روسیه و نگهداری بریگاد قزاق می شد. به این ترتیب حقوق و جیره افسران و سربازان بریگاد در دست دولت روسیه بود.

فرمانده بریگاد از پطرزبورگ اعزام می شد و این فرمانده حقوق خود را از بانک استقراضی و تعلیمات لازم را از سفارت روسیه تزاری دریافت می کرد. در یک کلمه، این فرمانده عامل مستقیم حکومت پطرزبورگ بود.

بریگاد قزاق حکم سرنیزه تزار را داشت که به حمایت از سنگرهای ارتجاع ایران سینه انقلاب را نشانه گرفته بود. هرگاه موج سرخ انقلاب به طغیان در می آمد، این سرنیزه اهریمنی دیواری از خون و مرگ در برابر آن می کشید. بریگاد قزاق با بمباران خانه ملت و سرکوب جنبش آزادی خواهی و آزار و شکنجه و قتل عام مبارزان و انقلابیون، جای پای خون آلود و شومی از خود در عرصه تاریخ ایران بر جای نهاده است.

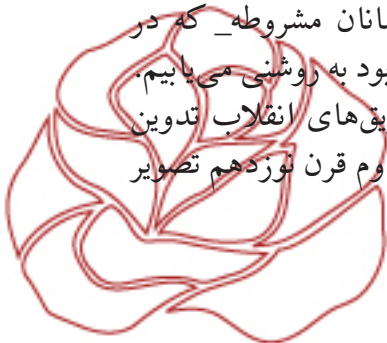


انحطاط فئودالیسم

تا نخستین سالیان قرن بیستم شکل سنتی نظام اقتصادی ایران که مبتنی بر بهره‌برداری از زمین بود تقریباً دست نخورده ماند. ایران یک کشور فلاحتی عقب مانده بود که به قول مؤلف کتاب گنج شایگان بیشتر از نیمی از جمعیت ۹ تا ۱۰ میلیونی آن در روستا می‌زیستند و یک چهارم سکنه آن را ایلات چادر نشین تشکیل می‌دادند که به طور عمده به دامپروری اشتغال داشتند. بخشی از ساکنان شهرهای کوچک نیز از راه کشاورزی گذران می‌کردند. به این ترتیب بیشتر از سه چهارم جمعیت کشور در مناسبات ارضی و دامپروری قرار می‌گرفتند.

در حالی که شکل عمده تولید کشور بر مناسبات فئودالی استوار بود در برخی از نواحی یعنی کرمان و بلوچستان و فارس هنوز بقایای بردگی وجود داشت که رو به میرندگی بود.

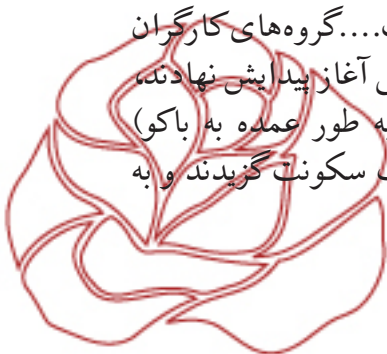
چهره اجتماعی و موقعیت نیروها و طبقات آن روز را در اسناد «حیدر عمواغلی» یکی از سرداران و قهرمانان مشروطه که در نخستین سال‌های انقلاب مشروطیت تنظیم شده بود به روشنی می‌یابیم. این اسناد با وجود آن که پس از شعله‌وری حریق‌های انقلاب تدوین شده‌اند، خطوط اصلی جامعه ایران را در نیمه دوم قرن نوزدهم تصویر



می‌کند، چرا که این جامعه را کد در سراسر قرن نوزده و سالیان نخستین قرن بیستم تحول و تغییری عمقی و چشمگیر بخود ندید:

یگانه طبقه تولیدکننده اساسی همان دهقان زحمت‌کش یعنی رعیت است. مالکین فئودال (خان‌ها، آقاها، ملک‌دارها) که قوای دولتی پشتیبان آنان است، دهقان را در واقع در حال وابستگی به زمین نگه می‌دارند و نه تنها بر زمین و اموال منقوله آنان، بلکه بر جانشان نیز تسلط دارند. متصدیان دواير دولتی ایران اساساً همان نمایندگان قدیمی اشرافیت فئودال‌اند. چون وظایف و مقامات دولتی بنا به عادات متداوله که تا حال هم باقی مانده‌اند، خرید و فروش می‌شوند، لذا خریدار مقام یا وظیفه به مردمی که تحت اداره او باید باشند به مثابه باجگزار نگاه می‌کند و تمام همش مصروف این است که حد اعلای عواید را از مردم به دست آورد. ضمناً تمامی سنگینی مالیات‌های بی‌ترتیب و وحشیانه بار دوش دهقان است که در نتیجه ورشکستش می‌کنند و از زمین متواری‌اش می‌سازند.

ایلات کوچنده که تقریباً زندگی ابتدائی دارند گاه وسایل معیشت و ادامه حیات خود را از راه یغما و چپاول منظم اهالی اسکان یافته به دست می‌آورند. این‌ها برای دهقان باج تعیین می‌کنند و او را مجبور به پرداخت مالیات نقدی و جنسی می‌سازند. با وجود زیان‌های بزرگی که ایلات از راه تاخت و تاز به دهقانان آرامش طلب وارد می‌کنند، دولت کم‌ترین اقدامی برای جلوگیری از آنها به عمل نمی‌آورد. اولاً قدرتی ندارد که برای مقابله با آنان بفرستد، ثانیاً مجبور به حفظ پشتیبانی آن‌ها در صورت بروز خطرات داخلی یا خارجی است... گروه‌های کارگران صنعتی که هنگام کوشش برای ایجاد صنایع محلی آغاز پیدایش نهادند، پس از تعطیل کارخانه‌ها، قسمتی به خارجه (به طور عمده به باکو) مهاجرت کردند و قسمتی هم در شهرهای بزرگ سکونت گزیدند و به



قشر لمپین پرولتاریا مبدل شدند.

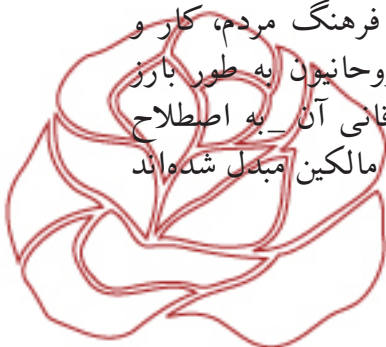
سرمایه‌داری اروپا از همان آغاز رخنه به ایران تقریباً تمامی صنایع پیشه‌وری را که وقتی رونقی داشت محو کرد و صدها هزار پیشه‌ور را در جرگه لمپین پرولتاریا انداخت.

لمپین پرولتاریا که از کارگران و پیشه‌وران و صنعتگران سابق تشکیل یافته و دهقانان ورشکسته و بی‌زمین دائماً به آنها علاوه می‌شوند، قسمت مهم اهالی شهرهای ایران را به وجود می‌آورند.

این طبقه نظر به شرایط غیر قابل تحملی که برای ادامه حیات خود دارد، طبقه‌ای است بسیار انقلابی، ولی کاملاً غیر متشکل و فاقد آگاهی طبقاتی.

سرمایه تجاری محلی که برای ادامه حیات خود به طور متمادی و پایدار مبارزه کرده است، سرانجام در نتیجه آن که اعتبارات مالی به انحصار بانک‌های خارجی در آمد، سرکوب گشته و اکنون طبقه تجار ایرانی در سرحد ورشکستگی کامل است. وضع طبقه تجار به ویژه در شمال ایران که نظر به انقطاع داد و ستد با روسیه، دهقانان جائی برای فروش محصولات خود ندارند، سخت‌تر شده است، تجار از یک طرف جنس از جائی وارد نمی‌کنند، از طرف دیگر چون دهقانان دچار فقر و فلاکت شده‌اند، لذا اموال تجار خریداری ندارد. این وضع سخت و سنگین تجار کوچک و متوسط بورژوازی ایران تا حدی روحیه انقلابی در آنان ایجاد می‌کند.

روحانیون در ایران فوق‌العاده زیادند و در زندگی کشور نقش بزرگی بازی می‌کنند، زیرا که قدرت قضائی، فرهنگ مردم، کار و تأمین اجتماعی، همه در دست آنها است. روحانیون به طور بارز به دو طبقه مختلف تقسیم می‌شوند. قشر فوقانی آن به اصطلاح مجتهدها. زمین‌های وسیعی به دست آورده، به مالکین مبدل شده‌اند



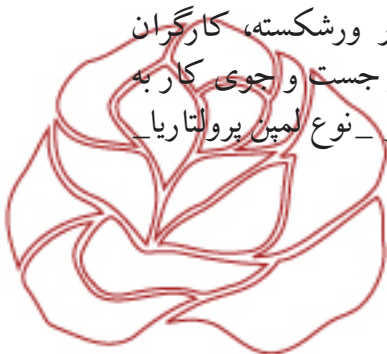
که دهقانان را استثمار و مضمحل می‌کنند. این قسمت روحانیون تا حد اعلی مرتجعند و کاملاً طرفدار دولت. قسمت دیگر روحانیون که بیشتر شهری هستند از زمین و از املاک وقفی عوایدی ندارند و از لحاظ منافع اقتصادی خود کاملاً به خرده‌بورژوازی وابسته‌اند. بعضی از این‌ها طرفدار اصلاحات دموکراتیک هستند.

صاحبان املاک بزرگ در ایران طبقه حاکمه را تشکیل می‌دهند. و هر یک از آنها ده‌ها و صدها ده و زمین دارند، که آن‌ها را به وسیله دهقانان آباد می‌کنند. البته مطمئن نیستند که اگر رژیم نوی روی کار آید می‌توانند موقعیت سیاسی و وضع اقتصادی خود را کماکان حفظ کنند و از این روست که تا می‌توانند از موضع ارتجاعی دولت و از سلطه امپریالیست خارجی طرفداری می‌کنند. مالکین می‌دانند که با پایان تسلط خارجی‌ها، تسلط آنان نیز از بین خواهد رفت، از این رو با دو دست به انگلیس متوسلند و با نهایت کوشش در حفظ نفوذ خود سعی می‌کنند. هرگونه نهضت انقلابی، ولو نهضت صرفاً ملی علیه انگلستان، با مخالفت مالکین و مقاومت مسلحانه آنان مصادف می‌شود.

از آن چه در بالا ذکر شد آشکار می‌شود که ایران کنونی از لحاظ اقتصادی نه فقط رشد نمی‌کند، بلکه به سیر قهقرائی می‌رود و همین تنزل دائمی شرایط اقتصادی زندگی اکثریت اهالی، زمینه مساعد برای انقلاب ایجاد می‌نماید.

در مقابل طبقه ضد انقلابی مالکین بزرگ، طبقات زیرین قرار دارند که بالقوه انقلابی‌اند:

۱. قبل از همه هزاران صنعتگر و پیشه‌ور ورشکسته، کارگران کارخانه‌های بسته شده و دهقانان بی‌زمین که در جست و جوی کار به شهرها روی آورده‌اند، که مجموعاً بی‌چیزان شهر - نوع لمپن پرولتاریا - را تشکیل می‌دهند؛



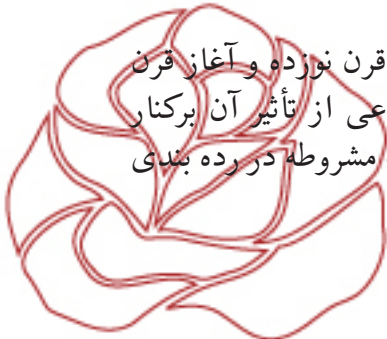
۲. دهقان رعیت چند میلیونی که نه تنها از حق مالکیت بر زمین آباد کرده خود و بر باغ و احشام خود محرومند، بلکه حق شخصیت نیز ندارند، بی‌رحمانه از طرف مالکین و خان‌ها و مجتهدها استعمار می‌شوند، زیر بار سنگین بهره مالکانه و مالیات دولت می‌نالند و هیچ‌گونه امیدی ندارند که در صورت ادامه وضع حاضر، حال فقر و فلاکت خود را بهبود بخشند؛

۳. طبقه چند میلیونی کسبه کوچک و متوسط که در سرحد فقر کامل قرار دارند و درک می‌کنند که در صورت بقای رژیم فعلی و رقابت روز افزون سرمایه انگلیسی، طبقه تجار و کسبه ایران محکوم به زوال قطعی‌اند؛

۴. تمامی طبقات نام‌برده در بالا ۱۵ سال است که در حال جوش و خروش انقلابی‌اند و انحطاط زندگی آنان موجب افزایش انرژی انقلابی آن‌ها است، به نحوی که انفجار انقلابی را ناگزیر می‌سازد. ضمناً روشن است که مرحله اول نهضت انقلابی باید رنگ رهائی بخش ملی داشته باشد... انقلاب ایران فقط در شکل نهضت آزادی بخش ملی که هدفش رهاندن خلق از اسارت خارجی و تثبیت استقلال کامل سیاسی و اقتصادی باشد می‌تواند به وجود آید و پیروزمندانه تکامل یابد.

طراحی دقیق جامعه ایران در آستانه انقلاب مشروطه بدون آشنائی با شرایط زیربنائی جامعه یعنی شکل‌های اصلی مالکیت زمین مقدور نیست. هرگونه تصویرگری از حال و هوا و کیفیت‌ها و پدیده‌های روبنائی و حرکت‌های اجتماعی تنها در متن و جاذبه شرایط زیربنائی قابل تفسیر است.

جنبه‌هایی از مالکیت ارضی در روند تاریخ قرن نوزده و آغاز قرن بیست تغییر و تبدیلی پذیرفت که شرایط اجتماعی از تأثیر آن برکنار نماند. اشکال اصلی مالکیت تا پیش از انقلاب مشروطه در رده بندی

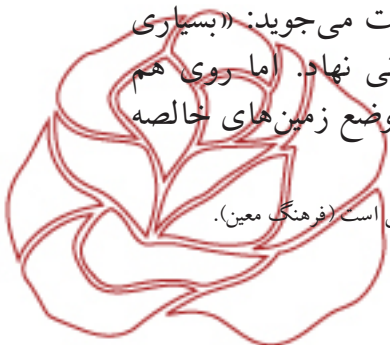


زیر قابل توضیح است:

۱. املاک خالصه (دولتی) که وسعت بسیار داشت؛
 ۲. زمین های متعلق به فنودال ها ، خان ها، سران عشایر و نیز آن دسته از زمین هائی که از طرف شاه قاجار واگذار می شد و به «تیول» موسوم بود؛
 ۳. اراضی موقوفه که به مراکز روحانی، بقاع متبرکه، مساجد و مراجع روحانی تعلق داشت. این زمین ها از پرداخت هرگونه عوارض مالیاتی معاف بودند؛
 ۴. زمین های اربابی که تحت مالکیت خصوصی اداره می شد؛
 ۵. زمین های خرده مالکی که چندان قابل ملاحظه نبود.
- «در اواخر دوره قاجاریه اسراف و تبذیر دربار و مخارج دستگاه اداری مملکت و نگاه داری قشون احتیاج به پول بیشتری پیدا کرده بود و هر روز بر شدت این احتیاج افزوده می شد.... زمین های خالصه در حالی که قسمت معتناهی از اراضی مملکت را تشکیل می داد، غالباً رو به ویرانی نهاده بود و عواید آن ها بر درآمد مالیاتی کشور نمی افزود. بدین خاطر و به سبب احتیاج دائمی دربار به پول، میل غالب در این دوره بر آن بود که زمین های خالصه از طریق فروش (و در بعضی موارد از راه غصب) مبدل به املاک شخصی شود.»^۱ «لمتون» استاد ادبیات فارسی دانشگاه لندن که تحقیقات پی گیر او درباره مناسبات ارضی ایران با وجود کاستی هایش در خور ارج است، نقطه تغییر سیاست قاجار را در مور املاک خالصه در یک گزارش مستند در آخرین دهه قرن گذشته که مربوط به «خوار»^۲ و بلوک تهران است می جویند: «بسیاری از دهات اعم از اربابی و خالصه رو به ویرانی نهاد. اما روی هم رفته وضع زمین های اربابی در همه جا بهتر از وضع زمین های خالصه

۱. مالک و زارع در ایران، صص ۲۸۶ و ۲۸۷.

۲. بخشی در جنوب شرقی تهران، بر سر راه خراسان. کرسی آن ایوان کی است (فونگ معین).



است.»^۱

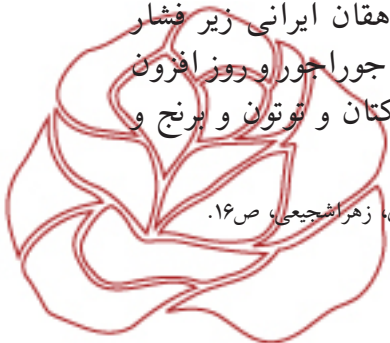
بدین‌سان بر اثر واگذاری اراضی خالصه و تبدیل آنها به تیول و فروش بخشی از آنها در آستانه قرن جاری حدود خالصه‌ها به شدت کاهش یافت. [کاهش-. ناشر.] خالصه‌ها از یک سو با آهنگ افزایش «تیول»ها همراهی داشت و از سوی دیگر مقارن با توسعه روزافزون زمین‌های اربابی بود. «تیول‌داران بیشتر می‌کوشند تا تیول‌ها را به املاک شخصی و قابل نقل و انتقال مبدل سازند و پس از آن که این منظور به تدریج جامه عمل پوشید، قشر جدیدی از مالکان پدید آمد.»^۲

رشد مالکیت اربابی انعکاس مستقیم شرایط ناساز اقتصادی ایران بود، چرا که نبودن امکانات ضروری و فضای مستعد برای بسط بازرگانی و صنایع، نقدینه‌ها و سرمایه‌های اضافی را در مسیر خرید زمین‌های کشاورزی انداخت.

«ایوانف» در کتاب تاریخ ایران تأثیر ورود اربابان را در صحنه کشاورزی ایران این‌طور تشریح می‌کند: «در زمین‌های اربابی کشت و زرع به نحو محدود صورت می‌گرفت. محصولی بیشتر کاشته می‌شد که در بازارهای خارجی زمینه فروش داشت. بر اثر این وضع قسمت اعظم سرمایه‌داری بزرگ و متوسط و تجاری روحانیون و کارمندان، منافع خود را با مالکیت فئودالی منطبق کردند. برخی از زمین‌داران بزرگ نیز در جرگه فئودال‌های آریستوکرات (اشراف) تولیدات کشاورزی خویش را با نیاز بازارهای خارجی هماهنگ کردند.» ضمیمه‌شدن اقتصاد کشاورزی ایران به بازار جهانی سرمایه، استثمار خلق‌های دهقانی را تشدید کرد. در آخرین سالیان قرن نوزدهم دهقان ایرانی زیر فشار شدیدترین بهره‌کشی انسانی و انواع مالیات‌های جوراچور و روزافزون به خاک سیاه نشست. «صدور محصول پنبه و کتان و توتون و برنج و

۱. آرشیو کتابخانه وزارت دارائی، شماره ۷۲۶ ص ۱۶۳.

۲. نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانون‌گذاری، زهر اشجعی، ص ۱۶.



میوه و ابریشم ایران به اروپا، به ویژه به بازار روسیه، بهای املاک را ترقی داد. تنها تجارت ایران با روسیه سالیانه به ۲۰ تا ۲۵ میلیون فرانک می‌رسید. صراف‌ها و تجار که مالکان نوظهور ایران بودند، با اصول جدید استثمار شروع به بهره‌برداری از زمین کردند، اینان مالیات‌های تازه‌ای به دهقان تحمیل کردند و شرایط شاق‌تری برای کار در برابر او نهادند.^۱

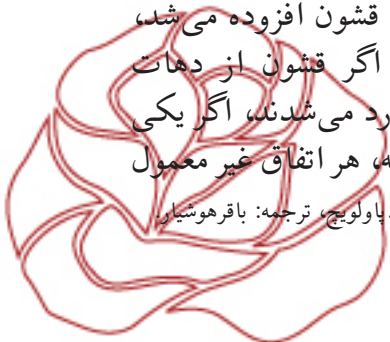
دهقانان بر حسب آئین فنودالی از داشتن زمین محروم بودند. حاصل کشت بین آن‌ها و مالک بر اساس اصول پنجگانه‌ای که میراث قرون وسطی بود تقسیم می‌شد. اگر دهقان از ۵ عامل اصلی کار یعنی زمین، آب، بذر، دام و نیروی انسانی تنها مالکیت یکی از آن‌ها را داشت فقط یک چهارم محصول به او می‌رسید و اگر احياناً دام نیز از آن خود او بود، بیشتر از دو سوم محصول نصیب او نمی‌شد.

علاوه بر این دهقانان متعهد بودند که به جز سهم ارباب و مالیات‌های دولت، به عنوان سیورسات مرغ، تخم مرغ، روغن، بره، شیر و ماست و کره و دیگر محصولات را که به طور جنبی و برای گذران زندگی قانع و بی‌رنگ خود تولید می‌کردند، به مالکان و خان‌ها و سران ایلات و عشایر پیشکش کنند.

دهقان از هر سو زیر فشار و تحمیل و ستم و در معرض انواع غارت‌ها بود. علاوه بر محصول، برای اغنام و احشام خویش نیز مالیات می‌پرداخت و به عنوان مالیات سرانه یا «مالیات در» آخرین بازمانده رنج و کار سالیانه‌اش را در اختیار چپاولگران می‌گذاشت.

تازه این پایان کار نبود. «اگر به شماره افراد قشون افزوده می‌شد، اگر شاه می‌خواست قناتی یا کاخی بسازد، اگر قشون از دهات می‌گذشت، اگر هیأتی از فرستادگان به ایران وارد می‌شدند، اگر یکی از افراد خاندان سلطنتی ازدواج می‌کرد، خلاصه، هر اتفاق غیر معمول

۱. انقلاب مشروطیت ایران و ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی آن، م. پاولویچ، ترجمه: باقرهوشیار.



که روی می داد، از مردم باج می گرفتند. گاهی از سراسر کشور و گاهی از ولایات معین. مقدار باج را بر حسب کیفیت و کمیّت موضوع و با توجه به مقتضیات محلی معلوم می کردند.»^۱

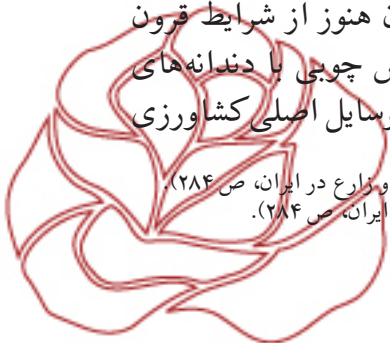
«موریه» این تراژدی را به نحو دیگری مطرح می کند: «صادر به مالیاتی اطلاق می شود که به دلخواه معین گردد و رعیت از این نوع مالیات آه و ناله دارد. صادر وسیله هرگونه اخاذی از مردم است و وضع دهقانان را بی نهایت متزلزل می کند. این باج را در موارد معین می گیرند، مانند هنگامی که یکی از بزرگان بخواهد از دهات عبور کند، یا به منظور تأمین مخارج محلی یا در موارد دیگری که دائماً پیش می آید چنانکه رعیت هرگز مطمئن نیست که بتواند به راحتی نفسی برآورد. صادر را به همان ترتیب (ترتیب مالیات مستمر) بر حسب عده گاوهای زارع می گیرند.»^۲

«موریه» آخرین حرف را که حاوی تصویر شکنجه آمیز و تقدیر ناهنجار روستازاده ایران در آخرین سالیان پیش از انقلاب است، در این کلمات ناهنجار گنجانده است: «دهقان از بیداد و ستم می نالد، اما سعی او در اجتناب از آن بیهوده است. هر دلیلی که بر فقر خود بیاورد، اگر هیچ جوابی نداشته باشد، لااقل با چوب و فلک حقش را کف دستش می گذارند.»

واقعیت توان سوز زندگی در روستاهای پیش از مشروطیت هنگامی تمامی ابعاد خود را نشان می دهد، که در نظر آوریم زیر رگبار ظلم و غارت و در فقدان نسبتاً کامل بهداشت و درمان و آموزش و فرهنگ، فنون بدوی و بسیار عقب مانده کشاورزی ایران هنوز از شرایط قرون وسطائی فاصله ای نگرفته بود. خیش و شن کش چوبی با دندانهای سنگی و احياناً آهنی، کلنگ و بیل و گاو آهن، وسایل اصلی کشاورزی

۱. تاریخ ایران، سر جان ملکم، جلد دوم، ص ۳۴۲ (نقل از: مالک و زارع در ایران، ص ۲۸۴).

۲. داستان سفر ایران، موریه، ص ۲۳۷ (به نقل از: مالک و زارع در ایران، ص ۲۸۴).



را تشکیل می داد.

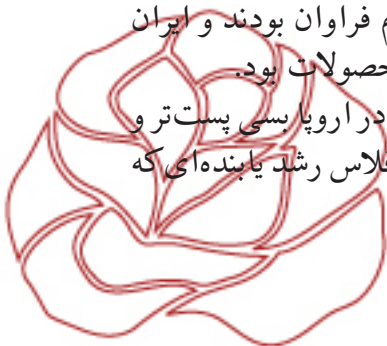
زندگی در این حال و هوا به بن بست رسیده بود و در این جمود و جهنم، صدای رویش تازه ای در اعماق زمین حس می شد. تولد دردناک روزگاری نوین و شرایطی جدید اجتناب ناپذیر بود.

شرایط روستا چنین بود. اوضاع شهر در پریشانی سردرگمش از شرایط روستا دست کمی نداشت. موقعیت شهر در سنوات پیش از انقلاب، در مقدمه وار نخستین صفحات این کتاب تصویر و تحلیل شده است. بر آن چه رفت تنها باید این تأکید را افزود که در آستانه توفان سرخ، گشوده شدن دروازه های ایران به روی سرمایه های خارجی که محصول طبیعی ورشکستگی نظام سیاسی و اقتصادی کشور بود، ایران را به بازار مطبوع کالاهای صنعتی و یک خوان حاصلخیز و پُربار، اما بی صاحب تبدیل کرد.

رقابت محصولات خارجی، صنایع دستی و کارخانه های کوچک بدوی را به اضمحلال کشاند. نفوذ سیاسی روسیه تزاری و انگلستان و اخذ حق کاپیتولاسیون، در عرصه سیاسی و اجتماعی نیز کشور را به ورشکستگی سوق داد.

سرمایه داران خارجی در مساعدترین شرایط دلخواه، از آخرین سالیان قرن نوزده، همراه با صدور کالاهای اضافی خود به ایران، شروع به صدور سرمایه و سرمایه گذاری کردند. منابع زیرزمینی و تأسیسات پُرسود اقتصادی ایران اشتهای سیری ناپذیر سرمایه های خارجی را تحریک می کرد. آنها به خاطر رشد روز افزون و دَوّار انگیز صنایع ممالک خویش، نیازمند مواد اولیه و خام فراوان بودند و ایران عرصه تقریباً رایگانی برای تولید و عرضه این محصولات بود.

سطح نازل زندگی در ایران که از سطح زندگی در اروپا بسی پست تر و در قیاس با روسیه نیز حیرت آور بود، بیکاری و افلاس رشد یابنده ای که



بر اثر جدائی دهقانان از زمین و روستا، شبح آسا بر کشور سایه انداخته بود، ورشکستگی صنعتگران و پیشه‌وران از اواخر قرن نوزدهم، زمینه تاریکی بود که با انگیزه‌های آن توده‌های وسیعی در جست‌وجوی کار به حرکت در آمدند. نیروی کار عظیمی که بدین سان پدید آمد و به خاطر تأمین حداقل معاش حاضر بود به کمترین دستمزد و بیشترین غارت تن در دهد، برای سرمایه‌های حریص انگلیسی و روسی منافع سرشار داشت. آن‌ها می‌توانستند با مختصرترین دستمزد، مفصل‌ترین سود را از دسترنج این آوارگان بی‌تکیه شهر و روستا برابند.

در این متن تاریخی، تضادهای شدید اجتماعی به انحطاط فئودالیسم، ستم استبدادی و تجاوزات استعماری خطوط پُررنگی داد و به انبار باروتی که در بطن جامعه ایران مهبیای آتش‌افروزی و انفجارهای سهمگین و دگرگون‌ساز بود، جرقه انداخت.... ■

The Unfinished Revolution

The Political and Economical Background of the Iran's Constitutional Revolution

By: **Martyrd Comrade Rahman Hatefi**

Published by
Tudeh Publishing
on the 65th Anniversary of
the Tudeh Party of Iran
September 2006

